



۲۵ امین سالگرد قیام سربداران در آمل

گفتگو با نویسنده پرنده نو پرواز

□ از انتشار کتاب "پرنده نو پرواز" دو سال و نیم می گذرد. مضافا امسال مصادف با ۲۵ امین سالگرد قیام مسلحانه سربداران در آمل است. فرصت مناسبی است تا با تو گفتگویی در رابطه با تأثیرات این کتاب و مباحث حول و حوش آن داشته باشیم. اما قبل از آن بگو که کتاب تا چه حد مورد استقبال قرار گرفته و چه تعداد از آن به فروش رفته است؟

■ من هم به نوبه خود سالگرد این قیام را به همه رفقا تبریک می گویم. با وجود اینکه ۲۵ سال زمان طولانی است، اما حزب ما هیچگاه این قیام را مربوط به گذشته ندانسته بلکه درسهای آنرا موضوعی مربوط به حال و آینده می داند. ۲۵ سال زمان دوری است اما بیش از هر زمانی این قیام به ما نزدیک است و کماکان به ما شور و انرژی می دهد. خاطره قهرمانی های رفقای شرکت کننده در مبارزه مسلحانه سربداران و درسهای این قیام همواره برای ما زنده است.

صفحه ۴

خطاب به جوانان؛ دستاوردهای یک نسل انقلابی را پاس داریم!

صفحه ۷

جنبش کارگری ایران و نهادهای امپریالیستی

۲۸ امین سالگرد بنیانگذاری سازمان کردستان حزب کمونیست

ایران (کومه له)

سمینار بین المللی مائونیستهای جهان در نپال

حزب کمونیست (مائونیست) نپال وارد پارلمان می شود صفحه ۱۹

پیچیدگی های یک انقلاب؛ بهانه ای برای حمله به مائونیستها

صفحه ۲۰

صفحه ۲۸

ضربه نظامی به ایران!

آمریکا در گرداب خاورمیانه

آیا دولت بوش کماکان نقشه حمله به ایران را دنبال می کند؟ بدون شک آمریکا هنوز خواستار تعویض حکومت در ایران می باشد و چنین سیاستی را فعالانه تعقیب می کند. حکومت بوش می گوید قصد ندارد این سیاست را از طریق حمله نظامی پیش برد. اما ژنرالهای آمریکائی و نمایندگان حزب دموکرات آمریکا می گویند دولت بوش در حال تدارک جنگ علیه ایران است.

شکست آمریکا در عراق، تشدید تضاد منافع میان آمریکا و دیگر قدرت های امپریالیستی مانند روسیه و اروپا؛ گسترش شکاف درون هیئت حاکمه آمریکا و نارضایتی فزاینده اکثریت مردم آمریکا از جنگ در خاورمیانه، موانع مهمی را در مقابل حکومت بوش قرار داده است.

آمریکا برای منافع استراتژیک خود و باقی ماندن در مقام ابرقدرت شماره یک در دنیا نیاز به تثبیت هژمونی خود در خاورمیانه دارد. از ابتدای امر، طرح ایجاد "خاورمیانه بزرگ" و اشغال عراق را نیز برای رسیدن به این هدف برنامه ریزی کرد. نیروی اجباری که امپریالیسم آمریکا را به سوی جنگهای متعدد می راند، نیازهای این قدرت امپریالیستی است. امپریالیسم آمریکا برای حفظ این موقعیت نیازمند تجدید ساختار روابط قدرت در جهان است. خاورمیانه، نقطه کلیدی در این طرح می باشد. دولت بوش که در این مقطع اداره امپریالیسم آمریکا را بر عهده دارد، طرح خود را با حمله به افغانستان و عراق آغاز کرد اما بهیچوجه نمی خواست (و نمی خواهد) در همینجا توقف کند.

صفحه ۲



آمریکا در گرداب خاورمیانه

ناوهای نیروی دریایی آمریکا به موشکهای پیشرفته با فناوری نوین که در منطقه مستقر شده اند، در عراق به کار نمی آید و تنها به گسترش و افزایش نگرانی دامن می زند و کشورهای دیگر نیز در داشتن نگرانی هایی با ایران سهیم هستند.»

این سخنان اولین اولتیماتوم سیاسی روسیه به حضور نظامی آمریکا در خلیج است اما همچنین اعتراضی است به گسترش حضور نظامی آمریکا و ناتو در حاشیه دریای خزر. پوتین به کشورهای شرکت کننده اخطار می کند که آمریکا به قوانین بین المللی احترام نمی گذارد و این قوانین دیگر ضامن امنیت جامعه جهانی نیستند. پوتین در سفر بعدی خود به لبنان، در خصوص برگزاری دادگاه بین المللی برای یافتن قاتل رفیق حریری گفت، دادگاه بین المللی رفیق حریری نباید به هر قیمتی تشکیل شود و برگزاری دادگاه باید موجب استقرار ثبات و امنیت در لبنان شود.

سخنان پوتین ایستادگی در مقابل خط و برنامه آمریکا در لبنان و سوریه است. در جنگ اخیر اسرائیل علیه لبنان، روسیه موشک های ضد تانک جدیدی را از طریق سوریه و ایران بدست حزب الله لبنان رساند. با کمک این موشکها حزب الله توانست در ساعات اولیه حرکت تانکهای اسرائیلی در خاک لبنان، جلوی آن ها را بگیرد.

دعاهای میان آمریکا و روسیه آنچنان بالا گرفته که برخی تحلیل گران آن را شبیه دوران جنگ سرد خوانده اند (در فاصله میان اواسط دهه ۱۹۷۰ تا اواسط ۱۹۸۰ که دو بلوک امپریالیستی غرب برهبری آمریکا و بلوک امپریالیستی شرق برهبری سوسیال امپریالیسم شوروی در مقابل هم صف آرائی نظامی کرده و موشکهای هسته ایشان بسوی یکدیگر نشانه رفته بود و در آماده باش دائم بوده و در سراسر جهان از طریق گروه های وابسته ی خود در حال جنگ با یکدیگر بودند). هر چند این تشبیه کمی غلو آمیز است اما شک نیست که تضادهای میان امپریالیسم آمریکا و روسیه حاد شده است. یکی دیگر از تفاوت های مهم با دوران جنگ سرد آنست که امروز، بر خلاف دوران جنگ سرد، قدرت های امپریالیستی اروپائی متحدین بی چون چرای آمریکا نیستند بلکه رشته های پیوند اقتصادی و سیاسی زیادی با روسیه برقرار کرده اند و در مخالفتشان با هژمونی جهانی آمریکا اشتراک منافع دارند.

تضادهای درون هیئت حاکمه آمریکا

در سال ۲۰۰۳ زمانی که آمریکا به قصد سرنگونی صدام حسین و ایجاد نظام سیاسی دلخواهش، وارد عراق شد، اعلام کرد پس از یک

تثبیت آمریکا در عراق استفاده می کنند تا جلوی نفوذ بیشتر آمریکا را در خاورمیانه مسدود کنند. امپریالیستهای اروپایی نیز منافع بزرگی در ایران دارند. بعد از انقلاب اسلامی نفوذ آمریکا در ایران بسیار کم شد. بیش از ۴۰٪ مبادلات اقتصادی خارجی ایران با کشورهای اروپائی است. اینان، هر چند در دوران صدام حسین نیز در عراق منافع بزرگی داشتند اما منافع و نفوذشان در ایران به مراتب بیشتر است. به همین دلیل حاضر نیستند به راحتی منافع خود را در ایران تقدیم آمریکا کرده و یا به خطر اندازند. روسیه سرمایه گذاریهای بزرگی در صنایع هسته ای ایران کرده است. آلمان و فرانسه بیشترین سهم را در تجارت با ایران دارند و شرکتیهای نفتی و گازی فرانسوی قراردادهای مهمی با ایران بسته اند. با قدرت گیری آمریکا در ایران این موقعیت به خطر می افتد. مهمتر از همه، سلطه بی چون و چرای آمریکا بر خاورمیانه که پل میان آسیا و آفریقا با اروپاست، منافع سیاسی قدرت های اروپائی و امپریالیسم روسیه را به خطر می اندازد و آنان را وابسته به امیال آمریکا می کند. اصرار آمریکا بر ادامه طرح "خاورمیانه بزرگ" تضادهای میان قدرت های امپریالیستی را حادتر کرده است.

شیراک در سخنرانی جنجال انگیز اخیر خود گفت، اگر ایران یکی دو بمب اتمی هم داشته باشد چیز مهمی نیست. او این حرف را نه از زاویه حمایت از جمهوری اسلامی و نه بی حساب گفت. بلکه برای افشای آمریکا این سخن را گفت. وی بدین وسیله می خواست اعلام کند که دستیابی ایران به بمب هسته ای ظاهر ماجراست و آمریکا در پشت این هیاهو مقاصد بزرگ دیگری در سر دارد. روسیه، علنی تر از قدرتهای اروپائی به نزاع با آمریکا برخاسته است. اخیرا روسیه و آمریکا خط و نشان های مهمی برای یکدیگر کشیده اند. رابرت گیتس وزیر دفاع آمریکا در نشست، روسیه را جزء دشمنان ایالات متحده آمریکا دانست و گفت «ما باید از تمامی امکانات و ابزار نظامی در مبارزه با تروریسم استفاده کنیم، چرا که نمی دانیم در کشورهای مانند روسیه، چین، کره شمالی، ایران و کشورهای نظیر آنها چه می گذرد.» این سخنان درست قبل از سفر پوتین، رئیس دولت روسیه، به آلمان و چند کشور خاورمیانه صورت گرفت. پوتین نیز به نوبه خود در ۴۳ امین کنفرانس سیاست امنیتی اروپا در مونیخ آمریکا را به باد انتقاد گرفته و گفت: «آمریکا در سراسر جهان بطور نامحدود به زور متوسل می شود و از هر جهت پا را از مرزهای خود فراتر گذاشته است. سیاستهای آمریکا منتهی به مناقشه شده و به یک مسابقه تسلیحات هسته ای دامن می زند» و در ادامه گفت: «تجهیزات

... امپریالیسم آمریکا، ایران را نیز در لیست آماج خود قرار داده است زیرا ایران یکی از مهمترین کشورهای خاورمیانه، چه از نظر جغرافیای سیاسی و چه به لحاظ منابع نفتی است. آمریکا برای اجرای طرح "خاورمیانه بزرگ" باید روابط سلطه گرانه اش را با ایران بر پایه جدیدی قرار دهد و آن را محکمتر کند. در این طرح، حکومت جمهوری اسلامی باید تغییر کرده و یا دچار تعدیلات جدی شود و جای خود را به نوکر مطیع دهد. این خواست آمریکاست اما خواستن همیشه توانستن نیست. خواست و نیازهای امپریالیسم آمریکا و نقشه های دولت بوش یک طرف قضیه است و تضادهای عینی مقابل این طرح طرف دیگر آن. اگر آمریکا با تضاد و مانع روبرو نبود تا بحال به ایران حمله کرده بود. آمریکا قصد داشت بعد از سرنگونی صدام حسین و درست کردن حکومتی جدید در عراق به مولفه های دیگر طرح "خاورمیانه بزرگ" که تغییر رژیم ایران و تجدید ساختار سیاسی در ایران در مرکزش قرار دارد، ادامه دهد. اما شکست در تثبیت عراق مانع پیشروی های بیشتر آن شده است. اما مسئله فقط شکست طرح آمریکا در عراق نیست. تضادهای خفته دیگری نیز سربلند کرده اند و قدرت این قدرت شماره یک جهان را به چالش های سختی گرفته اند.

حاد شدن تضاد بین امپریالیستها

همانطور که امپریالیسم آمریکا برای تسلط بر جهان می جنگد، امپریالیستهای دیگر هم نمی خواهند از این خوان یغما بی نصیب بمانند. به همین دلیل هر کدام در پی سهم خود هستند. این یکی دیگر از موانع مهم است که راه پیشرفت سهل و آسان را بر آمریکا سد کرده است. تضاد منافع میان قدرت های بزرگ هر روز بیشتر می شود و خاورمیانه نقطه ایست که این تضاد منافع بیش از هر جای دیگر فشرده شده است.

چرا آمریکا تا کنون نتوانسته در عراق ثبات لازم را بوجود آورد؟ آیا آن گونه که برخی از ژنرالهای آمریکائی می گویند بدلیل فقدان نیروی نظامی کافی در عراق است؟ یا بودجه کمی به این اشغال اختصاص داده است؟ هیچ یک، آمریکا بخش بزرگی از ماشین نظامی خود را در عراق و کشورهای عربی خلیج مستقر کرده است. آنقدر پول بدرون عراق سرازیر کرده که فقط مبلغ ۷ میلیارد دلار از این پولها در کردستان عراق "مفقود" شده است. مشکل اصلی آمریکا آن است که هر کدام از امپریالیستها (بهخصوص روسیه) به طرق گوناگون دستی در عراق و جنگ داخلی عراق دارند؛ از انواع مانورها و تاکتیکها برای جلوگیری از

گسترش قطب سوم باید طرح هردوی اینان (آمریکا و جمهوری اسلامی) را سترون کرد، خاورمیانه مرکز جدلهای بین المللی شده است. سیاستهای گوناگون در مقابل هم قرار گرفته اند. در این میان سیاست بزرگ "قطب سوم" باید در همه جا برای خود وجهه و قوا جمع کند. این تضادها و بحرانها بهترین فرصت ها را برای تشدید مبارزات سیاسی رادیکال افشار مختلف مردم در ایران و در کشورهای خاورمیانه باز می کند. اما اگر کمونیستها ابتکار عمل را در صحنه سیاسی در دست نگیرند، نه تنها نمی توان بحران در صفوف دشمنان را تبدیل به فرصتی برای پیشروی انقلاب کرد، بلکه تمام فرصت ها از دست رفته و جنبش انقلابی ایران

آمریکا نیز افزایش خواهد یافت.

امپریالیسم آمریکا در موقعیتی نیست که دست به حمله نظامی و اشغال ایران بزند. اما راه های جنایت بسیار است (از بمباران تا براه انداختن جوخه های مرگ و دارودسته های نظامی مرتجع تا سازمان دادن کودتای خونین در اتحاد با بخشی از همین حکومت و غیره). اما در هر گام جنایتکارانه اش بیش از پیش منفور مردم جهان می شود. شکاف های درونی اش وسیع تر شده و توده های مردم خود آمریکا دسته دسته به مبارزه علیه آن بر می خیزند. جنایت های آمریکا امواج بحران و مقاومت را تشدید می کند. از یک طرف نیازهای امپریالیستی، آمریکا را وادار می کند که در

سال تمام امور را به عراقی ها خواهد سپرد. اما اکنون بعد از 4 سال، خانه گردی های امنیتی در بغداد را نه سربازان عراقی بلکه سربازان آمریکایی پیش می برند. این یک شکست مفتضحانه برای آمریکاست. آمریکایی که هدفش بازسازی خاورمیانه بود اما پس از 4 سال حتا موفق به «امن کردن بغداد» نشده است. این شکست، شکاف های بزرگی در هیئت حاکمه آمریکا بوجود آورده است. حتا در درون حزب جمهوری خواه یعنی حزب بوش، انتقاداتی های مهمی پدید آمده است. همه جناح های هیئت حاکمه آمریکا می دانند که تصرف خاورمیانه برای ماندن در مقام شماره یک جهان، ضروری است ولی در چگونگی دست یافتن به آن دچار چند دستگی شده اند. یک طرف خط پراگماتیستی دموکراتها که نظراتشان در گزارش بیکر- هملتون منعکس است و دیگری خط بوش - چنی. گروه بوش - چنی معتقدند برای ایجاد نظم دلخواه در خاورمیانه، آمریکا باید اول یک بی نظمی بزرگ براه اندازد و در استفاده از برتری نظامی و دادن کشته و راه انداختن کشتار تزلزل بخرج ندهد. دسته مقابل می گویند، این راه یک قمار بزرگ است که متکی بر منطق "همه چیز یا هیچ چیز است". آنان می گویند، عراق نشان داد که باخت در این بازی حتمی است و آمریکا تبدیل به منفورترین قدرت جهان شده است. با این استدلال، دولت بوش را یک خطر برای منافع آمریکا می دانند. این تضادها حتا می تواند به نقطه خصمانه ای برسد. در هر حال، این تضاد نیز سدی در مقابل سرعت حرکت دولت بوش در طرح های خاورمیانه و ایران شده است.

گسترش ناراضایتی در میان مردم آمریکا

رژیم بوش از حمایت مردم خود نیز برخوردار نیست. طبق آخرین آمار 60% مردم آمریکا ضد سیاستهای جنگ طلبانه جرج بوش هستند. رژیم آمریکا بعد از 11 سپتامبر توانست حمایت اکثریت مردم را برای خط جنگ طلبانه خود بسیج کند. ولی بعد از شکست آمریکا در عراق و کشته شدن بیش از 3000 سرباز آمریکائی و آشکار شدن جنایتهای آمریکا در منطقه، اکثریت مردم ضد سیاستهای بوش شده اند. پیروزی دموکراتها در انتخابات اخیر مجلس نمایندگان و کنگره آمریکا بیان این ناراضایتی است. البته بیان توهم مردم به حزب دموکرات نیز هست زیرا فکر می کنند حزب دموکرات می تواند جنگ عراق را پایان دهد. در هر حال، موج نوینی از مبارزات سیاسی توده های زحمتکش و همچنین افشار میانی علیه حکومت دولت بوش براه افتاده است. تعداد سربازانی که از رفتن به جنگ عراق سر باز می زنند فزونی یافته است. بسیار کسانی که در ابتدا از جنگ حمایت کردند، از آن رویگردان شده اند. قدر مسلم آن است که به موازات تشدید شکستهای آمریکا در خاورمیانه، امواج مبارزه و مقاومت توده های مردم



فقط با از هم گسیختگی و سقوط روبرو خواهد شد. این هشدار است به کمونیستها و به همه نیروهای مترقی و مردمی. نگاه کنید که چگونه مردم عراق در میان منگنه نیروهای امپریالیست و انواع و اقسام نیروهای مسلح بنیادگرای اسلامی فشرده و له می شوند. جدل بر سر آینده ایران بین ما کمونیستهای انقلابی و نیروهای مردمی از یکسو و امپریالیستها و مرتجعین از سوی دیگر است. باید دست در دست یکدیگر برای آینده جامعه و سرنوشت مان و برای بیرون کشیدن آن از چنگال ارتجاع و امپریالیسم متحد شویم و به مردم جهان هم امید و جرات بخشیم. شرایط کنونی وظیفه مهمی را بر دوش پرولتاریا و نیروهای انقلابی ایران قرار داده است. تنها سیاست صحیح اتحاد، ایجاد یک جبهه انقلابی در مقابل مرتجعین و امپریالیستهاست؛ اتحادی که با زتاب منافع عمومی مردم در مقابل این مرتجعین و خونخواران و متکی بر اتحاد انقلابی مردم ایران باشد و در برگیرنده همه احزاب و سازمان های کمونیست و چپ و کلیه جنبش های توده ای کارگری و زنان و دانشجویان. پیش بسوی اتحاد بزرگ برای سرنگونی جمهوری اسلامی و درهم شکستن طرح های جنایتکارانه امپریالیسم آمریکا. ■

جبهه های گوناگون تعرض کند. از طرف دیگر، این نیروی اجبار با سدهای محکمی برخورد می کند. این برخورد، دورنمای بلند شدن بحرانی بزرگ در آمریکا را پدیدار کرده است. زیر فشارهای آمریکا، رژیم جمهوری اسلامی نیز دچار شکاف های بزرگ در درون خود و افراد بیسابقه در میان مردم شده است. در ایران، عوامل بین المللی با عوامل درونی دست بدست هم داده و رژیم جمهوری اسلامی را در موقعیت بود و نبود میان زمین و هوا معلق کرده است. بحرانی شدن همزمان اوضاع در آمریکا و ایران، و براه افتاده مبارزات انقلابی در هر دو کشور، می تواند یک توفان سیاسی ناب در جهان بوجود آورده و بر تمام روندهای سیاسی جهان تاثیر بگذارد.

این وضع، مسئولیت کمونیستهای ایران را بیش از پیش می کند. بوجود آوردن یک قطب قدرتمند انقلابی که هم برای سرنگونی جمهوری اسلامی مبارزه کند و هم علیه امپریالیسم آمریکا، بر بینش و روحیه تمام مردم خاورمیانه و تمام مردم مبارز جهان تاثیرات مثبت بسیار خواهد گذاشت. امپریالیستهای آمریکائی و جمهوری اسلامی با تمام قوا در تلاشند تا در جنبش های کارگری، دانشجویی و زنان ایران نفوذ کرده و مردم را دنبالچه سیاست های خود کنند. با رشد و

۲۵ امین سالگرد قیام سربداران در آمل

گفتگو با نویسنده کتاب "پرنده نو پرواز"

به خوبی از آنها یاد می شد، چکار کردند و چرا جانشان را از دست دادند، البته با نمونه های جالبی از بی تجربگی هم روبرو شدیم، برخی از این جوانان زمانی که از انتشار کتاب با خبر شدند به کتابفروشی محل خود رجوع کرده و سراغ آنرا گرفتند.

در سطح دیگر، نیز این کتاب تاثیر بسیار مثبتی بر مجموعه روابط و دوستداران حزب ما داشت. بسیاری از رفقا تازه از طریق این کتاب در جریان جزئیات مبارزه مسلحانه سربداران قرار گرفتند. و به دید روشنتری از مباحث سیاسی آن دوران و نتایج آن بر خط نظامی سربداران دست یافتند. این کتاب مورد استقبال کمونیستهای انقلابی افغانستان نیز قرار گرفت.

البته بخشهایی از جنبش چپ ایران که برای جمعبندی از تجارب مبارزاتی گذشته اهمیت قائلند از این کتاب استقبال کردند. برخی رفقای خارجی نیز خواهان ترجمه این کتاب به زبان انگلیسی شدند.

در مجموع می توانم بگویم که "پرنده نو پرواز" توانست گوشه ای از مبارزات قهرمانانه نسل قبلی کمونیستها را بطرز موثری منعکس کند. این مسئله هم به هم نسلان من غرور و افتخار بخشید هم به انقلابیون نسل جدید.

□ آیا می توانی به برخی موارد خاص هم اشاره کنی؟

■ نمونه های این تاثیرات را می توان در ستونی که نشریه حقیقت به درج نظر خوانندگان "پرنده نو پرواز" اختصاص داده، مشاهده کرد. از زاویه تاثیرات ایدئولوژیکی این کتاب بر خوانندگان آن و از زاویه دامن زدن به برخی مباحثات سیاسی در باره راه انقلاب و رابطه مبارزه مسلحانه و جنبش کارگری یا متد جمعبندی از یک تجربه و کلا برخورد به تجارب تاریخی و متد علم تاریخ. وقتی جوانی می نویسد با این کتاب "معنای واقعی عشق و آزادی را درک کردم ... به خود قول دادم که راه من راه ایشان و هدف من هدف ایشان باشد ... به امید روزی که پرنده نو پرواز به اوج قله آزادی برسد و آنجا آشیانه به پا کند."

یا زن جوانی می نویسد این کتاب "باور را معنا کرد. اراده و مقاومت را"

یا رفیق جوان دیگری می نویسد: "ما راهی را انتخاب می کنیم که در آن مفهوم واقعی پرواز وجود داشته باشد."

یا رفیق جوان دیگری که سال 60 نوجوان بود، درسهای مشخص این قیام را بر می شمرد و با توجه به روحیه شورشگرانه رفقای زنی چون

رضایت بخش نیست و امیدوارم بتوانیم هر چه زودتر به چاپ دوم کتاب برسیم و پاره ای کمبودهای آنرا نیز در چاپهای بعدی جبران کنیم، و یا امکاناتی فراهم شود که بتوانیم این کتاب را در داخل کشور نیز در سطح وسیع تکثیر و پخش کنیم.

□ منظور از کمبودها چیست؟

■ فی المثل برخی جوانان که آشنائی با گذشته اتحادیه کمونیستهای ایران و کلا وقایع سالهای 60 - 1357 نداشته تمایل داشتند که فصلی به تاریخچه سازمان انقلابیون کمونیست و اتحادیه نیز اختصاص می یافت و یا تحلیل طبقاتی مفصل تری از وقایع دوره انقلاب ارائه می شد. یا برخی خوانندگان مایل بودند اسناد بیشتری بویژه در زمینه مبارزات درونی آن دوران منتشر می شد. من این دسته از خوانندگان را به مقاله "نگاهی به تاریخچه اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)" (مندرج در حقیقت دوره دوم، شماره ویژه طرح برنامه حزب - آبان 1378) و همچنین جزوه با "سلاح نقد - جمع بندی از گذشته اتحادیه کمونیستهای ایران" رجوع می دهم. به امید آنکه بتوانیم در چاپهای بعدی به این نیازها نیز به فرم مناسب پاسخ دهیم و مجموعه اظهار نظرات و مباحث حول این کتاب را نیز در یک مجموعه گردآوری کنیم.

□ تاثیرات عمومی این کتاب چه بود؟

■ مثبت بود. بسیاری از خانواده های شهدا (بویژه در داخل کشور) از انتشار این کتاب خوشحال شدند از اینکه تلاشهای فرزندان در تاریخ ثبت شد راضی بودند. فی المثل پدر یکی از رفقای جانباخته که کارگر بازنشسته شرکت نفت است با علاقمندی کتاب را دنبال کرده و از این بابت احساس غرور و رضایت می کرد. بسیاری از اعضای خانواده های شهدا و رفقای که در صفوف اتحادیه در دوران انقلاب فعال بودند از طریق اینترنت کتاب را مشاهده و مشتاقانه آنرا مطالعه کردند. اخیرا با خبر شده ام که عده ای از علاقمندان سی دی این کتاب را تکثیر کرده و به خانواده های شهدا اهدا می کنند. این روش خوبی است و امیدوارم فراگیر شود.

آنچه که برای حزب ما شرف انگیز است حساسیت و کنجکاوی نسل دوم، مشخصا نسل دوم خانواده های شهدا در داخل کشور نسبت به این کتاب بود. این دسته از جوانان علاقه مندی زیاد از خود نشان داده و می خواستند بدانند انقلابیون نسل قبلی، کسانی که در فامیل همیشه



... می گویند هر 25 سال نشانه ظهور یک نسل جدید است. همانطور که در اعلامیه امسال حزب به این مناسبت آمده امیدوارم که ما همراه با نسل جدید بتوانیم دستاوردهای انقلابی این قیام را پاس داریم و درسهای آن را بکار گیریم. بر این نکته هم تاکید کنم که دشمن نیز ما را فراموش نکرده است. همین که آیت الله جوادی آملی عضو مجلس خبرگان و احمدی نژاد به عنوان رئیس جمهوری کشور برای یاد بود "واقعه آمل" به این شهر رفته اند خود بخوبی گویا اهمیت این روز برای آنان می باشد. یا طی این مدت در برخی روزنامه های رسمی و سایتهای خبری وابسته به جمهوری اسلامی، خبر انتشار این کتاب منعکس شد.

در مورد تیراژ کتاب بگویم که تعداد آن 750 عدد بود. متأسفانه 100 عدد آن در جریان مبادلات پستی به آمریکا مفقود شد. اگر اشتباه نکنم حدود سی عدد آن توسط دولت کانادا ضبط شد. تا کنون پانصد عدد آن به فروش رسیده و حدود صد عدد از آن باقی مانده است. این تیراژ نسبت به نشر کتاب در خارج از کشور مناسب است. بویژه آنکه از طریق شبکه های رسمی پخش نشد و عمدتاً توسط رفقا در کشورهای مختلف به فروش رسید. کلیه هزینه های چاپ و پست این کتاب از قبل و در جریان پخش آن تامین شد.

می توانم بگویم که در مجموع استقبال از این کتاب خوب بود. با توجه به اینکه بخش اعظم این کتاب در شماره های مختلف نشریه حقیقت از قبل منتشر شده بود و بسیاری از علاقمندان از طریق اینترنت در داخل و خارج کشور نیز بدان دسترسی داشتند.

اما واقعیت این است که چنین تیراژی هنوز

توده ها خواهد برد و بکار خواهد گرفت. بقول مارکس کمونیستها با وظیفه ای به نام "سازماندهی علمی قهر" روبرویند، جنگ یا قیام یک فن است. این فن را باید فرا گرفت. به امور نظامی نیز باید برخورد علمی کرد. همواره با اتکا به تجارب مشخص بهتر می توان راه صحیح جنگیدن را به مردم نشان داد. تاریخ معاصر ایران شاهد بکارگیری اشکال مختلف مبارزه مسلحانه در گوشه و کنار کشور بوده است. متأسفانه از اغلب آنها کمونیستها جمعبندی ندارند. نزدیک به دهسال نیروهای انقلابی و چپ در کردستان جنگیدند اما جنبش کمونیستی ایران هنوز از یک جمعبندی اولیه نظامی در این زمینه محروم است. از این نظر کتاب "پرنده نوپرواز" به عنوان جمعبندی از یک تجربه نظامی مشخص شاید استثنای باشد. ولی به جای اینکه از این امر استقبال شود و به بحث و جدل دامن زده شود، بی تفاوتی و سکوت پیشه می شود. این امر خوبی نیست و بیشتر بیان نفوذ یک گرایش رفرمیستی قدرتمند در جنبش چپ ایران است و. نیاز زیادی به خلاف جریان رفتن است.

□ البته گاهی اینجا و آنجا شنیده می

خوبی را معرفی می کند که هر فردی می تواند خصوصیاتشان را فراگیرد. چندی پیش در مورد جوانی از خوانندگان این کتاب شنیدم هنگام انجام کار دشواری مجبور شد ساعتهای متمادی خستگی، گرسنگی و تشنگی را تحمل کند او می گفت با یادآوری صحنه های کتاب "پرنده نوپرواز" توانست از پس آن سختی ها بر بیاید. شاید این نمونه بیش از اندازه ساده باشد اما بیان حقیقتی است.

پتانسیل انقلابی عظیمی در جامعه ما پس از 25 سال سرکوب وحشیانه ذخیره شده که می تواند به صحنه بیاید و تغییرات مهمی را موجب شود به شرطی که با آگاهی کمونیستی پیوند بخورد و کمونیستها صحیح عمل کنند و از اشتباهات دوری گزینند.

□ نیروهای چپ نسبت به این کتاب چه برخوردی داشتند؟

■ متأسفانه می توان گفت اکثریت نیروهای چپ با بی تفاوتی از کنار این کتاب گذشته و کلا سکوت پیشه کردند. بی توجهی و سکوت اکثریت گروههای چپ نسبت به این تجربه را نمی توان

سوسن امیری در مقابل برخورد های مردسالارانه بر اهمیت گسست از ایده های کهن در رابطه با مسئله زنان تاکید می کند. همگی برای ما شور انگیز است. با تاریخ پژوهی از این کتاب به عنوان "اولین تالیف تاریخی" از حوادث مربوط به چپ دوران انقلاب نام می برد که "کارپایه ای بدست تاریخ نگاران می دهد." در واقع مهر تأکیدی است بر ارزش تاریخی این کتاب.

یا زمانی که یک رفیق افغانستانی می گوید "پرنده دیگر نو پرواز نیست" در واقع مسئولیتهای ما را برای کسب پیروزی یادآوری می کند.

وقتی رفیق دیگری بر اهمیت پاسخگوئی به مصافهای جدید تئوریک و پراتیکی تأکید می کند همه و همه نشانه تأثیرات ایدئولوژیکی مثبت این کتاب نه تنها بر خوانندگانش بلکه متقابلاً بر خود ما نیز هست. چرا نشانه آن است که پایه اجتماعی وسیعی برای انقلاب موجود است.

□ به نظر می رسد خوانندگان کتاب در درجه اول تحت تأثیر لحن و فرم حماسی کتاب قرار می گیرند و بیش از حد انتظار در کنار حس غرور و مبارزه جوئی متأسف و اندوهگین می شوند.

■ درست است. اتخاذ لحن حماسی خود تضادی را ببار آورده است. واقعیت این است که آن درجه از فداکاری، جسارت و دلاوری را نمی شد بدون اتخاذ این لحن و فرم بخوبی منعکس کرد. در عین حال هدف کتاب صرفاً ارائه یک یادواره حماسی از قهرمانی کمونیستهای نسل قبل نبوده و نیست. هدف اصلی کتاب آشنا کردن مخاطبین با یک تجربه انقلابی که از سر گذراندیم، مشکلات عینی و ذهنی که با آن روبرو بودیم. اهمیت داشتن خط سیاسی نظامی صحیح و گرفتن درسهای مشخص برای نبردهای پیشاروی بوده و هست. به هر حال این واقعیتی است که کسی که بار اول این کتاب را می خواند بیشتر توجعش جلب از خودگذشتگی ها و مبارزه جوئی های شخصیهای کتاب می شود تا درسهای مهم خطی آن. شاید راه حل این باشد که کتاب دوبار خوانده شود و مهمتر از آن به حوصله بحث جمعی سازمان داده شود.

این هم واقعیتی است که بسیاری از خوانندگان ارزش، اهمیت و نقش و جایگاه کمونیستهای آگاه را درک می کنند و همگی فقدان آن رفقا را در مبارزات کنونی عمیقاً حس می کنند. این امر موجب خلق فضای غمگانه ای در ذهن می شود. از اینکه چه آگاهی و انرژی انقلابی در نسل قبلی موجود بود و جنبش نوین کمونیستی نتوانست از آن بخوبی استفاده کند. مسلماً این مسئله بر بار مسئولیتهای حزب ما می افزاید. اما بر بار مسئولیتهای خوانندگان کتاب هم می افزاید که می توانند چنین نقشهائی را بر عهده گیرند و بی جهت بین خود و آن انسانهای مبارز فاصله ایجاد نکنند. "پرنده نوپرواز" الگوی های مبارزاتی



شود که اتحادیه کمونیستها در آن مقطع دچار چپ روی شده و بر همین مبنا مهر چپ روی بر مبارزه مسلحانه سرپرداران می زنند. فی المثل یکی از خوانندگان کتاب تقریباً نظری مشابه این نظر را برای نشریه ارسال داشته است. ممکنست این مسئله یکی از دلایل بی توجهی به جمعبندی از این تجربه باشد؟

■ شاید! حتی اگر کسی واقعا به این جمعبندی معتقد باشد، دلیل موجهی برای بی توجهی نیست. می تواند به عنوان تجربه منفی از قیام آمل درس گیرد و به بحث بر سر این مسئله

صرفاً به گروه گرائی و سکتاریسم تقلیل داد. ما از یکسو شاهد بی توجهی مفرط به تجارب تاریخی از جانب اکثریت آنان هستیم. آنان حتی برای جمعبندی از تجارب گروه خویش نیز اهمیتی قائل نیستند. اما مهمتر از آن ما با یک گرایش رفرمیستی روبروئیم که نقشی برای قهر در پیشبرد تحولات انقلابی جامعه نمی بیند. هر چند که بسیاری از گروههای چپ صحبت از درهم شکستن ماشین دولتی می کنند اما تبلیغ و ترویج قهر انقلابی در ادبیات سیاسی آنان جایی ندارد. طبعاً اگر کسی واقعا خواهان سازمان دادن انقلاب قهر آمیز باشد به هر تجربه مثبت و منفی در این زمینه توجه نشان خواهد داد و درسهای آنرا به به میان

۲۸ امین سالگرد بنیانگذاری سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومه له)

با دروهای گرم کمونیستی

28 امین سالگرد بنیانگذاری سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومه له) را به رهبری، کادرها، اعضا و پیشمرگان فداکار تبریک میگوییم. از زمان بنیانگذاری کومه له توسط رفقای همپون کاک فواد مصطفی سلطانی، کومه له سالهای پراز فراز و نشیبی را سپری کرده و نقش و جایگاه قابل توجهی را در مبارزات حق طلبانه خلق کرده داشته است.

مبارزات مردم کردستان طی حاکمیت رژیم شاه و جمهوری اسلامی برای رهایی از ستم ملی و حق تعیین سرنوشت خویش، همیشه الهام بخش مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران و منطقه بوده است. رادیکالیسم جنبش کردستان و سازش ناپذیری آن در مقابل دشمنان رنگانگ داخلی و خارجی قلوب توده های ستمدیده را فتح کرده است.

منطقه خاورمیانه با اشغال عراق توسط امپریالیسم آمریکا مرکز تلاطمات سیاسی جهان شده است. در چنین شرایطی مترجین رژیم اسلامی میخواهند با گروگان گرفتن مردم ایران چند صباحی بیشتر به حاکمیت ننگین خود ادامه دهند. امروزه تنها سیاست صحیح برای نیروهای کمونیست و انقلابی این است که فعالانه برای سرنگون کردن رژیم جمهوری اسلامی مبارزه کنند و در عین حال از آینده ای که امپریالیسم آمریکا برای ایران تدارک دیده جلو گیری کنند. ضدیت با ارتجاع و امپریالیسم، بیان فشرده سیاست قطب سوم است که باید هر چه سریعتر صدای متشکل و منسجمی بیابد.

به اعتقاد ما تنها سیاست تاکتیکی صحیح برای این دوره کمک به ایجاد یک جبهه انقلابی است؛ جبهه ای که بازتاب منافع عمومی مردم در مقابل دولت ارتجاعی جمهوری اسلامی و امپریالیستهای آمریکائی و بدیلهای آن برای ایران، باشد. این جبهه انقلابی باید متکی بر اتحاد انقلابی مردم ایران باشد. تلاش برای شکل گیری این اتحاد اصولی و انقلابی بخشی از نیاز فوری نیروهای پیشرو جامعه می باشد. بی جهت نیست که هر گونه ابتکار عمل انقلابی در این زمینه مورد استقبال بخشهای وسیعی از نیروهای انقلابی و چپ جامعه قرار میگیرد. امروز در کردستان عده ای که در گذشته بخشی از جنبش مقاومت مردم کردستان بودند، فعالانه به حمایت از برنامه های سیاسی آمریکا بلند شده اند و خطر آن است که تبدیل به نیروهای دست نشانده امپریالیسم جنایتکار آمریکا شوند. بدین خاطر باید سیاست صحیح و جسورانه ای پیش گذاریم و اجازه ندهیم بار دیگر مبارزات و جانفشانی توده های زحمتکش به بیراهه رود. بدون شک سازمان شما نیز میتواند در شکل گیری این قطب انقلابی نقش مهمی ایفا کند.

زنده باد مبارزات حق طلبانه خلق کرد!

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی! مرگ برامپریالیسم!

زنده باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!

حزب کمونیست ایران (م ل م) بهمن ماه 1385 ■

بنا بر یک شرایط تاریخی معین یک جنبش توده ای مسلحانه شکل گرفت و کمونیستها بیاری آن برخاستند. بی جهت نیست که اشکال دیگر آغاز مبارزه مسلحانه از جانب آنان چپ روانه ارزیابی می شود. در صورتی که بسیاری از مبارزات مسلحانه در تاریخ در ابتدا توسط عده ای سازمان یافت سپس توده ای شد. فاکتور ذهنی می تواند نقش فعالی در بره انداختن مبارزه مسلحانه داشته باشد و پروسه انقلاب را تسریع کند. ندیدن این مسئله و ندیدن ناموزونی انقلاب و امکان بره اندازی مبارزه مسلحانه در گوشه و کنار کشور راست روی است و به دنباله روی و رفرمیسم در میان کمونیستها دامن می زند.

□ سوال آخرین است که حزب ما از زمان انتشار این کتاب فراخوان داد که "پرنده نوپرواز" را به ابزار کار توده ای بدل کنید تا چه حد این کار صورت گرفت و چگونه می توان این مسئله را تقویت کرد؟

■ تلاشهای معینی - هر چند ناموزون - در این زمینه سازمان یافت. اما بهیچوجه کافی نیست و متناسب اوضاع نیست. رفقای ما در پخش کتاب زحمات زیادی کشیدند. اما به بحث و جدل در مورد آن دامن نزدند. به نسبتی که کتاب پخش شد تعداد نظرات دریافتی محدود است. فکر کنم راه حل برای تقویت این مسئله اتخاذ هر چه بیشتر مشی توده ای است. یعنی رجوع به خوانندگان، سازمان دادن بحث جمعی، تشویق خوانندگان به ابزار نظر (کتبی یا شفاهی) و برقرار کردن یک رابطه ذهنی فعال و متقابل با آنان است.

این را هم در نظر بگیرید که در کتاب "پرنده نوپرواز" از زوایای گوناگون مسائل مختلفی طرح می شود. سئوالات و مسائلی که انقلابیون در پیشبرد هر مبارزه انقلابی با آن روبرو می شوند، مسائلی چون رهبری، جنگ، سیاست، ایدئولوژی، مناسبات کمونیستی، برخورد به شکست و ناکامی، نقشه ریزی و غیره که هر یک می توانند با توجه به علائق خوانندگان سرمنشا بحثهای مفصلتر در مورد حزب و انقلاب باشد.

ما در دوره ای بسر می بریم که جلب و سازماندهی مردم بویژه نسل جوان بیش از هر زمانی نیازمند کار ایدئولوژیک سیاسی همه جانبه، مستمر و پیگیر در زمینه های مختلف است. "پرنده نو پرواز" می تواند پنجره ای باشد بروی افق های گسترده تر. به امید اینکه رفقای ما بتوانند بهتر و بیشتر از این ابزار سود جویند. ■

دامن زند. امیدوارم مفصلتر بتوانیم به مسئله "چپ روی" اتحادیه در آن مقطع بپردازیم. اما در اینجا لازمست به چند نکته اشاره کنم.

داستان مهر چپ زدن به روی مبارزه مسلحانه چندان جدید نیست. این استدلالی دیر آشنا و تکراری است. در جنبش کمونیستی بین المللی هم از سابقه تاریخی معینی برخوردار است. تقریباً هر بار که انقلاب یا مبارزه مسلحانه ای به شکست انجامید، عده ای این استدلال را علم کردند. لنین در رابطه با شکست انقلاب 1905 روسیه نیز با این استدلال از جانب منشویکها روبرو شد که می گفتند نمی بایست دست به اسلحه می بردیم و اینرا یکی از دلایل شکست انقلاب می شمردند. لنین در مقابل گفت اتفاقاً باید قاطعانه تر و همه جانبه تر دست به اسلحه می بردیم و از این طریق انقلاب را بیشتر عمق می بخشیدیم.

بحث این نیست که در جریان مبارزه طبقاتی ما با گرایشات چپ و راست روبرو نخواهیم شد. در حیطه مبارزه مسلحانه و خط نظامی هم این مسئله صدق می کند اما خوب است به واقعیات آزمان هم رجوع کنیم. گرایش غالب بر اکثر گروههای سیاسی چپ در مقطع سال شصت انفعال و راست روی بود. مسئله ای که در رابطه با هر گروهی به شکل ویژه ای بروز کرد. این مسئله حتی در گروههایی که از ابتدای بقدرت رسیدن خمینی نسبتاً مواضع سیاسی بهتری در برخورد به ماهیت جمهوری اسلامی داشتند صدق می کرد. تقریباً همه گروهها تقسیم به دو - یعنی تقسیم به جناح چپ و راست - شدند و مبارزه با انفعال، راست روی و انحلال طلبی و فرار طلبی در دستور کار کسانی قرار گرفت که خواهان ادامه مبارزه بودند. کم و زیاد بودن کمیت جناحهای راست در هر سازمان می توانست متفاوت باشد اما مسئله به کمیت خلاصه نمی شد مسئله این بود که راستروی خطر عمده جنبش چپ در آن مقطع بود. اینرا تاریخ هم ثابت کرد.

به دو گونه می توان به تجربه سربداران برخورد کرد:

یکم، "اشتباه بود، نمی بایست دست به اسلحه می بردند!"

دوم، "دست به اسلحه بردنشان صحیح بود، اما به شیوه درستی ننجکیدند!"

"پرنده نوپرواز" بیان برخورد و نگاه دوم به تجربه سربداران است. در این کتاب عمدتاً شیوه غلط جنگیدن سربداران و ریشه های ایدئولوژیک سیاسی آن مورد نقد و بررسی قرار گرفت. بهتر است این شیوه را در رابطه با بررسی کلیه تجارب مبارزه مسلحانه (حتی مبارزات مسلحانه ای که توسط دیگر نیروهای طبقاتی سازمان داده شد) هم بکار گرفت.

برخورد نوع اول در عین حال ربط دارد به دیدگاههای کلان حاملان آن. به دیدگاه معینی که در بین این افراد از مبارزه مسلحانه و کلاً رابطه میان فاکتور عینی و ذهنی موجود است. از نظر این دیدگاه تنها شرکت در مبارزه مسلحانه ای صحیح است که از همان ابتدا توده ای باشد. مدل این دسته از افراد در بهترین حالت کردستان است که

خطاب به جوانان : به مناسبت بیست و پنجمین سالگرد قیام مسلحانه سرمداران در آمل دستاوردهای یک نسل انقلابی را پاس داریم!

درسهای آنرا بکار گیریم!

میان انقلاب و ضد انقلاب جریان داشت. ارتجاع تازه به قدرت رسیده اسلامی می رفت تا شکست قطعی بر اردوی انقلاب وارد آورد. درست زمانی که انقلاب به فداکاری و از خودگذشتگی بی دریغ نیاز داشت، اتحادیه تمام توان خود را بکار گرفت تا مانع از پیروزی قطعی ارتجاع شود.

رفقائی که به پای سازماندهی این قیام رفتند می بایست قبل از هر چیز علیه گرایش دنباله روی کمونیستها و طبقه کارگر از طبقات دیگر شورش می کردند. با انفعال به دلیل نداشتن برنامه ای برای کسب قدرت سیاسی جهت انجام انقلاب دمکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی مقابله می کردند. گرایش غلطی که در مقطع انقلاب ۱۳۵۷ دامن گیر جنبش نوین کمونیستی منجمله اتحادیه کمونیستها شده و موجب آن شد که مسائل جدی مربوط به مبارزه طبقه کارگر برای کسب قدرت تقریباً رنگ بپازد. اتحادیه کمونیستهای ایران می بایست از دیدگاههای اصلاح طلبانه و دنباله روانه رایج در آنزمان که خود نیز بدان آغشته بود، گسست می کرد تا مسئولیت رهبری انقلاب را در دست گیرد. جهشهای بزرگ در تاریخ همواره با گسست های بزرگ همراه بوده و خواهد بود.

معنی عملی این گسست در دست گرفتن وظیفه مرکزی کمونیستها یعنی کسب قدرت سیاسی از طریق جنگ انقلابی بود. سرمداران بر مبنای این حقیقت تاریخی که "قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید" عمل کردند. حقیقتی که بارها و بارها در طول تاریخ و تجارب انقلابی مختلف ثابت شد. به همین دلیل سرمداران بر سر لوحه قیام خود با خون سرخ نوشتند که :

"آزادی را جز در پرتو آتش قهر انقلابی، جز در پرتو جانفشانی بی محابا و جز در سایه یورش بردن دلیرانه به کاخ ظلم و بیداد نتوان بدست آورد. با دشمنان آزادی تنها با زبان گلوله می توان سخن گفت و بر این حکم نیز تجربه اسارت و آزادی خلقها مهر تأیید نهاده است."

عملی کردن این وظیفه، در آن دوران آسان نبود. بویژه آنکه اتحادیه کمونیستها نیروی کوچکی محسوب می شد. اما اتحادیه در مقابل این واقعیت سر فرود نیاورد و تأکید کرد که "نیروی کوچک می تواند وظیفه ای بزرگ بر دوش گیرد". نمی توان بر مبنای کمیت خود ضرورت های سیاسی زمانه را نادیده انگاشت. یک نیروی کوچک می تواند با پاسخگوئی فعال به وظایف پیشروی انقلاب، تجارب ارزنده ای از شکست و پیروزی را برای نبردهای

کمونیستهای انقلابی بودند که در صحنه های مختلف مبارزه طبقاتی رشد یافته و آبدیده شدند.

رهبران اصلی این قیام رفقائی چون حسین ریاحی و سیامک زعیم از نسل مبارزی بودند که تجربه مبارزات ۴۲ - ۱۳۳۹ را پشت سر گذاشته و نقش فعالی در جنبش دانشجویی دهه چهل شمسی در داخل و خارج از کشور و تولد جنبش نوین کمونیستی ایفا کردند. آنان تحت تأثیر افکار انقلابی مائوتسه دون، سازمان کمونیستی را بنا نهادند که نقش فعالی در تربیت و پرورش یک نسل از کمونیستهای ایران ایفا کرد. کمونیستهایی که در مبارزات جنبش دانشجویی خارج از کشور - کنفدراسیون رشد یافته و بی محابا به استقبال انقلاب ۱۳۵۷ شتافته و در آن شرکت جستند و توانستند نظر بخشهایی از پیشروترین فعالین انقلابی و کمونیست جامعه را به خود جلب کنند. بسیاری از فرماندهان و شرکت کنندگان در مبارزه مسلحانه سرمداران و قیام آمل از رهبران و فعالین جنبشهای توده ای دانشجویی و دانش آموزی، کارگری و دهقانی و جنبش کردستان و خلق عرب بودند.

رفقا غلامعباس درخشان، پیروت محمدی، رسول محمدی، حسن امیری و شکرالله احمدی از سازماندهندگان اتحادیه های دهقانی در کردستان بوده و نقش فعالی در سازماندهی مبارزه مسلحانه انقلابی در کردستان طی سالهای ۵۹ - ۵۸ داشتند.

رفقائی چون فریدون خرم روز، بهنهاد گوگوشولی و احمد سینا و مجتبی سلیمانی از سازماندهندگان برجسته مبارزات دانشجویی و دانش آموزی بودند.

رفقا اکبر اصفهان، حجت محمدی، بهنام رودگرمی، البرزجاوری شهینی، منصور قماش (از رهبران شوراهای کارگری گیلان) و علی چهار محالی (از بنیانگذاران و رهبران سندیکای پروژه ای آبادان) نقش فعالی در جنبش کارگری داشتند. رفیق حشمت اسدی از رهبران سرشناس مبارزات توده ای در آمل بود. زنان انقلابی همچون سوسن امیری جز اولین زنان مسلح تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان در کردستان بود.

اتحادیه کمونیستهای ایران در شرایطی قیام آمل را سازماندهی کرد که نبرد تعیین کننده ای



هزاران برگ
هزاران رنگ
هزاران همه در باد
می ستایند ترا در یاد!
هزاران شر
هزاران شور
هزاران پیش برگ با باد
بسوی خیزشی در راه!

۲۵ سال پیش در چنین روزی قریب صد تن از بهترین فرزندان خلق پس از ماهها جنگ و گریز در جنگلهای شمال خود را به شهر آمل رسانده و جان بر کف نبرد جسورانه ای را آغاز کردند. آنان خیابان به خیابان، کوی به کوی، خانه به خانه جنگیدند؛ مرگ را به سخره گرفتند و حماسه آفریدند. اما سرانجام در برابر سیل قوای دشمن که از گوشه و کنار کشور به آمل سرریز شده بودند تاب نیاورده و شکست سختی را تجربه کردند.

نه سرمای زمستان و نه آغاز عصر یخبندان ضد انقلاب خمینی، هیچیک مانعی در برابر آنان برای تدارک و انجام این نبرد قهرمانانه نشد.

آنان آتشی در قلب و شوری در سر داشتند که گرما بخش نبردشان بود. آتش و شور انقلاب! آنان روپائی در سر داشتند که به زندگی و مبارزه شان تحرک و شادابی می بخشید. روپای کمونیسم! آنان می خواستند چشم انداز نوینی در مقابل انقلاب و مردم ایران بکشایند: چشم انداز انقلاب مسلحانه توده ای تحت رهبری طبقه کارگر!

اتحادیه کمونیستهای ایران سازمانده این قیام پرافتخار بود. شرکت کنندگان در این قیام

آتی طبقه کارگر انباشته کرده و به یک نیروی اجتماعی بدل شود؛ هر چه بهتر و صحیحتر چنین کند به عامل مهمتری در تکامل صحنه سیاسی تبدیل می شود.

مبارزه مسلحانه سربداران توانست در مدت

مسلم را اگر سربداران استراتژی جنگ درازمدت را پیشه می کردند، سرنوشت جامعه ما می توانست به گونه دیگری رقم خورد و این چنین جامعه دچار عقب گرد ارتجاعی نشود. در نتیجه نسل شما امروزه با چنین دشواریهای عظیم روبرو نشود و با موقعیت بهتری روبرو گردد. سازماندهندگان قیام



زمانی کوتاه علیرغم محدود بودن قوایش، قلب بسیاری از توده های انقلابی را فتح کند و از پایه توده ای نسبتا گسترده ای برخوردار شود. اما شکست قیام آمل مانع از آن شد که به این پایه توده ای بطور همه جانبه ای اتکا شود.

اگر چه شعله این مبارزه نتوانست برای مدت طولانی دوام آورد و پایدار بماند. اما در سطح وسیعی به کارگران و توده های ستمدیده امید و غرور بخشید و حس افتخار را در کمونیستهای انقلابی جهان برانگیخت. قیام سربداران نگذاشت که نسل آتی پرولتاریا از میراث انقلابی محروم بماند. این قیام نگذاشت که پرولتاریای بین المللی با جنبش کمونیستی منکوب و درهم شکسته ای در ایران روبرو شود. بدون این قیام دلاورانه احتمال ادامه کاری کمونیستهای باقی مانده در صفوف اتحادیه بسیار تضعیف می شد. کمونیستهایی که عملا قادر شدند تجارب و توانائی های طبقه کارگر را در سطح ملی و بین المللی که حاصل نبردهای بزرگ نسلهای پیشین بود را در خط و برنامه خود فشرده کنند و راه را ادامه دهند.

عوامل مختلفی در شکست این قیام دخیل بودند. سربداران با شرایط عینی نامساعدی روبرو بودند اما خطاهایشان نقش مهمی در این شکست داشت. رهبری سیاسی قیام بدون در نظر داشتن خصلت درازمدت جنگ انقلابی و اتخاذ استراتژی قیام شهری و گرایش به کسب پیروزی سریع، قبل از آنکه به توان کافی دست یابد درگیر نبرد تعیین کننده با دشمن شد و شکست خود را تسریع کرد.

تجارب تاریخی نمی توانست این نبرد جسورانه را سازمان دهد. شرکت کنندگان در قیام آمل متعلق به نسلی بودند که نمی خواستند تجربه تلخ کودتای 28 مرداد 1332 تکرار شود و با بی عملی و انفعال نسلی را دچار سردرگمی و گیجی کنند. آنان اهمیت ایدئولوژیک، سیاسی و تاریخی میراث انقلابی از خود به جای گذاشتن را دریافتند و بر پایه آن عمل کردند. آنان دریافتند که فرق است در پی یک مبارزه شکست خوردن یا بدون مبارزه شکست را قبول کردن، در سنگر نشستن و بدون شلیک گلوله ای تسلیم شدن یا در پی مقاومت شکست خوردن. آنان می خواستند از خود برای شما دستاورد باقی گذارند؛ نگاهشان به آینده و به نسل شما بود.

مطالعه تاریخ برای تکرار آن نیست. تاریخ نمی تواند و نباید تکرار شود. جامعه ما نیاز به پیشرفت انقلابی دارد نه تکرار شکستها. نیاز به نسلی دارد که شکست را شکست دهد. نسلی که با چشمانی باز برای پیروزی بجنگد. دستاوردها را ببیند، خطاها را نبخشد و درسها را بکار گیرد. از همینرو تجارب تاریخی در خور توجهند و رجوع بدانها ضروریست. اما تاریخ در مقابل هر نسل مسائل جدیدی قرار می دهد که حل آنها نیازمند تلاشهای آگاهانه عظیم و فداکاریهای بزرگ است. اما تنها کسانی می توانند در این راه گام بردارند که پا بر شانه های نسل قبلی گذارند و افق پیروزی را مشاهده کنند. نبردهای بزرگ و تمام عیار تنها بدست کسانی به پیروزی می انجامد که اعتقاد راسخ به پیروزی داشته باشند؛ بدانند چه می خواهند و برای چه می جنگند؛ به مشکلات و موانع طی راه علمی برخورد کنند و به پرچمی سرخی که در سایه اش می جنگند همواره وفادار باشند.

امروزه در شرایطی که مرتجعین جمهوری اسلامی و امپریالیستهای آمریکائی یک بار دیگر می خواهند سرنوشت مردم ما را ملعبه دستان جنایتکار و خونین خود کنند و مردم را وادار به انتخاب از میان این دو قطب ارتجاعی کنند، بیش از هر زمانی کمونیستهای انقلابی از نسل قدیم و جدید باید به وظایف و رسالت تاریخی خود عمل کنند. پرچم رزم مستقل طبقه کارگر را برافرازند و تمامی ستمدیدگان جامعه را به حول یک قطب سوم انقلابی گردآورند. نیروی کوچک می تواند و باید وظایف بزرگ بر دوش گیرد و از شرایط مساعدی که بواسطه ضعف و چند دستگی میان دشمنان مردم ایجاد گشته، سود جوید و نبردهای طبقاتی تعیین کننده ای را آغاز کند.

بیشک فداکاری و از خود گذشتگی، شجاعت و بی باکی، استقامت و سرسختی سربداران الهام بخش نبردهای بزرگ آتی ما خواهد بود.

پنج بهمن 1385

حزب کمونیست ایران (مارکسیست -

لنینیست - مائوئیست) ■

حال که مبارزه طبقاتی در ایران وارد دور جدیدی گشته و نسل جدیدی از کمونیستها پا به میدان نبرد گذاشته اند. توجه به تجارب انقلابی قبلی بسیار ضروریست. مهم است که جوانان با تاریخ مبارزه طبقاتی ایران آشنا شوند تجارب انقلابی معاصر را به دقت و نقادانه دنبال کنند و درسهای مثبت و منفی آنها را به خاطر بسپارند. متأسفانه به دلیل شکافی که بین نسل انقلابی گذشته با نسل شما بوجود آمد بسیاری از واقعیتهای تاریخی به شما وارونه ارائه شد. رژیم جمهوری اسلامی از یکسو با کشتار وسیع پیشروترین عناصر نسل قبل و از سوی دیگر با تبلیغات مسموم و ارتجاعی نگذاشت که شما با تاریخ واقعی انقلاب 57 و مبارزات واقعی نسل قبلی آشنا شوید.

شما باید به تاریخ رجوع کنید و درسهایی که با رنج و خون حاصل شده را مطالعه کنید. حال که تجربه مبارزه مسلحانه سربداران و قیام آمل در کتاب "پرنده نوپرواز" مستند شده، آنرا بخوانید، به بحث و جدل بگذارید و درسهای آنرا فراگیرید. اتحادیه کمونیستهای ایران بدون رجوع به

جایگاه قهر در انقلاب پرولتری

با نگاهی به تجربه قیام ۵ بهمن و قیام ۲۲ بهمن

بلکه مسئله آن است که در جریان ادغام این توده عظیم در جنگ انقلابی، طبقه کارگر می تواند صفوف خودش و توده های عظیم را آماده استقرار یک زندگی نوین، یک جامعه نوین کند که کاملاً با سابق متفاوت است. در این روند است که طبقه کارگر بصورت یک طبقه حاکمه خود را سازمان می دهد. در این مسیر است که رهبری آن برای توده عظیم اهالی مسجل می شود. هر نظریه دیگر در مورد چگونگی تعویض دولت بورژوازی با دولت پرولتری سراسر ضد مارکسیستی است. مارکس در جمع بندی از تجربه کمون این واقعیت را اعلام کرد و در آثار بعدی اش آن را کاملتر روشن کرد. در مارکسیسم موضوع نقش انقلابی پرولتاریا در تاریخ با دست زدن به قهر انقلابی برای درهم شکستن قدرت دولتی بورژوازی و برقرار کردن **اقتدار مابانه و قهرآمیز** دولت پرولتاریا که نامش **دیکتاتوری** پرولتاریاست عجین است و با هیچ کلکی نمی توان این دو را از یکدیگر جدا کرد. این تئوری مارکستی کماکان معتبر است چون هنوز در جهانی زندگی می کنیم که طبقات استثمارگر با اتکاء به دولت یعنی قهر، استثمار خود را پیش می برند. دولت یعنی عمدتاً نیروی نظامی به اضافه ضمایم دیگرش مانند زندان ها و دادگاه و نیروی امنیتی و بوروکراسی و تبلیغات انحصاری و غیره.

چنانچه مبارزات گوناگون طبقه کارگر به این هدف یعنی به کسب قدرت از طریق قهر نرسد نتایج وخیم به بار می آورد. مبارزاتش دست آخر این تاثیر را خواهد داشت که دولت ارتجاعی کارآمدتری مستقر شود. هر مبارزه انقلابی که به حرکت قاطعانه نظامی پرولتاریا و حزبش برای درهم شکستن کامل دولت کهنه منتهی نشود، لاجرم به تکمیل ماشین دولتی ارتجاعی منتهی می شود. تجربه قیام بهمن این را بخوبی نشان داد. تثبیت رژیم جمهوری اسلامی به معنای تثبیت یک دولت طبقات استثمارگر در سطحی بسیار کارآمدتر از دوره شاه بود. این را همه به چشم دیدیم. دلایل این نبود که این رژیم دارای ایدئولوژی ای بود که به اصطلاح به قلب توده ها نزدیکتر بود. بقول شاملو: یاهو! یاهو! این دولت ارتجاعی کارآمدتر محصول شکست انقلاب بود. شکست انقلاب هم در این خلاصه نمی شود که مثلاً آزادی های مدنی را گرفت. بلکه در این فشرده می شود که پرولتاریا تحت رهبری حزب و برنامه سیاسی اش، یعنی حزب کمونیست، نتوانست مبارزه طبقاتی را به مرحله جنگ طبقاتی و درهم شکستن ماشین دولتی کهنه و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا برساند.

انقلاب پرولتری با نگاهی به تجربه قیام ۵ بهمن سربداران و قیام ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ است. در چند روزی که به این سخنرانی فکر می کردم مرتباً ذهنم به سوی عنوانی دیگری می رفت. عنوانی مثل "جایگاه قهر در انقلاب پرولتری با توجه به وقایع عراق! و چشم انداز وقایع محتمل در ایران! امیدوارم که این اتاق فرصتی را به این بحث اختصاص دهد چون لازم است چشم در چشم واقعیات زمانه بدوزیم. بسیاری از رفقا تجربه مبارزه طبقاتی در ایران زمان شاه و دوره جمهوری اسلامی را از نزدیک دارند و می دانند که خونین و قهرآمیز است. این حقیقت را وقایع عراق به نسل جدید هم نشان می دهد و به نسل قدیم نهیب می زند که یادش نرود. دردناکترین واقعیت عراق آن است که مظلوم ترین و سازمان نیافته ترین و پراکنده ترین طبقه همان طبقه ماست که نمی تواند حرف بزند چون به زبان اسلحه حرف نمی زند. وقت آن است که این اصل پایه ای مارکسیسم را بیشتر از قبل در سرلوحه مبارزات سیاسی مان بگذاریم که: مبارزه طبقاتی خونین است و انقلاب پرولتری بدون قهر، امکان ندارد. و منظور از قهر هر قهر یا خشونت نیست. منظور از قهر عملیات قهرآمیز یک گروه یا یک رزمنده نیست. منظور جنگ است، جنگی که بطور آگاهانه نقشه ریزی می شود. سازمان می یابد و تحت رهبری حزب سیاسی طبقه کارگر بسوی درهم شکستن ماشین دولتی پیشروی می کند. بدون این، هیچ حرفی از انقلاب پرولتری نمی تواند در میان باشد. این مسئله ایست که در شالوده تئوری های مارکسیستی قرار دارد و به لحاظ عملی هم دیده ایم که هر دو انقلاب پرولتری روسیه و چین با جنگ انقلابی زاده شدند. قهر انقلابی مامای این دو انقلاب عظیم بود.

موضوع قهر انقلابی با موضوع دولت و حزب رابطه جدانشدنی دارد. اگر طبقه کارگر می خواهد قدرت سیاسی کسب کند، باید برای درهم شکستن دولت کهن و استقرار دولت خود صاحب قوای نظامی باشد. دولت کهنه ارتجاعی دو دستی قدرت را به طبقه کارگر تحویل نمی دهد. این جزو الفبای تجربه بشر در جامعه طبقاتی است. لنین در اثر بزرگ مارکسیستی **دولت و انقلاب** می گوید: پرولتاریا هم برای درهم شکستن مقاومت استثمارگران و دولت آنان نیاز به سازمان متمرکزی از نیرو و قوه قهریه دارد و هم برای رهبری توده عظیم اهالی یعنی دهقانان، خرده بورژوازی و نیمه پرولترها. منظور این نیست که این توده عظیم را لازمست به ضرب تفنگ به صف کند.

منتی که در زیر می خوانید سخنرانی مریم جزایری در اتاق پالتاکی اتحاد سوسیالیستها است که در تاریخ ۱۹ بهمن ۱۳۸۵ ایراد شد که در اینجا آن را به مناسبت ۲۵ امین سالگرد قیام آمل منتشر می کنیم. علاوه بر متن اصلی سخنرانی، برخی از سوال و جواب های طرح شده در جلسه را نیز منتشر می کنیم. مسئولیت پیاده کردن سخنرانی و ویرایش آن به قصد انتشار با ماست - حقیقت.

با سلام به رفقای حاضر در جلسه. امسال ۲۵ امین سالگرد قیام ۵ بهمن سربداران در آمل است. این قیام چهار بند جمهوری اسلامی را لرزاند بطوریکه خمینی در وصیتنامه اش از آن نام برد و هر ساله مقامات جمهوری اسلامی شکست آن را در آمل جشن می گیرند. امسال هم احمدی نژاد به جوادی آملی پیوست تا به اصطلاح عزم جمهوری اسلامی را در جنگ تا به آخر با کمونیستها به خودشان و پایه هایشان یادآوری کنند. هر چند این نمایشنامه های سالگرد در آمل، از طرف این جبهه، ژستهای پوشالی بیش نیست اما یادآوری به کمونیستهاست که با همان روحیه سربداران این رژیم را به مصاف های بزرگ بطلبند.

قصد از سخنرانی امشب یادآوری وقایع آن قیام نیست هر چند که یادآوری شکوه و جسارت آن قیام کاملاً بجاست. اما کتاب استثنائی پرنده نو پرواز بخوبی اینکار را کرده و آن را ماندگار کرده است. فقط اکتفا می کنم به یادآوری رفقای که در آن قیام و طی نبردهای مختلف قبل و بعد از ۵ بهمن جانباختند. اینان رفقای بودند که بقول حزب کمونیست ایران (م ل م)، در زندگی مظهر جامعه نوین کمونیستی و در مرگ بذران بودند. در تاریخ، هیچ انقلابی بدون جانفشانی های بیشمار پیش نرفته است. این مسئله برای انقلاب پرولتری صادق تر است چون این انقلاب می خواهد ریشه جامعه طبقاتی را در آورد. پس بورژوازی از حداکثر وحشیگری و ترفندها و حیل های سیاسی برای درهم شکستن آن استفاده کرده و خواهد کرد. از زمان کمون پاریس تا انقلاب سوسیالیستی روسیه و چین اینگونه بوده و مسلماً انقلابات پرولتری دیگر از آن مستثنی نیستند و نخواهند بود. بیاد همه آن رفقای که دیگر در میان ما نیستند اما همیشه الهامبخش راه بسیار سخت ولی رهائی بخش ما هستند.

عنوان سخنرانی امشب من جایگاه قهر در

جلو رفتند. با این تفاوت کیفی که در اکتبر یک حزب انقلابی پرولتاری بود که بحران انقلابی را با دخالت سازمان یافته و نقشه مند به یک جنگ طبقاتی با هدف درهم شکستن ماشین دولتی تبدیل کرد.

این بزرگترین درس نظامی قیام ۲۲ بهمن است. البته قیام ۲۲ بهمن درس های نظامی دیگری هم دارد. مانند ابتکار عمل مستقلانه، سازماندهی توده های مسلح در شهرها، محلات، تصرف پادگان ها و نقاط کلیدی تبلیغی مانند رادیو و تلویزیون و غیره. اما بیشتر این ها را لنین جمع بندی کرده است و از روی تجربه ۲۲ بهمن چیز زیادی نمی توان بر آن افزود.

خوب! قیام از دست رفت و نگهبان عوض شد. رژیم جدید مرتباً اهرمهایش را قوی تر می کرد. سوال اینجاست که کمونیستها چطور می توانستند دستشان را قوی تر کنند؟ کمونیستها هنوز وقت داشتند انقلاب قهرآمیز را سازمان دهند. راه افتادن جنگهای ترکمن صحرا و کردستان یادآور این امکان بزرگ بود. اما همه اسیر همان مدل اعتصاب و شوراها کارگری و بعد قیام خودبخودی بودند. دارودسته خمینی سپاه پاسداران درست می کرد و کمونیستها شوراها کارگری! حتا اگر میلیون ها کارگر در شوراها کارگری گردهم می آمدند دست آخر در مقابل نیروی ارتجاع که سرعت خود را جمع و جور و تا بدندان مسلح می کرد خلع سلاح بودند. کمونیستها هنوز فرصت داشتند. پایه توده ای گسترده هم پیدا کرده بودند. در خیلی از مناطق در سال ۵۷ حتا قبل از ۲۲ بهمن امکانش بود که کمونیستها جنگ راه بیندازند. اما این خط که همه منتظر بودند که اوضاع بطور خودبخودی در پایتخت تعیین شود مانع از آن می شد که به مسئله کسب قدرت از طریق قهر سازمان یافته فعالانه برخورد کنند. فاصله یک سال پس از قیام ۲۲ بهمن سازمان های خط ۳ در سراسر کشور پایه گرفتند. اتحادیه کمونیستها بنوبه خود تقریباً در همه نقاط کشور منهای بلوچستان حضور داشت و در مناطق کلیدی کشور از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب تشکیلات داشت. در کردستان سازمان های کمونیستی، مبارزات پیشمرگایی سازمان دادند. اتحادیه کمونیستهای ایران هم یکی از آنها بود. اما به این مبارزات بصورت آغاز یک جنگ که باید به سراسر کشور گسترش یابد نگرسته نمی شد. اغلب به آن مانند چیزی در رده مبارزات حق طلبانه اقشار مختلف که در کردستان بدلیل مسئله ملی این شکل را یافته، نگرسته می شد. با قیام ۲۲ بهمن همه، منجمله اتحادیه کمونیستهای ایران، این جمعبندی امپریستی و اشتباه را کردند که: بله! راه انقلاب در ایران قیام شهری است. مشخصاً در دومین سالگرد قیام بهمن نشریه حقیقت این جمعبندی را ارائه داد.

اتحادیه کمونیستهای ایران قیام ۵ بهمن را هم بر پایه همین جمعبندی سازماندهی کرد. اما در اینجا یک فرق کیفی میان قیام ۵ بهمن و ۲۲

انقلاب تمام عیار. شوروی ها هم با این طرح موافقت کردند چون فکر می کردند شانسان با خمینی زیاد است.

مهمترین درس نظامی قیام ۲۲ بهمن برای کمونیستها درس منفی آن است. یعنی انجام ندادن کاری که نیروهای مرتجع فورا و بدون فوت وقت کردند. نیروهای مرتجع برای خود ارتشی دست و پا کردند. البته اینکار را از طریق جلب وفاداری ارتش شاه کردند کاری که کمونیستها هرگز نمی توانستند و نباید می کردند. اما کمونیستها می توانستند در مناطق روستائی و مناطق دور از شهرهای بزرگ با نیروی کوچک جنگ راه بیندازند و با شکست تدریجی نیروهای نظامی دشمن و ادغام توده های زحمتکش ارتش انقلابی را گام به گام قوی کنند و همزمان در شهرها هم مبارزات سیاسی انقلابی و خودبخودی توده های مردم را براه یک جنگ انقلابی بکشانند. آن زمان اغلب نیروهای چپ طرفدار استراتژی قیام شهری بودند. اما حتا آن کارهایی را که در یک قیام شهری باید کرد و لنین کرده بود نکردند. نه تنها نکردند بلکه حتا به بحثهای سیاسی شان راه نیافت. اغلب این نیروها تصورشان از قیام اکتبر این بود (و هنوز هم اغلب همین است) که کارگران روسیه اعتصاب کردند و بعد خودبخود قیام مسلحانه کردند و خودبخود ارتش درست کردند و خودبخود کاخ زمستانی را تصرف کردند و بالاخره یک روز دولت دیکتاتوری پرولتاریا اعلام شد. اما خیر! لنین بر پایه یک تصمیم گیری و بر پایه یک نقشه، تشکلات کارگری و هسته های گارد سرخ کارگران را تبدیل به یک سازمان نظامی، ارتش کرد؛ یک قیام مسلحانه را سازمان داد و پس از پیروزی قیام اکتبر دولت پرولتاری را اعلام کرد. اما هنوز جنگ انقلابی برای استقرار دیکتاتوری پرولتاریا تمام نشد. بلکه بر پایه پیروزی قیام اکتبر جنگ داخلی برای تثبیت انقلاب ادامه یافت.

آن رفقائی که واقعا معتقد به راه کسب قدرت از طریق قهر انقلابی اند ولی بر خلاف مائوئیستها معتقدند که مدل کسب قدرت توسط طبقه کارگر در ایران مدل قیام شهری است نباید درکی خودرویانه از آن دهند و بخش های سازمانی و آگاهانه آن را که تعیین کننده می باشند از قلم بیندازند. آنان وقتی صحبت از آن می کنند که راه انقلاب ایران قیام شهری است باید بگویند در بحبوحه قیام شهری و در فاصله کوتاه، ارتش کارگران و زحمتکشان چگونه و با چه طرحی باید شکل می گرفت و به جنگ با ارتش قبل و نیروهای جدید نظامی یعنی سپاه پاسداران می پرداخت. حداقل باید با استفاده از تجربه ۲۲ بهمن بتوانند یک طرح تمرینی ارائه دهند. اما اکثر قریب به اتفاق چنین نمی کنند زیرا مسئله قیام را یک امر خودبخودی می دانند.

فصل مشترک بهمن ۵۷ و اکتبر ۱۹۱۷ فقط در آن بود که هر دو با اتکا به یک بحران انقلابی

به درسهای سیاسی و نظامی ۵ بهمن و ۲۲ بهمن باید از این دریچه نگریست. مهمترین مسئله سیاسی قیام ۲۲ بهمن این بود که طبقات ارتجاعی آن را بردند. حال به این مسئله نگاه کنیم و از آنجا درس نظامی اش را فرموله کنیم. این قیام را کی برد و چرا؟ هر چند که توده ها آمدند به میدان و فداکاری کردند اما کی برد؟ نکته اصلی بحث من در این بخش آن است که کمونیستها نباید فکر کنند از این طریق می توانند قدرت را بگیرند. مدل ۲۲ بهمن نمی تواند استراتژی طبقه کارگر برای کسب قدرت باشد.

قیام ۲۲ بهمن از یک طرف اوج یک خیزش توده ای بود و از طرف دیگر انتقال قدرت از دارودسته شاه به دارودسته خمینی با واسطه و طراحی امپریالیستها. در واقع تبدیل یک انقلاب به آنچه امروز به انقلاب مخملی مصطلح است. در جنبش چپ، ۲۲ بهمن غالباً بعنوان اثبات درستی مدل راه انقلاب موسوم به *از اعتصاب تا قیام* تفسیر می شود. که کارگران اعتصاب اقتصادی کردند و بعد اعتصاباتشان سیاسی شد و بعد قیام شد. بیائید یک لحظه این سناریو را قبول کنیم. اما سوال کماکان این است که این قیام را کدام طبقه برد؟ قیام را طبقه ای برد که ارتش داشت. ارتش و ساواک شاه با واسطه امپریالیستها به خمینی و دارودسته اش که نیروهای ارتجاعی از قدرت رانده شده بودند، اعلام وفاداری کرد. خمینی بسرعت سپاه پاسداران را برای تضمین در قدرت مانند درست کرد. اما ارتش قبلی نیز به ارتش نگهبانان جدید دستگاه دولت تبدیل شد و ارتش شاه با وساطت قدرت های امپریالیستی به اربابان جدید خود اعلام وفاداری کرد. این مسئله هم بیان آن بود که دولت کهن دست نخورده مانده و هم نتیجه دست نخورده ماندن دولت کهن بود. از آنجا که فقط نگهبانان نظام عوض شدند، ارتش هم با وساطت امپریالیستها به آنان اعلام وفاداری کرد. ۲۲ بهمن هم اوج یک خیزش توده ای بود و هم روش مرتجعین و امپریالیستها بود برای سوار شدن بر آن خیزش توده ای و حفظ ارکان دولت طبقات بورژوا و ملاک.

اگر کمونیستها در موقعیت بهتری بودند، و مسئله سازمان دادن ارتش طبقه کارگر برای کسب قدرت سیاسی را جدی می گرفتند این قیام هم اینطور رقم نمی خورد. امپریالیستها و مرتجعین به این سادگی نمی توانستند نگهبان عوض کنند. ارتش حتما در مقابل انقلابی که تحت رهبری پرولتاریا بود اینگونه ساده عقب نشینی نمی کرد. وضعیت عقب مانده کمونیستها و اوضاع بین المللی (یعنی حدت تضادهای امپریالیستهای غربی با امپریالیسم شوروی) و حی و حاضر بودن یک نیروی ارتجاعی مانند خمینی، امپریالیستهای غربی را به این نتیجه رساند که بهتر است راه را برای قدرت گیری خمینی باز کنند تا انقلاب بیش از این جلو نرود. زیرا پیشروی آن مترادف بود با تقویت کمونیستهای واقعی و شکل گیری یک

بهمن است به این معنا که ۵ بهمن را یک نیروی کمونیستی آگاهانه و نقشه مند سازماندهی کرد و به اجرا گذاشت.

در مقطع سال ۶۰ نیز مانند سال ۵۷ تضادهای گوناگون طبقاتی حاد و شکاف های درون رژیم باز شده و در ترکیب با هم یک بحران سراسری را شکل داده بود. و جمهوری اسلامی با طرح تصفیه درونی و سرکوب بیرونی مستاصلانه در تلاش بود تا خود را زنده نگاه دارد.

حرکت سربداران دو مشخصه اصلی داشت. یکم اینکه اتحادیه کمونیستها با این حرکت در واقع پرچم کمونیستها و طبقه کارگر را به میدان آورد و به جامعه اعلام کرد که در آن مقطع حساس از زور آزمائی میان انقلاب و ضد انقلاب این کمونیستها هستند که می توانند مسئولیت رهبری توده های خلق را بر دوش بگیرند. دوم اینکه طبقات استثمارگر حاکم، ارتش و اسلحه و نقشه جنگی خود را دارند و قدرت سیاسی خود را با کمک اینها حفظ می کنند. طبقه کارگر هم باید ارتش و اسلحه و نقشه جنگی خود را داشته باشد و بقیه خلق را نیز در این راه متحد کند.

اما این حرکت شکست خورد و علت عمده اش آن بود که در چارچوب "استراتژی قیام شهری و پیروزی سریع" پیش رفت. مارکس هشدار داده است که قهر را باید بطور علمی سازمان داد. استراتژی قیام شهری و پیروزی سریع سربداران در تضاد با تحلیل علمی از خصلت جامعه و روش حل این مسئله بود. طرح قیام که ابتدا قرار بود در تابستان از محله فلاح تهران آغاز شود و بعد به آمل منتقل شد متکی بر این پیش بینی بود که با زدن جرقه قیام، حریق جنگ انقلابی بسرعت گسترش خواهد یافت. قیام آمل با تاخیراتی عملی شد. قهرمانانه و طبق نقشه هم عملی شد. اما این جرقه به حریق یاد شده تبدیل نشد. مسلما شرایط عینی نامساعد مانند افت روحیه انقلابی مردم در فاصله تابستان تا بهمن ۶۰ و سرکوبگری وحشیانه رژیم و موفقیت آن در یکدست کردن خود همه در این شکست تاثیر داشتند. اما علت عمده را رفسنجانی در روز ۸ بهمن خوب فرموله کرد. او گفت ما نمی دانستیم اینان را چگونه شکست دهیم. خودشان مسئله را برایمان حل کردند. و جایی آمدند که ما می توانستیم با آنها بجنگیم.

قیام آمل تخطی از این رهنمود نظامی مائو بود که: «تو بروش خود بجنگ و من بروش خود». چنانچه قیام آمل بصورت یک عملیات زود فرجام تعرضی در چارچوب استراتژی جنگ درازمدت عملی می شد مطمئنا موفقیت بزرگی بود. طبق قوانین جنگ خلق عملیات نظامی در آمل می توانست جزء عملیاتهایی زود فرجام و تعرضی باشد که هدفش ضربه زدن به دشمن، تاثیرات تبلیغی در بعد منطقه ای و سراسری و جذب نیرو و تامین برخی تدارکات نظامی و مالی باشد. معمولاً به

خاطر فرجام سریع این عملیاتها، نقاط نسبتاً ضعیف مواضع دشمن انتخاب می شود و با کسب اهداف اولیه، عقب نشینی صورت می گیرد. اگر سربداران با این هدف به آمل رفته بودند براحتی می توانستند تا قبل از افتادن ابتکار بدست نیروهای نظامی دشمن و تا قبل از اینکه دشمن بتواند از زمین و هوا آمل را قرق کند ضربات مهلکی بر نیروهای دشمن زده و زندانیان سیاسی را آزاد کنند و پیام سیاسی خود را به گوش صدها هزار نفر برسانند و خارج شوند. قیام شکست خورد چون متکی بر یک استراتژی نظامی غلط بود. غلط بود به این دلیل ساده که قبل از تبدیل شدن به ارتش قدرتمند با دشمن در یکی از مراکز قدرت و درگیری تعیین کننده شد و در جدال نابرابر و میدان نامساعد شهر، شکست سختی خورد.

امروزه با نگاهی به گذشته به جرئت می توان گفت که در صورتیکه سربداران استراتژی جنگ درازمدت خلق را اتخاذ می کرد، انقلاب مسیر دیگری را می پیمود. قیام مسلحانه شهری در کوتاه مدت قادر به رشد و گسترش ارتش خلق و حرکت سیل وار بسوی شهرهای دیگر نبود. قیام آمل باید به مثابه یک عملیات نظامی زود فرجام در چارچوب جنگ طولانی مدت انجام می شد. اما اتخاذ چنین استراتژی و تاکتیکی در آن مقطع برای نیروی چون اتحادیه کمونیستها که تجربه و کیفیت پائینی داشت سهل و ساده نبود. و نیازمند تسویه حساب جدی ایدئولوژیک - سیاسی با انحرافات غالب بر سازمان و کل جنبش کمونیستی ایران بود.

‘حرکت سربداران، اما، آغاز یک گسست تاریخی در حیات اتحادیه کمونیستهای ایران بود. گسست از انحرافاتش. مشخصاً انحراف کم بها دادن به مسئله کسب قدرت سیاسی از طریق قهر انقلابی، که در دوره ۵۹ - ۵۷ به شکل اکونومیسم و ناسیونالیسم بروز کرد.

مائو در شش اثر نظامی بر نکته مهمی انگشت می گذارد. او در جمع بندی از شکست قیامهای شهری گوناگونی که حزب کمونیست چین در دهه ۲۰ و سالهای اول دهه ۳۰ میلادی سازمان داد، اتخاذ آن استراتژی و تمایل به کسب پیروزی سریع را به پر بها دادن به نقش نیروهای بورژوا در انقلاب ربط می دهد. ما شاهد چنین تمایلاتی در اتحادیه کمونیستها هم بودیم. انتظار کسب پیروزی سریع، ربط داشت به بهائی که سربداران به دیگر نیروهای طبقاتی چون مجاهدین در گسترش قیام در دیگر شهرها و مناطق، می داد. ولی این نیروهای بورژوائی اصولاً دارای هدف سیاسی درهم شکستن دولت کهن نیستند که بخواهند مطابق بر الزامات آن توده ها را به میدان جنگ با نظام حاکم بکشانند. کما اینکه دیدیم در میان حیرت پایه های خود درست در مقطع شصت دست به عقب نشینی استراتژیک زدند با این توجیه که اول باید امپریالیستها را قانع کنند تا بتوانند دست به تصرف قدرت بزنند!

خلاصه کلام این که اگر کمونیستها خصلت طولانی بودن پروسه کسب قدرت سیاسی را نفهمند، نه می توانند طبقه کارگر را به سطح یک طبقه آگاه و سازمان یافته ی رهبر انقلاب برسانند و نه اینکه دهقانان و دیگر زحمتکشان را بعنوان متحدین طبقه کارگر بسیج کنند.

کم بهائی سربداران به بسیج دهقانان یکی از بزرگترین اشتباهات سیاسی اش بود که به شکست نظامی هم تبدیل شد. در هر انقلابی طبقه کارگر باید متحدین طبقاتی خود را درست انتخاب کند. در ایران، متحدان اصلی طبقه کارگر، دهقانان (بویژه دهقانان فقیر) هستند. تاریخ مبارزه طبقاتی در ایران بارها شاهد رقابت حاد میان نیروهای انقلابی و کمونیستی با دیگر نیروهای بورژوائی و خرده بورژوائی بوده است. غالباً وقتی که چنین قشرها و طبقات مرفه تر در جبهه مخالفت با حکومت قرار می گیرند، از توان و امکانات بیشتری برای تاثیر گذاری بر اوضاع سیاسی برخوردارند. طبقه کارگر تنها زمانی می تواند وارد رقابت جدی با این قبیل نیروها شود که بتواند نزدیکترین و اصلی ترین متحدان خود را به دور برنامه خویش متحد کند و به حرکت در آورد. اگر طبقه کارگر به بسیج دهقانان توجه نکند، بورژوازی بخش هائی از آنان را بسیج کرده و به نفع خود به میدان خواهد آورد. ما در آمل هم شاهد این امر بودیم که بی توجهی سربداران در بسیج دهقانان، دست ارتجاع را در بسیج پایه اجتماعی خود در روستاهای اطراف باز کرد و ارتجاع از آن نیرو برای سرکوب قیام آمل سود جست. از زمان کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ تاکنون، این یکی از مسائل مهم و تعیین کننده در شکست یا پیروزی انقلابات و قیامهای کارگری، مشخصاً در کشورهائی است که دهقانان بخش مهمی از اهالی را تشکیل داده و می دهند.

مخالفت با استراتژی قیام شهری نه کم بها دادن به بسیج طبقه کارگر است و نه نفی این واقعیت که در نهایت در شهرهاست که مسئله قدرت سیاسی تعیین می شود. روشن است که در عصر امپریالیسم فقط دو طبقه اند که قادرند، جامعه را اداره کنند. بورژوازی و یا پرولتاریا. این دو طبقه در شهرها متمرکزند و به این معنا شهر زادگاه احزاب سیاسی و طبقات اصلی جامعه است. سیاست از شهرها آغاز می شود. اما بحث بر سر آغاز جنگ است. جنگ انقلابی طبقه کارگر باید از کجا شروع شود؟ مسئله این است.

اگر بخواهیم از زاویه نظامی و سازمان دادن ارتش به مسئله بنگریم باز مسئله روستا طرح می شود. روشن است که طبقه کارگر بدون سازمان دادن ارتش قادر نیست قدرت را کسب و حفظ کند. تمام مسئله این است که قبل از کسب سراسری قدرت سیاسی، امکان این وجود دارد که کمونیستها در مناطقی از ایران مبارزه مسلحانه را آغاز کرده و گسترش دهند. این خط ربط دارد به تحلیل از نقاط قوت و ضعف دشمن

و نقاط قوت و ضعف طبقه کارگر و کمونیست‌ها، ما در ایران با دولت نسبتاً متمرکز و قوی روبروئیم که برای اعمال قدرت خود عمدتاً وابسته به بازوی اداری و نظامی خود است. مرکز قدرت اقتصادی، سیاسی، نظامی و ایدئولوژیک این دولت عمدتاً در شهرهاست. هر چقدر از پایتخت و از مراکز مهم شهری دورتر می‌شویم، از نفوذ و دامنه این قدرت بویژه از لحاظ نظامی کاسته می‌شود. این مسئله بویژه در مناطق دور از مرکز و مناطقی که ستم ملی بیداد می‌کند برجسته‌تر است. یعنی پایه عینی آغاز و تداوم جنگ فراهم‌تر است. مبارزه مسلحانه در ترکمن صحرا و کردستان در همان دوره شاهد این مدعایند. این مناطق نه جزء مناطق بزرگ شهری بوده‌اند و نه نیروی اصلی شرکت‌کننده در آن مبارزات کارگران بودند. آنها، مناطقی دور از مرکز و کمتر توسعه یافته بودند و واقعیت این است که دهقانان این مناطق که از ستم بیشتری رنج می‌بردند، بار اصلی جنگ‌های انقلابی علیه جمهوری اسلامی را بر دوش کشیدند. واقعیت بزرگتر هم این است که این قبیل مبارزات نقش مهمی در تقویت رادیکالیسم در کل جامعه داشتند.

عده‌ای مایلند مشکل سربرداران را اتخاذ مشی جدا از توده و مشی چریکی قلمداد کنند. مشکل سربرداران این نبود. هم در مناطق جنگلی و هم شهری از محبوبیت و پایه برخوردار بود. متأسفانه اغلب چپی‌هایی که صحبت از داشتن خط مشی توده‌ای در مورد جنگ مسلحانه می‌کنند منظورشان آن است که توده‌ها خودبخود باید به مبارزه مسلحانه روی بیاورند در حالیکه مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت سیاسی زاده مبارزات خودبخودی توده‌ای نیست و حتی بطور خودبخودی از دل مبارزه سیاسی انقلابی تحت رهبری یک حزب هم بیرون نمی‌آید. شروع جنگ خلق همواره گسستی آگاهانه از شرایط پیشین است، گسستی است از شرایط مبارزه سیاسی. این حرف را کم‌بها دادن به روند مبارزات سیاسی تلقی نکنید. اتفاقاً دوره تدارک سیاسی برای آغاز جنگ بسیار حیاتی است. اما تدارک سیاسی برای آغاز جنگ انقلابی، نمی‌تواند یک تدارک رفرمیستی و اکونومیستی باشد. همانطور که لنین به نقل از کلازویتس می‌گوید، جنگ ادامه سیاست به روش و طرق دیگر است. جنگ انقلابی هم ادامه سیاست انقلابی به طرق و ابزار دیگری است. بنا براین در دوره تدارک، باید فعالیتهای سیاسی آگاه‌گرانه و سازمان‌گرانه در میان توده‌ها را بر پایه کاملاً انقلابی صورت داد. از درون مبارزات توده‌ای که با هدف دست یافتن به خواسته‌های قسمی جریان می‌یابد - حتی زمانی که تحت رهبری کمونیست‌ها هم باشد - مبارزه مسلحانه انقلابی (در شکل قیام یا جنگ خلق) بیرون نمی‌آید. مبارزات اقتصادی در بیداری و متشکل کردن توده‌های کارگر بسیار مهمند اما محدودیتهای آن باید برایمان روشن باشد.

حرکت سربرداران و قیام 5 بهمن در تکامل

اتحادیه کمونیست‌های ایران نقش تعیین‌کننده‌ای داشت تجربه سرچشمه درسهای مهم زندگی است. تجربه انقلاب 57 و شکست آن و تجربه قیام سربرداران، و جنگ‌های کردستان را باید توشه ادامه راهمان کنیم. متأسفانه با یک گرایش قوی رفرمیستی در چپ روبروئیم که نقشی برای قهر انقلابی در پیشبرد مبارزه طبقاتی طبقه کارگر و انقلاب نمی‌بیند. این گرایش در جنبش کارگری بسیار قوی است. هر چند که بسیاری از گروه‌ها صحبت از درهم شکستن ماشین دولتی می‌کنند اما می‌بینیم که در ادبیات سیاسی آنان تبلیغ و ترویج این حقیقت که در عصر کنونی که با جنگ طبقاتی رقم می‌خورد، "قدرت از لوله تفنگ بیرون می‌آید" جایی ندارد. این بی‌توجهی در شرایط کنونی که در چشم‌انداز ایران تلاطمات سیاسی و نظامی به چشم می‌خورد بسیار خطرناک است.

پوسیدگی جمهوری اسلامی و تجاوزگری‌های آمریکا چشم‌انداز تلاطمات بزرگی را باز کرده است. آگاه کردن کارگران به مسئله قدرت سیاسی و ضرورت مبارزه قهرآمیز برای کسب قدرت سیاسی عاجل است. کارگران باید به این مسئله آگاه شوند که موضوع عمده در مبارزه طبقاتی این نیست که به لحاظ اقتصادی به آنان اجحاف می‌شود. بلکه موضوع کلیدی آن است که از قدرت سیاسی محروم‌اند. همه می‌توانند با نگاهی به تجربه عراق و با توجه به پوسیدگی جمهوری اسلامی ببینند که در تکامل اوضاع کنونی حتماً در نقاط مهمی از کشور خلاء قدرت سیاسی بوجود خواهد آمد. تحلیل حزب کمونیست ایران (م ل م) این است که با آغاز یک دوره جنگ و انقلاب در سطح جهان و بخصوص خاورمیانه روبروئیم و ایران از آن مستثنی نیست. و بر خلاف عراق، ایران می‌تواند جایی باشد که در آن انقلاب حرف آخر را بزند. اما شرط دارد...

سخن پایانی و جمع‌بندی

قبل از ارائه جمع‌بندی لازم است به برخی نکات و سوالات طرح شده در این جلسه اشاره‌ای کنم.

یکی از حاضرین گفت که در گذشته اتحادیه کمونیست‌های ایران به مشی چریکی انتقاد داشت ولی بعداً آن را پس گرفت و خطش را عوض کرد. از زاویه اتحادیه کمونیست‌های ایران در آن زمان و حزب کمونیست ایران (م ل م) در حال حاضر، هرگز نباید هیچ یک از مبارزات انقلابی را محکوم کرد و آن را کم ارزش شمرد. از هر تجربه‌ای باید درس گرفت. طبقه کارگر بدون اینکار نمی‌تواند پیشرفت کند. این ساده‌ترین درس مبارزه انقلابی است. حرکت سیاهکل علیرغم ضعف‌هایی که داشت در دوره خود نقش انقلابی مهمی ایفا کرد. نشانه تولد نسل انقلابی جدیدی بود علیه رفرمیسم حزب توده. اما تفاوت‌های کمی و کیفی زیادی میان سربرداران و حرکت سیاهکل موجود است. از نظر نظامی قابل مقایسه نیستند چرا که حرکت

سیاهکل فوراً سرکوب شد و آن رفقا قادر به سازماندهی درگیری نظامی مهمی نشدند. از نظر اهداف سیاسی هم تفاوت جدی موجود بود. هدف سربرداران از آغاز مبارزه مسلحانه، سازمان دادن ارتش و برای هدف کسب قدرت سیاسی بود. در حالیکه هدف سیاهکل و چریک‌های فدائی انجام عملیات مسلحانه تبلیغی بود. علیرغم گرایشات گوناگونی که در سازمان چریک‌های فدائی خلق وجود داشت، می‌توان گفت تقریباً همگی آن رفقا معتقد بودند که رسالت چریک شکستن ذهنیت مردم در مورد ضعف خود و قدرت رژیم است. البته از نظر نباید دور داشت که در میان طیف فدائیان گرایشات مختلف بود. از نظر سیاسی یک گرایش مبارزه چریک‌های فدائی خلق را به ابزار مبارزه علیه "دیکتاتوری شاه" تنزل داده بود. رفقای ارتش رهایی بخش (آرخا) تحت رهبری رفقای چون حرمتی پور و صبوری معتقد به سازمان دادن ارتش خلق بودند. اتفاقاً همزمان با سربرداران در سال 60 تلاش کردند مبارزه مسلحانه را در شمال آغاز کنند که متأسفانه قبل از شروع ضربه مهلک خوردند.

در مورد نقد اتحادیه کمونیست‌های ایران به مشی چریکی باید گفت، هر چند هسته‌های بسیار درست و مهمی داشت اما کاملاً از زاویه‌ای صحیح صورت نگرفت. اتحادیه کمونیست‌های ایران بدرستی بر محدودیتهای سیاسی و ایدئولوژیک مشی چریکی نقد داشت؛ مشخصاً به برخورد سانتریستی چریک‌های فدائی به مبارزه بسیار تعیین‌کننده‌ی میان کمونیست‌های انقلابی جهان برهبری مائوتسه دون علیه رویزونیست‌های شوروی که سرمایه‌داری را در شوروی احیاء کرده بودند. چریک‌های فدائی همواره موضع وسط در این مبارزه اتخاذ کرد و انتقاد اتحادیه کمونیست‌ها در این زمینه بسیار درست بود. این یک خط تمایز بسیار مهم در جنبش کمونیستی بین‌المللی آن موقع بود و هست. لازم است رفقای گرایش فدائی در مورد این مسئله جمع‌بندی ارائه بدهند.

اما از زاویه "راه انقلاب" نقد اتحادیه کمونیست‌ها کاملاً درست نبود. نقد اتحادیه کمونیست‌ها از این زاویه نبود که با مشی چریکی شهری نمی‌شود یک جنگ انقلابی درازمدت را سازمان داد و گام به گام دشمن و ارتش ارتجاعی آن را درهم شکست. بسیاری از نقدها به مشی چریکی حول شکل مبارزه بود و اینکه شرایط عینی برای بکارگیری اشکال قهرآمیز مبارزه هنوز فراهم نشده و مبارزه مسلحانه با سطح مبارزات توده‌ای منطبق نیست. اکثر کمونیست‌های خط 3 چنین درک غلطی از مبارزه مسلحانه داشتند.

مقدار زیادی از این جمع‌بندی‌ها را در اسناد اتحادیه کمونیست‌های ایران و حزب کمونیست ایران (م ل م) می‌توانید بخوانید. اینجا نه وقت تکرار آن‌ها است و نه موضوع بحث این جلسه است. اتحادیه کمونیست‌های ایران جزء نادر سازمان‌های جنبش کمونیستی ایران است که هر جنبه از تاریخچه و

متحقق کردن آن طرح مبارزه کند. ارزش طبقه کارگر در این نیست که در امروز خودش دست و پا بزند. توجه رفقای را که امشب کارگر، کارگر کردند به این نکته جلب می کنم.

بر میگردم به نکته اصلی سخنرانی. یعنی مسئله قهر انقلابی. رفقا: مائوتسه دون گفت: برای اینکه تفنگی در کار نباشد اول باید تفنگ در دست گرفت. این را برای طبقه کارگر گفت. همین را به شکلی دیگر لنین و مارکس برای طبقه کارگر گفتند. انگلس که همراه مارکس پایه گذار علم طبقه کارگر بود یکی از بزرگترین متخصصین نظامی زمان خود بود. اگر طبقه کارگر به این آگاهی نرسد که بدون سازمان دادن قهر انقلابی نمی تواند قدرت را سرنگون کند و قدرت خود را جای آن بنشاند و خودش را رها کند، هنوز در مورد اینکه با چه روشی باید خودش را و دیگران رها کند آگاه نشده است. پی بردن به این حقیقت، بخشی از آگاهی طبقاتی طبقه کارگر است. بدون داشتن این آگاهی تبدیل به آن طبقه خودآگاه نمی شود. البته تمام آگاهی طبقاتی طبقه کارگر را نمی توان به این مسئله تقلیل داد. اما بخش مهمی از آن است. این بخش تعیین کننده از پی بردن به واقعیت معادلات و رابطه طبقات در جامعه است. یکی از مهمترین روابط میان طبقه استثمارگر با طبقه استثمار شونده این است که استفاده از قهر و سازمان نظامی جامعه را در انحصار خود دارد. طبقه کارگر چگونه می خواهد این انحصار را بهم بزند؟ آنها در چنین شرایطی که ما احتمال زیاد با عراق دیگری یا چیزی شبیه به آن در ایران مواجهیم. به عراق نگاه کنید و وضعیت طبقه کارگر را در آنجا ببینید. هیچ سندیکائی هر چقدر هم گسترده باشد در آنجا نمی تواند صدای طبقه کارگر را بلند کند. تحلیل کنکرت می خواهید، این هم تحلیل کنکرت.

اهمیت قیام آمل را هم از این زاویه باید دید. از زاویه ابتکار عمل بخشی از پیشاهنگان طبقه کارگر برای آغاز چنین جنگی و بهم زدن معادله یکطرفه جنگ طبقاتی. رفقا، جنگ طبقاتی موجود است. این نیست که ما می خواهیم آن را شروع کنیم. علیه طبقه ما و بقیه زحمتکشان دارند جنگ می کنند. اما این جنگ طبقاتی یک طرفه است. این جنگ طبقاتی یک طرفه را چگونه باید به یک معادله دو طرفه تبدیل کرد؟ تمام مسئله این است. از این نظر اهمیت قیام آمل بسیار است. ابتکار عملی بود برای گسست از دنباله روی از روند غالب. برای اعلام این حقیقت به توده ها و بسیج آنان در این راه. تلاش بسیار مهم و تاریخی بود برای تبدیل یک **ضرورت** به یک **امکان**. اما شکست خورد و نتوانست این ضرورت را تبدیل به امکان کند. سوال این است که امروز چگونه باید حرکت کنیم که این ضرورت را تبدیل به یک امکان بزرگ کنیم؟

در شماره های آینده گزیده ای از سوال و جوابهای جلسه و ضمائم سخنرانی را منتشر خواهیم کرد. ■

بخورد. این مبارزه سیاسی بسیار تعیین کننده برای آینده انقلاب و آینده جنبش کمونیستی است.

بحث های امشب، من را محکمتر کرد سر اینکه ما باید جدلهای نظری مان در مورد جایگاه قهر انقلابی در انقلاب پرولتری را با توجه به اوضاع کنونی و چه باید کردهای امروز، پیش ببریم. همانطور که در ابتدا گفتم در چند روز گذشته که به این سخنرانی فکر می کردم مرتباً ذهنم بسوی عنوان دیگری می رفت: "جایگاه قهر در انقلاب پرولتری در پرتو اوضاع عراق و اوضاع احتمالی ایران". بنابراین، تمام بحثهایی که در مورد گذشته می کنیم باید به اینجا منتهی شود که الان می خواهیم چه کنیم و رفقا: آینده را می خواهیم چطور رقم بزنیم؟ همانطور که گفتم دردناک ترین واقعیت عراق این است که پراکنده ترین، مظلوم ترین، سازمان نیافته ترین و بی صداترین طبقه همان طبقه ماست. علتش هم روشن است که چیست. در آنجا همه طبقات دارند به زبان اسلحه حرف می زنند و طبقه ما انحصار قهر را در اختیار دیگران گذاشته و قادر نیست وضعیت موجود را بهم زند و موقعیت خودش و خلق را تغییر دهد. چند تن از رفقا در این جلسه در مورد "طبقه شدن" طبقه کارگر صحبت کردند. سوال اینجاست که در چارچوب این اوضاع مشخص که مختصاتش برای همه روشن است، طبقه چگونه باید تبدیل به طبقه شود؟ طبقه در چارچوب کشمکشهای طبقاتی بسیار خاص کنونی باید تصمیم بگیرد که چگونه طبقه شود. و تا زمانی کسانی که خود را پیشروان طبقه کارگر می دانند به این مسئله توجهی ندارند و کارگر ماندن طبقه کارگر را تحسین می کنند و کارگر به معنای کنونی اش، به معنای وضعیت کنونی اش برای خیلی ها ارزش است این طبقه، طبقه خودآگاه نخواهد شد. کارگر بودن را ارزش شمردن یک نظریه کاملاً ضد مارکسیستی در مورد کارگر و طبقه کارگر است. باید این مسئله را روشن کرد.

در چارچوب بسیار کنکرت و مشخص کشمکشهای طبقاتی امروز در خاورمیانه و در ایران، طبقه کارگر ایران چگونه می خواهد تبدیل به طبقه شود؟ طبقه کارگر ایران برای ما و برای خلق مهم است بخاطر رسالت تاریخی اش و نه بخاطر اینکه استثمار می شود. بخاطر اینکه پتانسیل آن را دارد که جامعه را از این موقعیت جهنمی بیرون بیاورد و هدایتش کند به طرف یک جامعه و آینده ی دیگر. اگر طبقه کارگر چنین پتانسیلی نداشت آنطور که امروز برایمان طبقه ی مهمی است، مهم نبود! یکی از سایر طبقات استثمار شونده تاریخ بود. از زاویه فلاکت هم وضعش بدتر از اقشار زحمتکش دیگر نیست. پس فرق طبقه کارگر با بقیه طبقاتی که استثمار می شوند چیست؟ فرقی دقیقاً در این است که طبقه کارگر فقط استثمار نمی شود؛ طبقه کارگر پتانسیل این را دارد که آرشیو تکت آینده باشد. پتانسیل این را دارد که طرحی را در ذهن و در خیال بر پایه واقعیات مادی بریزد و برای

خط خود را بازبینی کرده، نقادانه جمعبندی کرده و **مدون** کرده است. این ها شالوده های مهمی بودند برای تشکیل حزب کمونیست ایران (م ل م). اکثر این جمعبندی ها در تارنمای حزب کمونیست ایران (م ل م) به نام www.sarbedaran.org موجود است. رفقا می توانند به بخش موضوعات، کتابخانه و آرشیو و غیره رجوع کرده و آنها را مطالعه و بررسی کنند. بخصوص به کتاب پرنده نوپرواز، سلاح نقد، پرولتاریای آگاه و مسئله رهائی زنان و غیره. در تمام این زمینه ها اتحادیه کمونیستهای ایران خط گذشته خود را مثبت و منفی کرده، طرازبندی و مدون کرده است تا توشه ای برای پیشروی راهش باشد. اگر رفقای علاقمند به بررسی خط این حزب به این اسناد رجوع کنند فکر نمی کنم احساس کمبود در مورد اسناد کنند. این به معنای آن نیست که این جمعبندی ها کافی است. حزب ما معتقد است که مسائل تئوریک نوینی را باید مدون کند تا برای پراتیک این حزب و جنبش کمونیستی ایران راهگشائی بشود.

بر مبنای تمام این بازبینی ها، اتحادیه کمونیستهای ایران و سپس حزب کمونیست ایران (م ل م) تشکیلات مستحکمی ساخت. در واقع در این پروسه بازبینی و بازسازی، اتحادیه کمونیستهای ایران که در نتیجه ضربات امنیتی تقریباً نابود شده بود، توانست دوباره سر از خاکستر خود بلند کند. امروز هم برای پیشرفت بیشتر جنبش کمونیستی، برای متحد کردن آن، طرح نوسازی جنبش کمونیستی ایران را بر پایه هایی کاملاً نوین، با اتحادهای نوین، پیش گذاشته است. رفقا می توانند به حقیقت شماره 28 و 29 که گزارش آخرین پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست (م ل م) را منتشر کرده رجوع کنند. در آنجا توضیح این طرح آمده است. بطور خلاصه حزب ما معتقد است که اتحاد بزرگ جنبش کمونیستی ایران می تواند بر مبنای بازبینی تمام مسائل کلان مربوط به خط و ایدئولوژی و همچنین تاکتیکها و استراتژی انقلاب ایران و بخصوص جمعبندی تاریخچه جنبش کمونیستی بین المللی یعنی انقلاب سوسیالیستی در شوروی و علل احیای سرمایه داری در آنجا و انقلاب سوسیالیستی در چین و علل احیای سرمایه داری در آنجا و تحلیل های مائوتسه دون، و بالاخره، ریختن طرحی برای تولد دوباره جنبش کمونیستی ایران. تمام این موضوعات را رفقا می توانند با رجوع به نشریه حقیقت مطالعه و بررسی کنند.

بالاخره اینکه بعنوان محور وحدت در میان نیروهای چپ، حزب ما سیاست تشکیل قطب سوم را جلو گذاشته که در شرایط کنونی ایران حیاتی است. سیاست "قطب سوم" یعنی بوجود آوردن وحدت بحول مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و مبارزه علیه امپریالیسم آمریکا و طرحهای آن برای آینده ایران. چپ ایران و در راسش کمونیستهای انقلابی باید با ایجاد چنین جبهه گسترده ی مبارزه سیاسی مانع از آن شوند که آینده کشور توسط مرتجعین و امپریالیستها رقم

جنبش کارگری ایران و نهادهای امپریالیستی

در مورد نقش سالی‌داریتی سنتر و AFLCIO

مقاله زیر توسط رفیق برهان عظیمی نگاشته شده و برای انتشار در نشریه حقیقت ویراستاری شده است - حقیقت

طی چند سال اخیر با رشد روزافزون و ادامه دار مبارزات کارگری ایران روبرو بودیم. مبارزات کارگران بویژه در واحدهای تولیدی بزرگ حول خواسته های گوناگون و به اشکال متفاوت پیش رفته است. این مبارزات عمدتاً علیه بیکار سازی های وسیع، حول مسئله اشتغال و در اعتراض به تعویق پرداخت دستمزدها، حق داشتن سندیکا و اتحادیه کارگری و تشکل به پیش رفته است. در مقابل جواب کلیت رژیم به این خواسته های بر حق چیزی جز تهدید و زندان و به گلوله بستن کارگران و خانواده هایشان نبوده است. در همین راستا فعالین جنبش کارگری ایران در خارج از کشور گامهای مهمی درافشای سرکوب و تظلمی جنبش کارگری توسط رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی از یکسو و معرفی خواسته ها و رساندن صدای حق طلبانه کارگران ایران به نهادهای کارگری مترقی و اتحادیه های بین المللی از سوی دیگر بر داشته اند.

در این دو سال اکثریت قریب به اتفاق این فعالین همراه با نیروهای مترقی با توجه به اصل اتکا به خود و با صداقت و صراحت بیان، با حفظ استقلال سیاسی تشکیلاتی و مالی از دولتهای سرمایه داری مبارزات خود را به پیش برده اند.

بر چنین راستائی ما فعالین کارگری خارج از کشور نیز به عنوان جزئی از کل مبارزات طبقاتی طبقه کارگر ایران نه تنها خود را بخشی لاینفک از این مبارزه می دانیم، نه تنها خود را پشت جبهه این گردان نمی دانیم، بلکه معتقدیم به عنوان بخشی از لشکر پرولتاریای انقلابی ایران و به عنوان یک نیروی دینامیک لاینفک، جدا ناپذیر و مرتبط با هم حفظ استقلال سیاسی - تشکیلاتی ما از نهادهای ارتجاعی داخلی و نیز امپریالیسم جهانی (به رهبری آمریکا) از اهمیت حیاتی برخوردار است.

اگر پرولتاریای انقلابی ایران به درس آموزی از تجارب مثبت و منفی جنبش کارگری جهان و تضادهای مشخصی که در مرحله انقلاب اجتماعی کنونی بوجود آمده و در آینده نیز به وجود خواهد

آمد، آگاهانه توجه نکند و خود را به آخرین جمعبندهای از دستاوردهای پیروزی و شکست این جنبش مسلح نکند، به درس گیری از این تجارب سیاسی - تشکیلاتی توجه نکند، تحلیل مشخص از اوضاع مشخص جامعه و روند انقلاب نکند، در پیچگاه های انقلاب قادر به اتخاذ تاکتیک و سیاست انقلابی نخواهد بود. بعلاوه، در زمان وقوع تند بادهای و وقوع اوضاع انقلابی قادر به حل تضادهای نوین و به سرانجام پیروزمند رساندن انقلاب، استقرار سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا و در نهایت استقرار دنیای کمونیستی عاری از طبقات نخواهد بود.

پرولتاریای انقلابی ایران در طول تجارب تاریخی جنبش کارگری جهان، و بخصوص به تازگی با شروع قرن بیست و یکم ثمرات تلخ عدم استقلال هر فرد و گروهی که داعیه طرفداری از جنبش کارگری، دانشجویی و جنبش زنان را داشته شاهد بوده است. پرولتاریای انقلابی ایران ثمرات شوم شکست جنبش کارگری لهستان و خیانت لخ والسا به طبقه کارگر و تبعیت وی از اصل بورژوازی "دشمن دشمن من دوست من است" را هرگز فراموش نخواهد کرد. ما فراموش نکرده ایم که چگونه دلارهای آمریکائی، فرانک فرانسوی و پوند انگلیسی، رهبران آن جنبش را در پیروی از آن اصل ضد انقلابی بورژوائی به مانعی بر سر استقلال سیاسی تشکیلاتی طبقه کارگر لهستان تبدیل کرد و دوره نوینی از پامالی حقوق طبقه کارگر و افشار و طبقات میانه با روی کار آمدن بورژوازی نخواستی از میان اشرافیت کارگری و کارگران فاسد شده ای چون لخ والساها، شروع شد.

پرولتاریای انقلابی ایران نیک می داند که بورژوازی همواره قصد نفوذ در جنبش طبقه کارگر برای منحرف کردن آنرا دارد. نیروی کار و فعالیت تولیدی ما را وسیله ثروت اندوزی و سیادت حکومت مطلقه خویش کرده است و به مجرد آنکه ما با اتکا به خود جنبش انقلاب اجتماعی را سازمان می دهیم بر آن است که با نفوذ در جنبش ما آنرا به وثیقه ای برای ادامه مال اندوزی و تحکیم سیادت طبقاتی خویش تبدیل کند.

پرولتاریای انقلابی همواره با تحلیل مشخص از اوضاع مشخص جامعه خود به تحلیل مشخص از صف دوستان و دشمنان خود پرداخته تا در جبهه

جنگ طبقاتی و طی مبارزه اقتصادی و سیاسی آگاهانه خویش با دیدی همه جانبه مبارزاتش را برای کسب قدرت سیاسی و احقاق دیکتاتوری پرولتاریا به پیش برد؛ همواره سعی کرد سره را ناسره، و کاه را از گندم جدا کرده و با اتکا به نیروی خود و اتحاد با دوستان واقعی خویش جبهه انقلاب را تقویت کند؛ و در این راه در افشا و منزوی کردن دشمنان طبقاتی و برداشتن نقاب از چهره دشمنانش که گاه با ترفندهای نرم آسا در جبهه انقلاب نفوذ کرده و آنرا به انحراف می کشند، ضعف به خود راه نداده است.

در نتیجه: وظیفه پرولتاریای آگاه انقلابی ایجاد و برپائی صف مستقل پرولتاریای انقلابی ایران در مقابل قطب ارتجاع مذهبی حاکم جمهوری اسلامی و قطب امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا می باشد.

در ماه های اخیر "مرکز آمریکایی برای همبستگی بین المللی کارگری" (1) یا "مرکز همبستگی" (2) فعالیت خود در حوزه ایران را تشدید کرده است و از جمله با تماس با فعالین و دست اندرکاران و نهادهای کارگری در خارج از کشور قصد دارد فعالیت های خود در مورد ایران را گسترش دهد و بدینوسیله راه نفوذ خویش را در این جنبش هموار کند. در نتیجه، ارزیابی از تاریخ این نهاد سرمایه داری امپریالیستی بر بستر ضرورت شناخت از دوستان و دشمنان مان دارای اهمیت حیاتی است. بنابراین یکی از وظایف عاجل کنونی پرولتاریای انقلابی ایران درک عمیق خطر نفوذ این شاخک استثمار نظام سرمایه داری امپریالیسم آمریکا و راهکارهاییست که این مرکز از آن طریق قصد دارد راه سازش را به جنبش طبقه انقلابی ایران تحمیل کند و در این راه بر فریب و نفوذ بر قشر عقب مانده طبقه کارگر ایران تکیه می کند. و این در حالیکه طبقه کارگر زیر فشار اقتصادی و استثمار لجام گسیخته سرمایه داران حتی از دریافت دستمزد خویش بی بهره مانده است. بر همین اساس نه تنها شناخت از رؤس کلی سیاست این پروژه امپریالیستی (آمریکا) از درجه مهمی برخوردار است بلکه شناخت از بنیان و واسطه ها، کارگزاران و ارکان ایرانی وابسته به پروژه آمریکائی "مرکز همبستگی" و یا نهادهای مشابه از اهمیت اساسی برخوردار شده است.

سازمان ملی برای تحقق دموکراسی

ان.ئی.دی. یا سازمان ملی برای تحقق دموکراسی (3) بوسیله رونالد ریگان رئیس جمهور اسبق آمریکا در سال 1983 بوجود آمد. هدف از ایجاد این نهاد عبارت بود از یکم، صدور "دموکراسی" نوع آمریکایی به نقاط مختلف جهان (که هیچ نیست جز دموکراسی برای مرتجعین و استثمارگران مورد علاقه امپریالیسم آمریکا). دوم، از آنجا که نقش سازمان جاسوسی سیا (سی.ای.آی.) در برپائی کودتاهای خونین علیه دولتهای ملی، کشتار رهبران واقعی اتحادیه ها و سندیکاها، کارگری منتسب به چپ و جنبش کمونیستی در کشورهای مختلف جهان در سالهای 1974 در میان زحمتکشان و توده های تحت ستم جهان و همچنین در میان مردم آمریکا برملا شده بود، این نهاد امپریالیستی (ان.ئی.دی.) بموازات آن و در خدمت پیشبرد سیاست خارجی امپریالیسم آمریکا ایجاد شد. این نهاد همچون شبکه مافیائی و همانند اختاپوسی به زانو و لگن نهادهای مرتبط به خویش پرداخت و هم اینک در سراسر جهان بطور علنی مشغول پیشبرد اهدافی است که پیش از این مخفیانه از طرف سازمان سیا به مورد اجرا در می آمد. بیخود نیست که آقای الن واینستین یکی از بنیانگذاران این نهاد که بعدها به سمت مدیر کل آن منسوب شد در مصاحبه ای با واشنگتن پست در 22 سپتامبر سال 1991 در مورد نقش ان.ئی.دی. گفته است: "اکثر کارهایی را که ما امروزه به پیش می بریم، سازمان سیا در 25 سال گذشته بطور مخفی انجام می داد".

در واقع در پی علنی شدن نقش مخرب سازمان جاسوسی سیا در سالهای 1975 و 1976 به دنبال افشاح و ترغیت و استعفاء نیکسون، سه جریان مرتبط با دولت، کمیته چرچ در سنای آمریکا (4)، کمیته پايک در مجلس نمایندگان (5)، و کمیسیون راکفلر (6) که بوسیله رئیس جمهوری فورد تشکیل شد، همه مشغول تحقیقات از سی.ای.آی. بودند. در آن سالها هر روز سر خط خبرهای روزنامه های آمریکا به کشف جدیدی در ارتباط با جنایات، توطئه ها و خرابکاریهای سازمان سیا اختصاص داشت و روزی نبود که صفحه اول روزی نامه های آمریکا و جهان مزین به افشای قتلهای زنجیره ای رهبران و مبارزین مترقی و انقلابی کشورهای دیگری چند دهه 1950، 1960 و 1970 به دست سازمان جاسوسی سیا نباشد. به همین دلیل ظرف سالهای 1975 و 1976 و پس از آن نام سازمان سیا در میان افکار عمومی آمریکا و جهان نامی مترادف با سلب آزادی از زحمتکشان و خلعهای سراسر جهان، سازمان دهنده کودتا و جوخه های مرگ و آدم ربائی، شد. طی سالهای 1950 تا 1975 سازمان جاسوسی سیا بوسیله جوخه های مرگ و شبه نظامیان در کشورهای آمریکای لاتین به کشتار فجیع هزاران تن از دهقانانی که به قیام علیه بقایای فنودالیسم و

ارتجاع حاکم و امپریالیسم بر خواسته بودند، در کشورهای نیکاراگوئه، شیلی، السالوادور و گواتمالا پرداخت. فاش شدن این جنایات نه تنها به تضعیف موقعیت این سازمان بطور خاص بلکه به طور کلی به تضعیف موقعیت امپریالیسم آمریکا در سراسر جهان منجر شد.

به این ترتیب امپریالیسم آمریکا به فکر ابداع راهکارهای جدید برای حفظ سیادت سیاسی، اقتصادی و نظامی خود در جهان افتاد. اما در این راه کارهای جدید نیز همان سیاست خارجی را که تا دهه 1970 بوسیله سازمان جاسوسی بدنامش یعنی سازمان سیا پیش می برد دنبال می کرد و اصلاً قصد متوقف کردن یا تعدیل اهداف ضد خلقی اش را نداشت. بهیچ وجه! آنچه که امپریالیسم آمریکا در نظر داشت عبارت از انتقال و محول کردن آن وظایف و اهداف امپریالیستی به سازمانها و شاخکهای استثمارگری جدید با نامهای پرطمطراق و "دلنشین" غیر دولتی (ان.ج.او) (7) همچون "سازمان ملی برای تحقق دموکراسی" (ان.ئی.دی.) و نیز "مرکز آمریکائی برای همبستگی جهانی کارگران" (1) بود. هدف این بود آنچه را که طی سه دهه سیا بصورت مخفی و پنهان انجام می داد اینبار به طور آشکار، علنی و البته بطور "قانونی" و البته باز بطور "غیر دولتی" (ان.جی.او،!) در کشورهای دیگر جهان انجام دهد.

بنابراین در سال 1983، «سازمان ملی برای تحقق دموکراسی با هدف پشتیبانی و تقویت نهادهای دموکراتیک کشورهای سراسر جهان با تکیه بر تلاش شخصی، خصوصی و غیر دولتی» تاسیس شد. آیا این نهاد طبق ادعایش غیر دولتی است؟ این را نه بر مبنای ادعای خودش بلکه از این که تمام منابع پولی - مالیات بوسیله کنگره و دولت فدرال آمریکا تامین می شود می توان دریافت. ان.ئی.دی. از بدو پیدایش، با تاکید خود را یک سازمان غیر دولتی یا ان.جی.او. معرفی کرده است. دلیل آنهم کاملاً واضح است. زیرا، به این طریق، در مقایسه با یک سازمان جاسوسی بدنام مانند سیا، برای خود اعتبار کسب می کند، و دیگر اینکه بر خلاف سازمان سیا، ان.ئی.دی. برای کارگزاران، دلالان و جاسوسان آمریکا در اکثر مواقع (اکثر کشورهای که دولت آمریکا با دول آن روابط دوستانه دارد) این موقعیت را بوجود آورده که آنان مجبور به پیشبرد محرمانه و زیرزمینی برنامه های خود نباشند. اما ان.جی.او. (سازمان غیر دولتی) یک نام دروغین می باشد که این سازمان وابسته به دولت آمریکا برای خود برگزیده است. در واقع ان.دی.ئی. یک جی.او. (سازمان دولتی) به مفهوم واقعی است. در همینجا لازم است خاطر نشان کنیم که این کلمه فریبده ان.جی.او. یا سازمان غیر دولتی که از سوی بسیاری از نهاد های دولتی در اکثر کشورهای جهان از جمله ایران استفاده می شود اول بار از سوی دولت آمریکا ساخته شد و سپس در دیگر نقاط جهان در میان آمریکا پستندان بصورت مد روز رواج یافت.

یک نکته دیگر که ماهیت ان.ئی.دی را کاملاً بر ملا می کند آن است که در هیئت رئیسه این نهاد همواره مقامات ارشد سیاست خارجی آمریکا عضویت داشته و سیاست های آن را تعیین کرده اند. از آن جمله اند وزرای سابق امور خارجه، هنری کسینجر، مادلین اولبرايت، جورج شولتز، جیمز بیکر، الکساندر هیگ، سایروس ونس، لارنس ایگلبرتن، وزیر دفاع سابق آقای فرانک کارلوچی، زیگنیو برژنسکی رئیس شورای امنیت ملی، ریچارد گیهارت نماینده و رئیس سابق اقلیت حزب دمکرات کنگره آمریکا، لی همیلتون نماینده سابق کنگره آمریکا وابسته به حزب دمکرات. طبق مدارک علنی منتشره از طرف ان.ئی.دی. متوجه می شویم که همین افراد در مقام هیئت رئیسه ان.ئی.دی. مشغول تبیین و تنظیم سیاست این نهاد می باشند، و اینکه بوجه این نهاد بوسیله کنگره آمریکا و کارتلهای بزرگ نفتی از جمله شوران - تکزاکو، اکسون - موبیل تامین می شود. از سوی دیگر سیاست کلی ا.اف.آل. - سی.ای.او. (سندیکای کارگری بسیار قدرتمند در آمریکا) از سال 1983 همواره بوسیله این نهاد تعیین می شود. اگر همه این عوامل را در نظر گیریم مشخص می شود که این یکی از نهادهای بسیار مهم امپریالیسم آمریکاست که در خدمت به دولت آمریکا و کارتلها و تراستهای امپریالیستی در گسترش شاخک های استثمار (تحت نام صدور "دموکراسی") انحصارات امپریالیست آمریکا قرار دارد.

کارل گریشمن در 1986 بعنوان مدیر کل سازمان ملی برای تحقق دموکراسی می گوید: «ما نباید این نوع کارها را بصورت مخفیانه و پنهان انجام دهیم... این برای گروه های دموکراتیک سراسر جهان بسیار مصیبت بار است که بعنوان نهادهائی که هزینه شان از طرف سازمان جاسوسی سیا تامین می شود شناخته شوند. ما این را در دهه 1960 دیدیم. ... و به همین دلیل "سازمان ملی برای تحقق دموکراسی" بوجود آمد.» (8)

به زبان ساده معنی این حرف آقای گریشمن این است که یگانه اشکال کشتارها و کودتاهای سال های 1960 (و دهه 1950 و 1970) توسط امپریالیسم آمریکا این بود که منابع مالی این جنایتها علناً از سوی سازمان سیا تامین می شد حال آنکه از نظر ایشان می توان توطئه و جنایت علیه زحمتکشان و خلعهای ستمدیده جهان و کودتا علیه رژیم های خارجی را از طریق یک سازمان دولتی دیگر (بیخشید آقای گریشمن "ان.جی.او.") همچون سازمان ملی برای تحقق دموکراسی پیش برد. و آن را بعنوان امری کاملاً "عادلانه" و "درست" و در جهت اشاعه و صدور "دموکراسی" جا زد.

اما حقیقت آن است که همین امروزه سازمان جاسوسی سیا، توزیع و پخش پول های کلان پنهانی را از طریق همین سازمان ملی برای تحقق دموکراسی پیش می برد. بدون تایید سازمان سیا،

هیچ یک از نهادهای مادر و فرزند خواندگانش، بسوی هیچ اتحادیه کارگری، جنبش جوانان و زنان در کشورهایی که آمریکا قصد نفوذ و تغییر رژیم آن را دارد، پول سرازیر نمی کنند. به عبارت دیگر در تحلیل نهائی تنها سازمانی که صلاحیت دارد نهادهای هر کشور مشخص را بعنوان دوست و در خدمت استراتژی امپریالیسم آمریکا معرفی کند، سازمان سیا است، و تازه بعد از این پروسه "قبولی" است که نهادهائی همچون ان.دی.ئی. و غیره اجازه ورود به معامله نهائی را دارند.

اعطاء اعتبارات مالی شبکه مافیائی

چهار نهاد اصلی اعتبارات مالی خود را از طریق ان.ئی.دی. دریافت میکنند:

- 1- انستیتوی بین المللی جمهوریخواهان (9) - شاخه بین المللی حزب جمهوریخواه آمریکا
- 2- انستیتوی ملی دموکراتیک برای امور بین المللی (10) - شاخه بین المللی حزب دموکرات آمریکا
- 3- سازمانهای مرتبط و وابسته به ا.اف.ال. - سی.آی.او. (11) مانند مرکز آمریکایی برای همبستگی بین المللی کارگری یا سالیاداریتی سنتر
- 4- سازمانهای مرتبط با اطلاق بازرگانی مانند کانون سرمایه گذاریهای خصوصی بین المللی (12). این نهادها و انستیتوها به نوبه خود مبالغ مالی هنگفتی را به حساب سازمانهای دیگر در داخل آمریکا و همچنین در سراسر جهان واریز می کنند، که این سازمانها به نوبه خود اعتبارات مالی را بسوی تشکلات و نهادهای دیگر کانالیزه می کنند.

در حقیقت ان.ئی.دی. از طریق یک شبکه مافیائی به عنوان سازمان مادر اعتبارات خویش را به چهار نهاد فرزند خوانده خویش در داخل و خارج آمریکا واریز میکند. این فرزند خوانده ها (که همه بخشی از ارکان ماشین و قدرت دولتی آمریکا می باشند) به نوبه خویش اعتبارات مالی نوه های خویش در دیگر کشورها را تامین می کنند، در صورت عدم دسترسی مستقیم به "نوه ها" برای پرداخت مستقیم وجه مالی (مثلا در حالیکه دولت آمریکا با رژیم کشور مربوطه روابط خصمانه داشته باشد)، این وجوه را به حساب دلالتان بومی آن کشور که نقش واسطه را دارند در کشور ثالثی مانند کانادا یا یک کشور اروپائی (هلند) واریز می کند. واسطه ها، این اعتبارات را به نهادها و افراد آن کشور (مثلا ایران) می رسانند، در صورتیکه امکان تماس مستقیم و قانونی میان دولت آمریکا با رژیم کشور مربوطه باشد، اعتبارات مالی مستقیماً به حساب نهادها یا افراد مورد نظر آمریکا ریخته می شود.

ان.ئی.دی. از راه ها و طرق مختلف در مسائل داخلی چندین کشور جهان به واسطه گری و دخالت می پردازد. از جمله این راه ها عبارتند از: تامین اعتبارات مالی، کمکهای تکنیکی، آموزش، تامین مصالح آموزشی، اعطای کامپیوتر، اعطای ماشین فاکس، ماشین کپی، اتوموبیل و غیره، به

گروههای خاص سیاسی، سازمانهای مدنی، اتحادیهها و سندیکا های کارگری، جنبشهای مخالف دولت، گروه های دانشجویی، گروه های زنان، مراکز انتشارات کتب، روزنامه ها، مجلات و ... غیره. این سازمان معمولاً مجلات و گروه های بومی مورد حمایتش را مجلات و گروه های "مستقل" (ان.جی.او.) قلمداد می کند. باز فراموش نکنیم که هزینه ها توسط امپریالیسم آمریکا تامین می شود، و جالبتر آنکه این کارگزاران و وابستگان بومی همواره می کوشند با توجیهات عقب مانده و ضد مردمی و ضد انقلابی، عمل دریافت کمک مالی خود از نهادهای امپریالیستی را موجه جلوه دهند، و آنرا به کندن یک تار مو از بدن امپریالیسم جهانی جلوه دهند!

اهداف ان.ئی.دی

ان.ئی.دی. طبق فلسفه ای عمل می کند که اینطور می توان خلاصه کرد: «منافع مردم زحمتکش و دیگر شهروندان کشورها از طریق نظام سرمایه داری آزاد، همکاری و مشارکت طبقاتی (بخوانید سازش طبقاتی) اخذ معاملات و معاهده های دسته جمعی، دخالت حداقلی دولت در مسائل اقتصادی (بخوانید خصوصی سازی) ضدیت و دشمنی با افکار و ایده های سوسیالیستی و کمونیستی، برآورده می شود.» در این فلسفه بر ضرورت بازار آزاد اقتصادی بر مبنای دموکراسی، رفرم، و رشد و سرمایه گذاریهای خارجی (بخوانید گسترش شاخکهای استثمار نظام سرمایه داری - امپریالیستی آمریکا) تاکید می شود.

از 1994 تا 1996/ان.ئی.دی. پانزده اعتبار مالی (13) که جمعا بالغ بر بیش از 2,500,000 دلار می شود، به انستیتو آمریکائی برای توسعه آزاد مراکز کارگری (14) که مخفف آن، ا.آی.اف.ال. دی. می باشد، اعطا کرد. این نهاد از طرف سازمان جاسوسی سیا ظرف ده سال برای سرکوب و براندازی اتحادیه ها و سندیکا های کارگری مرفقی مورد استفاده قرار گرفته است. ا.آی.اف.ال. دی. یکی از سازمانهای تشکیل دهنده مرکز آمریکایی برای همبستگی بین المللی کارگری (سالیاداریتی سنتر) میباشد.

سالیاداریتی سنتر در سال 1997 از طرف ا.اف.ال.سی.آی.او. (11) با تلفیق چهار سازمان مرتبط با ا.اف.ال.سی.آی.او. به اصطلاح برای "کمک" به برپائی اتحادیه ها و سندیکا های "کارگری" دوستدار آمریکا، در اشاعه "دموکراسی" نوع آمریکائی، تاسیس گردید؛ که عبارتند از:

- 1- A.I.F.L.
- 2- انستیتو کارگری آزاد آسیا-آمریکا. (15)
- 3- مرکز کارگری آفریقا-آمریکا. (16)
- 4- انستیتو اتحادیه آزاد کارگری. (17)

هدف از ایجاد سالیاداریتی سنتر طبق ادعای این مرکز امپریالیستی این طور بیان شده است:

کمک به ایجاد جنبش جهانی کارگری در چارچوب اتحادیه های کارگری دموکراتیک و مستقل، برای تقویت اقتصاد و قدرت سیاسی کارگران، فلسفه و برنامه و موجودیت این نهاد دقیقاً مانند ان.ئی.دی. و نیز ا.آی.اف.ال. دی. است. سالیاداریتی سنتر همچون هر نهاد امپریالیستی در حرف خواهان اعطای مشارکت سیاسی به کارگران و اتحادیه های کارگری و حمایت از منافع آنان است اما واقعیت آن است که در عمل خواهان ایجاد و توسعه شاخک های استثمار نظام سرمایه داری امپریالیستی اش و مهار زدن به پاگیری جنبش کارگری رادیکال چپ و کمونیستی در کشورهای جهان بخصوص جهان سوم است.

سالیاداریتی سنتر به سازمان جاسوسی سیا متصل است. این نهاد در اتحادیه ها و سندیکا های کشورهای جهان سوم بر آموزش کارگران بر مبنای فلسفه ای که در بالا به آن اشاره شد، تاکید خاص می گذارد. و از طریق عناصر واسطه ی سست عنصر و خود فروش بومی کشورهای جهان سوم سعی به یارگیری و نفوذ در جنبش کارگری و تطبیق دادن این جنبشها و تبدیل آنان به دنبالچه منافع امپریالیسم آمریکا، دارد. به کلام دیگر، برنامه این نهاد بر مبنای نیازهای اساسی و عینی نظم نوین اقتصاد گلوبالیزاسیون مورد نظر امپریالیسم آمریکا، بعد از فروپاشی نظام سوسیال امپریالیست شوروی، تنظیم و استوار شده است. همانگونه که در بالا به آن اشاره شد هدف این نهاد عبارت است از:

ایجاد و توسعه شاخک های استثمار نظام سرمایه داری امپریالیستی آمریکا برای غارت و چپاول نیروی کار ارزان کارگران، خصوصی سازیهای منطبق با نظم نوین اقتصاد گلوبالیزاسیون و مقابله با پاگیری جنبش کارگری رادیکال چپ کمونیستی در کشورهای جهان بخصوص جهان سوم و تبدیل جنبشهای کارگری این کشورها به دنبالچه منافع امپریالیستی و دست آخر پس از رسیدن به منافع خویش، توسل به چاقوی قصابی و اسلحه و نیروی نظامی برای سرکوب و براندازی این جنبشها و ترور افراد مرفقی و انقلابی کارگری.

همانگونه که مائو تسه دون گفت "استثمارگران و ستمگران هرگز چاقوی قصابی خود را کنار نمی گذارند."

ان.ئی.دی. و سالیاداریتی سنتر مبالغ مالی فراوانی در اختیار میانه روها (سنتریستها) و تژادپرستان اتحادیه های کارگری برای مقابله با اتحادیه هایی که به دیده این دو نهاد طرفدار واقعی منافع کارگری و رادیکال هستند، قرار می دهند. هدف اصلی چنین سیاستی صرف مبالغ فراوان برای رهبر کردن افراد موافق سیاست آمریکا و ممانعت از ورود نمایندگان واقعی کارگران مرفقی و چپ در راس این اتحادیه هاست.

در 11 سپتامبر سال 1973، ا.اف.ال.سی.

وقتی شکلها و نامهای مورد استفاده ان،ئی، دی، و سالیداریتی سنتر برای زنان، دانشجویان و کارگران مبارز و مترقی افشا می شود، این دو نهاد به فراخور حال، نام ها و اشکال دیگری را برای نفوذ در جنبش کارگری و اتحادیه های کارگری، جنبش زنان و جنبش دانشجویی مورد استفاده قرار می دهند.

تاکید به این نکته ضروریست که دلالتان، گروه ها و عناصر متزلزل سانتریست و حتی ارتجاعی ایرانی وابسته و غیر وابسته به سالیداریتی سنتر (مرکز همبستگی آمریکا) همچون میکروبی در جنبشهای کارگری رفرمیستی نفوذ کرده و آن جنبش ها را به پیروی و اطاعت از خط و مشی خود می کشند، مثلاً مرتباً تکرار می کنند که مبارزه کارگران باید محدود به مبارزه برای خواستهای ملموس و اقتصادی باشد و این مبارزات باید طبق منشور و روایت بین المللی و سازمان جهانی کار پیش روند. آنها مرتباً هشدار می دهند که نباید این مبارزات را با مسائل سیاسی و تهاجم به مجموعه و بنیاد حکومت جمهوری اسلامی ربط داد.

این عناصر مرتباً در گوش کارگران موعظه می کنند که مبارزات کارگری ایران باید در چار چوب قوانین دولت جمهوری اسلامی به پیش رود، آنان انقلابیون رادیکال چپ را که در بطن مبارزه طبقاتی جنبش کارگری ضمن ارجحیت قائل شدن بر مضمون سیاسی مبارزات کارگری به مسائل فوری اقتصادی و معیشتی جنبش کارگران ایران نیز توجه می کنند، متهم به بیگانگی با اوضاع عینی ایران می کنند، زمانی که فعالین چپ رادیکال به اهمیت آگاهی طبقاتی **کارگران پیشرو و انقلابی** اشاره کرده و می گویند تنها راه رهائی طبقه کارگر درکسب قدرت سیاسی و احقاق دیکتاتوری پرولتاریای ایران است و یگانه چشم انداز عینی و حقیقی دسترسی به جامعه سوسیالیستی و نهایتاً دنیای کمونیستی است، آنان را متهم به این می کنند که با سطح آگاهی کارگران ایران آشنا نیستند، در پاسخ به چنین موعظه هائی باید گفت، این همان هدف اصلی اپورتونیستها و رویزیونیستها، نهادهای ارتجاع بومی جمهوری اسلامی، همچون خانه کارگر اسلامی و ملی مذهبیها و دوم خردادیهای ورشکسته، ان،جی، اوها، و سازمانهای امپریالیستی همچون سالیداریتی سنتر و ان،ئی، دی، و سازمان جهانی کار است که مانع از تکان خوردن و واژگونی کشتی حکومتیان مرتجع ایران توسط طبقه کارگر شوند، تمامی این نهادها اقشار و طبقات خلق از جمله کارگران را دعوت می کنند که از درون و از راههای قانونی این حکومت را تغییر دهند، آنان مرتباً تکرار می کنند، قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون نمی آید! اینان همواره کارگران را از راه انقلاب اجتماعی مایوس می کنند و آنان را به راه رفرمیسم تشویق میکنند؛ آنان سعی می کنند با تاکید بر مبارزه قانونی و ان،جی، اوئی، قشر پیشرو و انقلابی کارگران ایران را از بدنه جنبش کارگری ایران

اقتصادی شیلی از طریق عدم توزیع اعتبارات مالی بانک جهانی هر چند به خودی خود نتوانست حکومت آینده را سرنگون کند اما شرایط پیشروی هر چه سریعتر امپریالیسم آمریکا را برای به زیر کشیدن آینده مهیا کرد، چرا که به واسطه این برنامه تمام نیروهای ارتجاعی شیلی را که طرفدار آمریکا بودند متحد کرد و آنانرا برای فرا رسیدن زمان مغتنم کودتا آماده و بسیج کرد، کوتاه سخن اینکه، امپریالیسم آمریکا، توطئه کودتای نظامی شیلی را با اتکا به ا،آی، اف، ال، دی، از طریق پخش پول و خرید گروههای ارتجاعی وابسته به آمریکا به مرحله عمل در آورد.

کودتای شیلی در واقع محصول مشترک نهاد امپریالیستی ا،اف، ال، سی، آی، او، از طریق ا،آی، اف، ال، دی، و سازمان جاسوسی سیا بود که با ایجاد کانال مالی در بطن ارتش و اتحادیه های "کارگری" نژاد پرست و میانه رو و با تیز کردن چاقوی قصابی نظامیان ارتش پینوشه، در شرایط فقدان رهبری انقلابی یک حزب پیشتاز طبقه کارگر انقلابی، به قتل عام کارگران مترقی و انقلابی کمونیست و دهقانان فقیر و نویسندگان، زنان و دانشجویان مترقی و انقلابی رادیکال و چپ منجر شد.

از جمله کارنامه ننگین نهادهای امپریالیستی ان، دی، ئی، و ا،اف، ال، سی، آی، او،، دستکاری و تقلب در انتخابات نیکاراگوئه در سال 1990 و مغولستان 1996، و سرنگونی کاندیدای انتخابات سال 1990 در بلغارستان و آلبانی به سال 1991-1992 میباشد. در 1996، انتخاب یلتسن در شوروی، کودتای نافرجام سال 2002 در ونزوئلا، انتخابات ریاست جمهوری سال 2003 در آذربایجان، بوسیه دادن کمکهای مالی موسوم به "پول نرم" به کاندیداهای طرفدار آمریکا و نهادهای بومی تابع این ارکان امپریالیستی بوده است، این دو نهاد گاهی با صرف فقط چند صد هزار دلار موفق به تعیین نتایج انتخابات در کشورهای اروپای پیشین شرق (28) و نیز کشورهای فقیر جهان سومی شده است.

ا،اف، ال، سی، آی، او، و مرکز همبستگی (سالیداریتی سنتر) در بیش از 25 کشور جهان تحت نام "اتحادیه کارگری" نقش بازی می کنند ولی در اصل شاخه های "کارگری" نظام سرمایه داری امپریالیستی آمریکا می باشند و به پیشبرد و عملی کردن راهکارهای ارتجاعی و ضد کارگری نهاد امپریالیستی ان،ئی، دی، کمک می کنند. این دو نهاد با کمک به ایجاد اتحادیه زرد "کارگری" در نقاط مختلف جهان، ممانعت از ایجاد تشکلات رادیکال و مستقل در میان کارگران کشورهای مختلف، از طریق ترویج و ارتقا خصوصی سازی گلوبالیزاسیون سرمایه داری، از طریق تشویق اتحادیه ها و گروههای کارگری به طرفداری از برنامه خصوصی سازی شاخکهای استثماراری امپریالیسم آمریکا را گسترش می دهند.

آی، او، از طریق ا،آی، اف، ال، دی، (14) به عنوان بازوی امپریالیسم آمریکا از جمله نهادهائی بود که با همکاری سازمان جاسوسی سیا و با اتکاء به ژنرال فاشیستی چون پینوشه در شیلی علیه حکومت انتخاب شده ی سالوادور آلنده کودتای خونینی کردند. از سپتامبر 1973 و در سراسر 17 سال حکومت دیکتاتوری-نظامی پینوشه، بیش از 30000 نفر از مردم شیلی کشته شدند و بیش از یک میلیون نفر برای فرار از شکنجه و زندان به کشورهای دیگر پناهنده شدند، بیش از چهل هزار نفر شکنجه شدند و هزاران هزار نفر ناپدید شدند که هنوز خبری از سرنوشت آنان در دست نیست.

از ابتدای سر کار آمدن آلنده در شیلی، دولت آمریکا و رئیس جمهور وقت ریچارد نیکسون و هنری کسینجر مشاور امنیت ملی نیکسون (که از 1969 تا 1973 مشاور امنیت ملی نیکسون بود و 11 روز پس از وقوع کودتا در شیلی، تا سال 1977 به عنوان وزیر امور خارجه آمریکا در کابینه نیکسون و فوراً ارتقاء مقام یافت) خواهان براندازی او از طریق کودتا بودند، دولت سالوادور آلنده از طریق رفرم داخلی دولت می خواست راه رسیدن به سوسیال-دموکراسی را پیشه کند، رژیم آلنده از سال 1970 از طریق انتخابات بروی کارآمد، او اعتقادی به راه انقلابی در تغییر زیربنای اقتصادی و چارچوب سیاسی- نظامی دولت شیلی نداشت و زنجیرهای وابستگی شیلی به نظام سرمایه داری امپریالیستی را به هیچ وجه قطع نکرد، دولت سالوادور آلنده از درون خیزشهای کارگران شیلی، و طبقات متوسط و بخصوص دهقانان به قدرت رسید، اما این توده ها همه خواهان تغییرات رادیکالتری در شیلی بودند، خواهان کوتاه کردن دست نیروهای سیاسی که امپریالیسم آمریکا تاریخاً بر آنان تکیه کرده بود، بودند، و از آنجا که در آن سالها مبارزات زحمتکشان و خلقهای جهان علیه آمریکا و سلطه امپریالیستی بالا گرفته بود، دولت آمریکا این شرایط را خطر جدی علیه خود ارزیابی کرد، با توجه به این شرایط امپریالیسم آمریکا برای از بین بردن رژیم آلنده دست بکار شد، نقشه آمریکا در ابتدا این بود که از طریق بازوی کارگری خود ا،آی، اف، ال، دی، و سازمان جاسوسیش به پرداخت پول و خریدن گروههای دست راستی، اتحادیه های زرد و نژادپرست، روزنامه نگاران و افراد ضد کمونیست و ارتجاعی و نیروهای ارتش شیلی که مخالف آلنده بودند، وارد عمل شود و تمامی شاهراههای حرکت اقتصادی همانند دادن اعتبارات مالی بانکی از طریق بانک جهانی به شیلی را مسدود کند، برنامه اولیه شان این بود که از طریق فشار اقتصادی و سیاسی و به حرکت درآوردن طبقات و گروههای ارتجاعی وابسته به آمریکا دولت آلنده را با شکست روبرو کنند و بقول نیکسون شرایطی فراهم آورند که اقتصاد شیلی از شدت درد به فغان و فریاد در آید، اما این برنامه آمریکا نتیجه عکس داد و موجب پشتیبانی هر چه بیشتر اکثریت مردم یعنی کارگران و دهقانان فقیر و طبقات متوسط از حکومت آلنده شد، طرح مسدود کردن شریان

منفرد کرده و به بیرون پرتاب کنند و بدینوسیله مانع از رادیکال شدن جنبش کارگری می شوند.

بخصوص در شرایط کنونی که استراتژی جنگی آمریکا ایجاد امپراطوری بی قید و شرط خود در خاورمیانه است و احتمال حمله نظامی آمریکا به ایران وجود دارد، آگاهی سیاسی طبقه کارگر اهمیت خاصی یافته است. دولت آمریکا بودجه ویژه ای (75 میلیون دلار) برای پیشبرد طرح به اصطلاح "دموکراسی در ایران" (بخوانید ایجاد تغییرات دلخواه آمریکا در ایران) اختصاص داده است. آمریکا با این طرح در نظر دارد که حوزه های "کارگری"، "دانشجویی"، "زنان" و "روزنامه نگاران" وابسته به خود را در ایران بوجود آورد. نهادهای امپریالیستی ان.ئی.دی. و مرکز آمریکائی سالیداریتی سنتر بر مبنای استراتژی دولت آمریکا، فعالیت خود را برای پایگیری و نفوذ در جنبش کارگری، دانشجویی و زنان تشدید نموده است. و هر گونه غفلت و کم بهائی به این موضوع خطرات جبران ناپذیری را برای پرولتاریای انقلابی ایران در بر خواهد داشت.

کارگران انقلابی ایران باید ماهیت این نهادها و جریانات را بشناسند و حرف های در لفافه شان را برای توده های وسیع کارگران باز کرده و آنان را به منافع طبقاتی شان آگاه کنند. در این میان باید حساب آنان را که نا آگاهانه بر این راه ارتجاعی پای می فشارند از عناصر ارتجاعی حکومتی و جاسوسان امپریالیستی جدا کنیم و از اتحاد صفوف کارگری همچون مردمک چشم با پیگیری کمونیستی محافظت نماییم.

برهان عظیمی

اول - ژانویه-2007

منابع و توضیحات

-
- 1* American Center for International Labor Solidarity1
 - 2* Solidarity Center
 - 3* National Endowment for Democracy (NED)
 - 4* The Church committee
 - 5* The Pike Committee of the House
 - 6* The Rockefeller commission*6
 - Non (ان.جی.او) = سازمان غیر دولتی
 - 7* Government Organization (NGO)
 - نیویورک تایمز، 01-ژوئن 1986
 - 8*
 - 9* The International Republican Institute
 - 10* The National Democratic Institute for International Affairs
 - 11* AFL-CIO
 - 12* The Chamber of Commerce

رجوع شود به گزارش سالانه ان.ئی.دی.، 13* 1994-1996

The American Institute for free Labor Development (AIFLD)

15* The Asian-American Free Labor Institute

16* The African-American Labor Center

17* (FTUSI) - The Free Trade Union Institute

در سال 1978 بوسیله کنگره آمریکا به عنوان چتر محافظتی و نفوذی در آفریقا، آسیا، آمریکای لاتین و اروپای شرقی بوجود آمد.

18* United State Agency For International Development (USAID)

19* Television Station Rustvi 2 1

20* 24 Hours Newspaper

21* KAMARA: Georgian Youth Movement

22* OPTOR: Serbian Student Movement

International Renaissance Foundation &/ Soros Open Society Network

23* این دو نهاد امپریالیستی متعلق به بیلیونر معروف آمریکائی جرج سوروس است.

24* The international Center for Policy Studies

25* The Western Ukraine Regional Training Center

26* The Center for Political and *27Legal Reforms

ان.ئی.دی. نقش بسیار مهمی در ماجرای ایران گیت دهه 1980 ایفا کرد. این نهاد در پروژه ریگان-نورت تامین هزینه مالی اجزاء کلیدی شبکه مخفی "پروژه دموکراسی" اولیور نورت را بر عهده داشت. روزنامه نیویورک تایمز در 15 فوریه 1987 و نیز واشنگتن پست در 16 فوریه 1987 در این مورد گزارش داد که ان.ئی.دی. با صرف هزینه مالی بسیار برنامه ایران گیت را تامین کرد. طبق این برنامه، دولت ریگان جنگ علیه دولت وقت نیکاراگوئه را دامن زد و با کمک جمهوری اسلامی ایران شبکه ارسال اسلحه و مواد مخدر را در نیکاراگوئه سازمان داد و در ازای آزادی گروگان های آمریکائی به رژیم جمهوری اسلامی ایران اسلحه ارسال کرد. دو روزنامه فوق الذکر، تامین هزینه مالی این طرح بوسیله ان.ئی.دی. را "پیشبرد پروژه دموکراسی" نامیدند. حال آنکه طبق این طرح باید گفت که ان.ئی.دی. بخش علنی این طرح جنایتکارانه را تحت عنوان "پروژه دموکراسی" پیش می برد در حالی که اولیور نورت و ریگان (با کمک اسرائیل و جمهوری اسلامی) بخش مخفی این طرح سری را پیش می بردند. نباید دچار این توهم شد که گویا نهاد ان.جی.او. همچون ان.ئی.دی. نمی تواند کارهای سیا را انجام دهد. می تواند! رفته رفته اذهان عمومی آمریکا به این حقیقت پی برد که سازمانی که ریگان تاسیس کرد (یعنی همان ان.ئی.

دی.) مشغول پیشبرد علنی همان برنامه هائیست که قبلاً بطور سری از سوی سازمان جاسوسی سیا عملی می شد!

28* ان.ئی.دی. با کمک و همراهی نهادهای

مرتبطش از جمله آژانس توسعه بین المللی آمریکا*18،

خانه آزاد آمریکا، وزارت کشور آمریکا، انستیتوی بین

المللی جمهوریخواهان*9، و انستیتوملی دموکراتیک برای

امور بین المللی*10 همگی همچون شبکه مافیائی،

انتخابات سال 2003 گرجستان را که طبق آن ادوارد

شوارد نادره به مقام ریاست جمهوری رسید از طریق یک

"انقلاب مخملی" و با صرف میلیونها دلار به سود رقیب

وی، آقای ساکاشویلی بهم زدند. نهادهای فوق با کانالیزه

کردن میلیونها دلار به کانال 2 تلویزیون راستاوی*19

مخالف شوارد نادره و مجله 24 ساعت*20 و سازمان

کامارا*21 که جنبش جوانان گرجستان بود ماه ها قبل

از انتخابات گرجستان زمینه را برای مخالفت با نتایج

ریاست جمهوری به نفع شوارد نادره سازمان دادند. بعد

از شکست شوارد نادره در این انتخابات و پیروزی

ساکاشویلی، رهبران نهضت جوانان کامارا اعلام کردند که

آنان تجارب دانشجویان نهضت آپتور در صربستان*22

(یوگسلاوی سابق) را قدم به قدم به مرحله اجرا در

آوردند و طبق گفته این رهبران، "بیش از 1000 نفر از

دانشجویان گرجستان به کشور صربستان برده شدند، و

در مدت سه روز آنان را با چگونگی پیشبرد انقلاب

مخملی دانشجویان آپتور آشنا کردند و در این سمینار

سه روزه جوانان گرجستان را به آموزش تجارب

دانشجویان صربستان در بر پائی یک انقلاب بدون

خونریزی مجهز کردند." نهادهای فوق به همراه میلیارد

معروف آمریکائی آقای جورج سوروس*23 تمامی خرج

اقامت آنها را متقبل شدند.

انتخابات ریاست جمهوری 2004 کشور اوکراین

که در آن آقای ویکتور یوشچنکو از طرفداران پیوستن

اوکراین به ناتو و سازمان تجارت جهانی بود موقعیت و

فرصت دیگری را برای امپریالیسم آمریکا بوجود آورد تا

از طریق نهادهای کارکشته ای همچون ان.ئی.دی،

انستیتوی بین المللی جمهوریخواهان، انستیتوملی

دموکراتیک برای امور بین المللی، خانه آزاد آمریکا و

موسسه فرهنگی بین المللی سوروس*23، نتایج این

انتخابات را بسود موقعیت جهانی خویش در مقابل رقیب

امپریالیسم شوروی تغییر دهد. ویکتور یوشچنکو که

همسرش آمریکائی در کابینه ریگان مشغول به کار بود

در مقابل کاندیدای کرملین آقای ویکتور یانوکویچ که

عهده دار پست نخست وزیری بود، از طرف نهادهای فوق

الم شد. بنا به گزارش روزنامه نیویورک سان در 31

دسامبر 2004، موقعیکه در ماه نوامبر همان سال به

انتخابات مجدد کشیده شد. این نهادها با اتکا به تجارب

جنبش دانشجویی کامارا گرجستان و آپتور یوگسلاوی،

اینبار به جنبش دانشجویی اوکراین با نام پورا و نیز سه

سازمان "غیردولتی" (ان.جی.او.) اوکرائینی به نامهای

مرکز تحقیقات بین المللی برای تحقیق سیاسی*24، و

مرکز آموزش منطقه غرب اوکراین*25 و مرکز رفرم

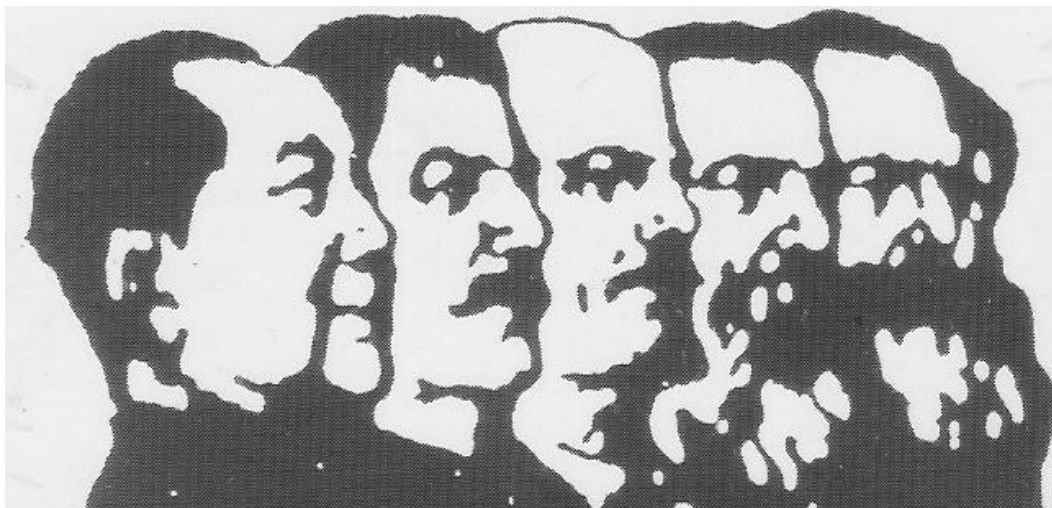
سیاسی و قانونی*26 اتکا کردند. و با فرستادن بوش

پدر و هنری کسینجر برای نظارت بر انتخابات بعدی

توانستند نتایج انتخابات در این کشور را نیز با تکیه به

سازمانهای محلی اوکرائینی بخزند! ■

سمینار بین المللی مائوئیست ها در نپال



از سوی حزب کمونیست نپال (مائوئیست) اطلاعیه مطبوعاتی سمینار بین المللی درباره‌ی "امپریالیسم و انقلاب پرولتاریائی در قرن بیست و یکم"

سمینار بین المللی درباره‌ی امپریالیسم و انقلاب پرولتاریائی در قرن بیست و یکم که بخشی از جشن های دهمین سالگرد جنگ خلق در نپال بود با شرکت ۱۵ حزب و سازمان مائوئیست، با موفقیت پایان یافت. این سمینار در یک گره گاه تاریخی، در شرایطی که مردم نپال بسوی کسب پیروزی تعیین کننده بر دشمنانشان حرکت می کنند و امپریالیسم آمریکا که دشمن عمده مردم جهان است در باتلاق جنگ های تجاوزکارانه خود در عراق و افغانستان گیر کرده است، تشکیل شد. در این سمینار بر وجود ظرفیت عظیم در اوضاع جهانی جهت پیش روی انقلابی بزرگ و ضرورت پایان دادن به ضعف موجود نیروهای کمونیست و رها کردن انرژی آن، تاکید شد. حزب کمونیست نپال (مائوئیست) و حزب کمونیست هند (مائوئیست) نوشته های کتبی به سمینار ارائه دادند، در حالی که دیگر احزاب به صورتی شفاهی نظرات خود را بیان داشتند. تمرکز جدل های سمینار عمدتاً روی سیمای مشخص امپریالیسم در چارچوب جهانی شدن؛ استراتژی و تاکتیکهای ضروری که در کشورهای امپریالیستی و تحت سلطه باید اتخاذ

شود؛ درسهای دیکتاتوری پرولتاریا در کشورهای سابقا سوسیالیستی و لزوم فراتر رفتن از قله بلند انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در چین و ضرورت تقویت وحدت نیروهای مائوئیست در سطح جهان، بود.

کلیه این بحثها به این نکته منتهی می شد که باید علم انقلاب مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را بکار بسته و تکامل دهیم تا بتوانیم به چالش های قرن ۲۱ پاسخ دهیم. این مجادلات به لحاظ عمق، غنی و به لحاظ بعد بسیار گسترده و از نظر برخورد آراء بسیار زنده بودند و روحیه انترناسیونالیسم پرولتری و قدرت ایدئولوژی "مجادله گر" آن را به نمایش می گذاشت که همواره آماده است هم در میدان های نبرد انقلاب مبارزه کند و هم در عرصه ایده ها.

پیشنهادات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و حزب کمونیست هند (مائوئیست) و آمادگی احزاب و سازمانها در غلبه بر تمامی مشکلات جهت شرکت در سمینار کمک شایانی به برگزاری موفقیت آمیز آن نمود. شرکت کننده گان عبارت بودند از: حزب کمونیست افغانستان، حزب کمونیست بوتان (م ل م)، حزب کمونیست هند (مائوئیست)، حزب کمونیست هند (م ل م)، حزب کمونیست هندوستان (م ل - ل) - ناگزالباری، حزب کمونیست ایران (م ل م) حزب کمونیست مائوئیست ایتالیا،

حزب کمونیست نپال (مائوئیست)، حزب مائوئیست کمونیست (ترکیه و کردستان شمالی)، حزب پرولتاریائی پوربا بنگلا (کمیته مرکزی)، حزب پرولتاریائی پوربا بنگلا (گروه وحدت مائوئیستی)، کمونیستهای انقلابی آلمان و حزب کمونیست فیلیپین. ناظرین: حزب کمونیست انقلابی آمریکا و حزب رنجبران ایران.

سمینار با سرود انترناسیونال و احترام به جانبازگانی که زندگی خود را وقف امر کمونیسم کردند، آغاز و سپس پیامهای احزاب مختلف خوانده شد. هنگامی که خبر قتل وحشیانه‌ی رفقا چاندرا (عضو کمیته مرکزی) و کارونا (عضو کمیته محلی) حزب کمونیست هند (مائوئیست) توسط دولت هند رسید، سمینار به یاد و خاطره آنان ادای احترام کرد. سالن سمینار با عکس مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائوتسه دون و رهبران جنبش مائوئیستی و پرچمهای سرخ مزین به نقل قول هایی از کلاسیک های مارکسیستی و شعارهای انقلابی آراسته شده بود. به شعارمانیفست کمونیستی "کارگران همه کشورها متحد شوید" توجه ویژه‌ای شده بود و آنرا به زبانهای مختلفی نوشته بودند. نمایندگان و ناظران در سمینار فرصت یافتند تا فرهنگ انقلابی جنگ خلق را از طریق مشاهده‌ی نمایش گروه فرهنگی انقلابی سامانا، مشاهده کنند. ■

مقالات دنباله دار زیر بدلیل فقدان گنجایش در صفحات این شماره، در شماره های آینده پی گرفته خواهند شد:

۱ - سوسیالیسم میلیون ها بار بهتر از سرمایه داری است و کمونیسم جهانی از آنها بهتر است. نوشته: ریموند لوتا

۲ - تقدیس آگاهی خودانگیخته کارگران یا تلاش برای گسترش آگاهی سیاسی و اجتماعی انقلابی در میان کارگران - در باره نظرات مندرج در نشریه بارو

پیچیدگی های یک انقلاب؛ بهانه ای برای حمله به مائوئیست ها!

پاسخی به دو مقاله

"آشتی مائوئیستها و دولت در نپال" نوشته نادر احمدی مندرج در سایت حزب کمونیست ایران و "مائوئیستهای نپال عقب نشینی عظیمی نموده و به دولت بورژوازی پیوستند" نوشته پابلو سانچز با ترجمه سارا قاضی، مندرج در سایت اتحادیه جوانان سوسیالیست انقلابی.

این دو مقاله در رابطه با انقلاب نپال، اخیرا به زبان فارسی در سایتهای اینترنتی منتشر شدند. اصل مقاله آقای سانچز به زبان انگلیسی در سایتی به نام "مارکسیست" موجود است. لازم به تذکر است که این سایت و سایت اتحادیه جوانان سوسیالیست انقلابی به گرایش ترسکیستی تعلق خاطر دارند. مسلما هر فردی که دل در گرو انقلاب و ستمدیدگان جهان داشته باشد حق دارد در رابطه با انقلاب نپال اظهار نظر کند و دل نگرانی ها و سئوالات خود را طرح کند. همه - بخصوص کسانی که داعیه چپ و کمونیسم دارند - حق دارند در مورد سرنوشت انقلابی که تحت رهبری کمونیستهاست، نظر و تحلیلهای انتقادی خود را ارائه دهند، از آن درس بگیرند، سعی کنند پیچیدگی های آنرا بفهمند و آگاهی همگان را بالا برده و به این انقلاب یاری رسانند که بتواند از پس مشکلات و معضلاتی که امروزه با آن روبروست بر آید.

اما متأسفانه در دو مقاله فوق از این روش و روحیه خبری نیست. هر دو مقاله، هر کدام به شکل و طریقی در پی تسویه حسابهای ایدئولوژیک یا تئوریک سیاسی قدیمی با مائوئیستها هستند. به خیال خود ائتلاف مائوئیستهای نپال با احزاب پارلمانی نپال خیانتی به انقلاب است و حال می خواهند از "ضعفی" که در اردوی مائوئیستها پدیدار شده حداکثر استفاده را کنند و مائوئیسم را به خیال خود "سکه یک پول" کنند. انتشار این قبیل مقالات را می توان قبل از هر چیز بیان عکس العمل برخی نیروهای سیاسی به آلترناتیوی انقلابی دانست که در آغاز قرن ۲۱ تحت عنوان مائوئیسم در مقابل مردم نپال و حتی فراتر از آن مردم جهان قرار گرفته است. نگاهی به مضمون و روش این دو مقاله که البته از بسیاری جهات از یکدیگر متفاوتند، بیندازیم.

۱- مبارزه ایدئولوژیک یا هیستری ضد کمونیستی!

مقاله آقای نادر احمدی حتی از زاویه ژورنالیسم بورژوایی نیز ارزشی ندارد. مایه تأسف است که حزبی مانند حزب کمونیست ایران تحت

عنوان خبر رسانی به انتشار چنین مطالبی یاری می رساند.

انگارا آقای احمدی فقط خبری را در مورد نپال شنیده، در میان اخبار مربوط به نپال چند کلمه در مورد جنگ، سازش، تسلیم، مائوئیستها و دولت به چشمش خورده بعد پیش خود گفته چه خوب! بهترین فرصت است که از مائوئیستها انتقام بگیرم. این است کل محتوی مقاله ایشان. در ماشین حساب آقای احمدی جنگ خلق دهساله به پنجسال تقلیل می یابد؛ فرقی بین حزب کمونیست نپال و دولت نپال نیست چونکه شاید در جریان" بده بستانهای پشت پرده متوجه شده اند که یکی هستند و با هم اختلافی ندارند" و این حزب حاضر شده "در موسسات دولتی و بورژوائی با آنها علیه مردم همکاری کند."

آقای احمدی اخبار دست صدم از تاریخچه این حزب و وقایع سیاسی نپال را کنار هم ردیف می کند تا ثابت کند که: "تسلیم اسلحه توسط مائوئیستها یک تسلیم تاکتیکی نیست بلکه یک تسلیم استراتژیک است."

البته فکر نکنید که آقای احمدی بسیار رادیکال تشریف دارند و خواهان ادامه جنگ مسلحانه مائوئیستها هستند. از نظر ایشان "صلح و خودداری از خونریزی بسیار پسندیده است" و کلا طبق ارزیابی ایشان جنگی که مائوئیستها آغاز کردند چپ روانه بوده و طبق افاضه تئوریک ایشان: "همیشه چپ روی به راست روی منتهی می شود."

برخورد و روحیه غیر انقلابی آقای احمدی در برخورد به دهسال مبارزه مسلحانه در نپال به هیستری ضد کمونیستی تمام عیار بدل می شود. آقای احمدی تحت عنوان "مائوئیسم در هیچ کجای جهان سرنوشتی بهتر از چین ندارد." عملا آتش بیار تبلیغات ضد کمونیستی رایج بورژوازی بین المللی در مورد دستاوردهای سوسیالیسم در چین زمان مائو می شود.

وی کینه توزانه از حزب کمونیست انقلابی آمریکا تحت عنوان "حزب مائوئیستی" در آمریکا نام می برد که می خواهد "تئوریهای دهقانی مائو را در آمریکا اجرا کند و مثلا با کمک لشکر دهقانان آمریکائی شهرهایی مثل نیویورک یا شیکاگو را محاصره کرده و مثل پل پت روشنفکران را به اردوگاه اجباری بفرستد."

انسان نمی داند اینگونه اظهار نظرات را به حساب چهل مرکب یا جعل مخرب گذارد یا هر دو. به نظر می رسد آقای احمدی بیش از اندازه تحت تاثیر اطلاع رسانی تلویزیون سی ان ان و بنگاه خبری بی بی سی قرار گرفته است.

چه کسی می تواند از وجود و فعالیت یک حزب انقلابی کمونیست در قلب هیولائی به نام امپریالیسم آمریکا خشنود نباشد. حزب کمونیست انقلابی آمریکا حزبی است که امید کمونیستهای جهان در رابطه با انقلاب در آمریکاست و تا کنون نقش فعالی در بسیج توده ها در مبارزات ضد جنگ ایفا کرده است. کارزارهای مبارزاتی کوبنده علیه ماشین جنگی دولت بوش براه انداخته است. رهبر این حزب رفیق آواکیان یکی از برجسته ترین تئوریسینهای انقلابی معاصر است که نقش فعالی در دفاع از کمونیسم، جمع بندی از دو تجربه چین و شوروی و تر و تازه کردن ایدئولوژی و علم کمونیسم بر عهده گرفته است.

این کینه توزی آقای احمدی در بهترین حالت بیان روحیه روشنفکران عقده ای و ناسیونالیست کشورهای تحت سلطه نسبت به انقلابیون کشورهای امپریالیستی است که چندان هم جدید نیست.

البته هیستری ضد کمونیستی آقای احمدی ادامه می یابد و شامل مائوئیستهای کشورهای دیگر هم می شود. انگاری آقای احمدی از اینکه "راه درخشان" پرو "پس از دستگیری رهبریش مثل "برف آب شد" و سربداران "در آمل شکست خوردند" خوشحالند. کدام فرد انقلابی را می توان یافت که از شکست مبارزات انقلابی ابراز رضایت کند. کدام فرد انقلابی در دنیا پیدا می شود که از شکست مبارزه مسلحانه سربداران (و یا همچنین ناکامی مبارزات مسلحانه کومله در کردستان و خاتمه بخشیدن به آن) شاد گردد. و بر مبنای شکست یا پیروزی آنها از عادلانه بودن این مبارزات حمایت نکند.

اما آخرین آس آقای احمدی در مقابل ما اشاره به حزبی سابقا مائوئیست در هلند است که طبق گفته ایشان به کاندیدای بخش فاشیست جامعه هلند بدل شده است. ما از چند و چون تاریخ و خط این حزب دقیقا با خبر نیستیم. چندان هم اهمیتی ندارد که ثابت کنیم اطلاعات آقای احمدی در این زمینه نیز بسیار ناقص و دم بریده است. آقای احمدی باید بداند که کم نبودند افراد و احزابی که زمانی انقلابی بودند و نیمه راه ول کردند و حتی بدتر از آن مجیز گو نظامهای ارتجاعی شدند. چرا راه دور برویم. آقای احمدی نگاهی به دور و بر خود کنید. نگاهی به سرنوشت سیاسی برخی جریانات سیاسی فعال در جنبش کردستان بیندازید که سابقه انقلابی و چپ داشتند اما امروزه برخی مجیز گوی اسرائیل و حمله امپریالیستها به افغانستان شدند و برخی دیگر برای حمله نظامی آمریکا به ایران له له می زنند. اینکه این قبیل

هستند که به آنها کمک می کند از سطح به عمق بروند و ماهیت طبقاتی مسائل و جوهر شان را ببینند و مسحور ظواهر یا چشم انداز فوری نشوند. در پروسه حل مسائل و معضلات انقلابات است که تئوریهای تکامل می یابند. نه تئوری انقلابی ایستاست نه پراتیک انقلابی. به همین دلیل همواره شاهد جدالهای بزرگ در جنبش کمونیستی در زمینه استراتژی و تاکتیک بوده ایم. و همواره در هر فاز و مرحله ای از یک انقلاب با این پرسش روبرو بودیم که کدام استراتژی یا تاکتیک منطبق بر اوضاع عینی مشخص است، آنرا بدرستی منعکس می کند و زمینه را برای تکامل آگاهانه اوضاع در جهتی که انقلابیون می خواهند فراهم می کند.

متد صحیح در ارزیابی و قضاوت از تاکتیکهای یک حزب این است که علاوه بر مفاهیم تئوریک و الگوهای نظری یک حزب به مشکلات واقعی و عینی که آن حزب با آن روبرو هست نیز باید توجه کرد. برخی مواقع مشکلات واقعی و عینی است که یک حزب را به جهت غلط می راند. مسئله نیت یا خوش جنسی و یا به باور آقای سانچز بدجنسی "چند صد رهبر مائوئیستی که می خواهند به سیاستمداران مورد احترام بدل شوند" نیست. بسیاری مواقع انقلابیون در نتیجه ناتوانی در برخورد به پیچیدگی ها انقلاب و ناتوانی در ارائه راه حل صحیح برای این مشکلات، دچار خطاهای بزرگ می شوند. یک لحظه خود را جای رهبران این انقلابات قرار دهید و سعی کنید مارکسیسم را بکار بندید و به پرسشهای واقعی و عملی که آنان با آن درگیرند پاسخ دهید. اما معمولاً این نوع منتقدین چنین کاری نمی کنند، خود را به زحمت نمی اندازد و مسئولانه برخورد نمی کند. در این میان آقای سانچز هم یکی از آنهاست.

تزه های پایه ای مقاله آقای سانچز از این قرارند: یکم، با قیام توده ای آوریل ۲۰۰۶ (به نظر می رسد منظور آقای سانچز خیزش آوریل باشد نه قیام آنگونه که در ترجمه فارسی آمده است) فرصتی ایجاد شد که مردم می توانستند با استفاده از آن فقط با یک چرخش انقلابی نظام فئودالی و نظام سرمایه داری را بر چینند، و پیش از این قرار داد صلح به سرعت وضعیت نپال را به طرف سوسیالیسم سوق دهند. اما انقلاب آوریل به دلیل فقدان رهبری یک سازمان مارکسیستی موفق نشد. دوم، علت اینکه مائوئیستها چنین نکردند به دلیل آن بود که از انقلاب دهقانی به گفتگو در زمینه همکاری با یک دولت بورژوائی تغییر جهت دادند. تا از "جناح مترقی" بورژوازی دفاع کنند. آنها می خواهند به سیاستمداران مورد احترام بدل شوند و وارد بازیهای پارلمنتاریستی شوند. به همین خاطر قبول کردند که خلع سلاح شوند و به دولت بپیوندند.

سوم، دلیل پایه ای تر این است که مائوئیستها معتقد به تئوری دو مرحله ای هستند و انقلاب را بورژوا دمکراتیک ملی می دانند که بورژوازی باید آنرا رهبری کند و هدف شان این است که خود را متحد بورژوازی کنند تا وظایف انقلاب بورژوائی توسط بورژوازی انجام شود.

سلطنتی نپال بگذارید تا بهتر عمق سقوط امثال آقای احمدی را دریابید و ببینید که وی کجا و در کنار چه کسانی ایستاده است. این حزب کمونیست نپال است که در بده بستانهای پشت پرده متوجه شده که با دولت نپال فرقی ندارد یا امثال آقای احمدی فهمیده است که با جنایتکاران اسرائیلی همدلی زیادی دارد؟

۲ - مبارزه ایدئولوژیک یا مبارزه کلیشه ای!

اما در مورد مقاله آقای پابلو سانچز. از آنجائیکه ترجمه این مقاله بسیار نادقیق و غیر مسئولانه است، نقد همه جانبه آن - به معنای نقد دقیق و مستند و علمی بر پایه بحثهای دقیق نویسنده - راحت نیست و بهتر است گفته شود صحیح نیست. مضافاً تا آنجائی که اطلاع داریم، آقای سانچز مجموعه مقالاتی طی این سالها در رابطه با نپال منتشر کرده که با اتکا و رجوع بدانها بهتر می توان به نقد دیدگاه ایشان دست یافت. این امر را به فرصتی دیگر واگذار می کنیم اما به برخی متدها و تزه های پایه ای کلی که در این مقاله طرح شده می پردازیم.

البته از حق نگذریم که مقاله آقای سانچز از جنس دیگری است. هر چند در برخی زمینه ها برخورد هایش نسبت به مائوئیستها شبیه مقاله احمدی مندرج در سایت حزب کمونیست ایران است اما حداقل این مقاله تلاش دارد که مستدل باشد؛ اوضاع سیاسی نپال را در نظر گیرد؛ بحث تئوریک برآه اندازد و دلایل مشخصی را در رد تاکتیکهای کنونی مائوئیستها در نپال ارائه دهد. اما پیش قضاوتی ها و نگاه از منظر جدلهای قدیمی میان ترسکیستها و مائوئیستها مانع از آن می شود که به فاکتها و حقایق آنگونه که هست برخورد شود. به این معنا که قبل از اینکه مشکلات و پیچیدگی ها پیشروی انقلاب نپال درک شود بر مبنای این یا آن نظریه تئوریک قضاوت می شود. فی المثل تاکتیک مائوئیستهای نپالی غلط است چونکه مائوئیستند و از تئوری انقلاب دو مرحله ای پیروی می کنند و تاکتیکهای پیشنهادی سانچز و امثالهم درست است چونکه ترسکیست اند و طرفدار انقلاب یک مرحله ای. اگر استراتژیها و تاکتیکهای یک انقلاب را می شد با چنین روشی حل و فصل کرد، ساده ترین کار در دنیا انقلاب کردن بود و می شد کمونیسم را یک شبه در جهان مستقر کرد.

مائوئیسم و ترسکیسم بر پایه تئوریه ها و سیاستهای متمایز بوجود آمدند و نه بالعکس! اول انشقاق در تئوریه های و سیاست بود و بعد نام گذاری هر دسته از اینها با نامهای متفاوت. تئوریه ها خود حاصل تجارب تاریخی - جهانی اند. بدون تئوری انقلابی نمی توان انقلابی را سازمان داد. اما بکار بست تئوریه ها نیز کار آسانی نیست. باید شرایط مشخص را در نظر گرفت، تحلیل مشخص از آن کرد و راه حل مشخص جلو گذاشت. تحلیل مشخص از شرایط مشخص روح زنده مارکسیسم است به این معنا که کمونیستها متکی بر علمی

جریانات کاندید بخشهای راست جامعه شوند یا خیر در آینده مشخص می شود. اما شما چی؟ قصد شما از نگارش مقالات ضد کمونیستی و ضد مبارزه مسلحانه انقلابی چیست؟

از هیستری ضد کمونیستی تا کمونیسم اسرائیلی!

نگارش مقاله ما در مورد مقاله آقای احمدی پایان یافته بود که در سایت اینترنتی "دیدگاه" (به تاریخ دوم فوریه ۲۰۰۷) با مقاله دیگری از آقای نادر احمدی به نام "کمونیسم در کیبوتص های اسرائیل" مواجه شدیم. آقای احمدی در این مقاله به تعریف و تمجید بسیار از کیبوتص های اسرائیلی پرداخته که به زعم ایشان بر مبنای ترکیبی از صهیونیسم و سوسیالیسم بنا نهاده شده اند. ایشان به پیشرفتهای این کیبوتصها اشاره کرده که چگونه اعضای آن بر مبنای "هر کس بر مبنای توانش و بر مبنای نیازش" کار می کنند و دارند حقانیت کمونیسم را در جامعه اسرائیل به اثبات می رسانند؟! بزعم آقای احمدی: "تجربه موفق کمون های اسرائیلی نشان میدهد که در حالیکه سوسیالیسم دولتی و ایجاد تعاونی های کشاورزی که نه تنها کمون نبودند بلکه حتی سوسیالیستی نیز نبودند در شوروی سابق و چین و در دیگر کشورها بسرعت شکست خوردند اما سوسیالیسم مردمی در اسرائیل نه تنها شکست نخورد بلکه از رشد چشمگیری نیز برخوردار است و به عنوان یک فاکتور بزرگ در جامعه اسرائیل از ۱ کمون در سال ۱۹۱۰ به ۲۶۸ کمون در سال ۲۰۰۰ و به جمعیت قابل ملاحظه ۱۱۷۳۰۰ نفرافزایش یافت و این در حالی است که محیط اطراف آنها، با فرهنگ و اقتصاد سرمایه داری احاطه شده است و رشد چشمگیر کمونها نشان دهنده جاذبه آنها و حقانیت کمونیسم به عنوان یک آلترناتیو برای جامعه بورژوائی اسرائیل است."

با خواندن این مقاله از ایشان فهمیدیم که مشکل آقای احمدی صرفاً بی اطلاعی از وقایع دنیا و نادانیش نسبت به تفاوت انواع و اقسام سوسیالیسم از یکدیگر نیست. مسئله این است که حالشان زار است. زمانی مارکس گفته بود که شرم یک احساس انقلابی است. بنظر می رسد آقای احمدی بکلی فاقد آن است. که این چنین به دفاع از اسرائیل بعنوان یکی از جنایتکارترین دولتهای جهان می پردازد. چگونه ملتی که به ملت دیگر ستم کند می تواند آزاد باشد. چگونه در کشوری که به قلعه اشغالگران معروف است کیبوتص های مذهبی ارتجاعی که بر پایه تصرف و اشغال سرزمینهای ملت دیگر بنا نهاده شده می تواند سمبل کمونیسم (تازه سوسیالیسم هم نه!) باشد. آقای احمدی طرفدار نوع معینی از سوسیالیسم است؛ سوسیالیسم ارتجاعی یا آنچه که زمانی در آلمان بدان سوسیالیسم بیسمارکی می گفتند که صدر اعظم مستبد آلمان بانیش بود.

این موضعگیری آقای احمدی را در کنار کمکهای نظامی امنیتی دولت اسرائیل به نظام

بدون همراهی یک خیزش توده ای قدرتمند در همراهی با ارتش رهاییبخش سازماندهی یک قیام پیروزمند میسر نیست.

مضافاً، از نقطه نظر سیاسی لازمست که بر توهمات طبقات میانی شهری فائق آیند، که بسیاری از آنها خواهان حل مسالمت آمیز مسئله قدرتند.

این است پایه های سیاسی و نظامی سازش سیاسی اخیر. در واقع حزب کمونیست نپال (م) با حزب بورژوائی کنگره و احزاب چپی که نماینده اقشار مختلف خرده بورژوازی اند، قرارداد صلح بست. حزب کمونیست نپال (م) علناً ابراز داشته این سازشی تاکتیکی است تا بتوانند اهداف استراتژیک خود را برآورده کنند. برای ما و دیگر مائوئیستهای جهان مسئله اصلی این است که آیا این سازش تاکتیکی واقعا صحیح است و به تکامل انقلاب یاری می رساند یا غلط و مضر است و انقلاب را به انحراف خواهد کشاند.

تا آنجائیکه به مضمون توافقات اخیر تحت عنوان قرارداد جامع صلح بر می گردد، می توان گفت مفاد این توافقات التقاطی است. التقاطی میان حفظ نهادهای اصلی دولت کهن از یکسو و تاکید بر اجرای مطالبات واقعی مردم. التقاطی که سرمنشا کشمکشهای گوناگون است. طرفین قول و قرارهایی به یک دیگر داده اند که البته مدام بر سر اجرای آنها اختلاف است. آنچه که بطور کلی ناروشن است این است که چنین روندی تا چه زمانی ادامه خواهد یافت. آیا کلیه نیروهای فعال در کمپ ارتجاع و امپریالیسم به دولت بدون شاه یا جمهوری رضایت خواهند داد؟ چرا که از یکسو سلطنت طلبان و ارتش با حمایت دولت آمریکا مخالف این توافقات هستند و از سوی دیگر گرایشات متضادی در میان هفت حزب ائتلافی موجود است که مهمترین آن حزب کنگره طرفدار هند است که هدف اصلیش دادن سهمی از قدرت به مائوئیستها، به قصد فاسد کردنشان و فرصت خریدن برای بازسازی دولت کهن (با شاه یا بدون شاه) است. برخی از احزاب چپ این ائتلاف که احزابی کوچک هستند، اتحادی بیشتری با مائوئیستها دارند و خواهان تعیین تکلیف هر چه سریعتر قدرت سیاسی می باشند.

بر خلاف بحثهای رایج، در این توافقنامه رسماً از انحلال ارتش رهاییبخش حرفی به میان نیامده است. بحث رسمی این است که شرایطی باید فراهم شود که ارتش دولت کهن دمکراتیزه شده و ارتش رهاییبخش با آن ادغام شود. اما واقعیت مسئله این است که در دوره دولت موقت نه مائوئیستها ارتش خود را از کف می دهند و نه ارتش ارتجاعی موجودیت خود را. از هم اکنون احزاب بورژوائی و امپریالیستها تبلیغات براه انداخته اند که مائوئیستها طی ایندوره سریعاً صفوف ارتش خود را گسترش داده و کمپهایی که قرار است تحت نظر سازمان ملل قرار گیرد را با نیروهای جدیداً عضوگیری شده پر کرده اند و این خلاف مقررات صلح است. کشمکشها بر سر اجرای این قرار داد واقعی و جاریست، و البته نگرانی ها و سئوالات پرولتاریای

دست خودشان باشد تا برای تعرض به انقلاب آماده شود. پرسش این بود که مائوئیستها چگونه براین مانع فائق خواهند آمد و جنگ خلق را به شهرها توسعه خواهند داد؟

از نقطه نظر تشکیلاتی نیز، نفوذ مائوئیستها در شهرها محدود بود. اکثر تشکلات توده ای حزب در شهرها یا از بین رفته یا بسیار تضعیف شده بودند. طی پروسه پنجسال اخیر حداقل دو هزار نفر از فعالین حزب توسط دشمن ربوده و به قتل رسیدند. اسامی این عده تحت عنوان ناپدیدشدگان اعلام شده است.

از نقطه نظر سیاسی نیز مائوئیستها با این مسئله روبرو بودند که چگونه بر تزلزلات سیاسی طبقات میانی شهری فائق آیند. که عمدتاً توسط شش حزب ائتلافی نمایندگی می شدند. بجز حزب فتودال کمپرادوری کنگره که نوکر دولت هند است بقیه احزاب چپی با تعلقات ایدئولوژیک سیاسی متفاوت - همانند احزاب چپ ایران - می باشند که در شهرها از نفوذ نسبتاً زیادی در میان طبقات میانی برخوردار بوده و تا قبل از کودتا شاهی، به سیستم پارلمانی شاه وفادار بودند. اگر خواننده بخواهد مقایسه کند می تواند طیف چپ ایران را در نظر گیرد و مجسم کند که تمامی این طیفها در پارلمان حضور داشته اند به غیر از مائوئیستها.

کودتای شاه و بسته شدن پارلمان فرصت مناسبی در اختیار مائوئیستها قرار داد که دامنه خیزش خود را به شهرها بکشاند. پیشنهاد ائتلاف با این احزاب ابتکار عملی برای براه انداختن خیزش توده ای در شهرها بود. اما نفوذ احزاب ائتلافی آنقدر بود که طبق قرارداد فی مابین احزاب ائتلافی هنگام خیزش آوریل مائوئیستها نمی بایست پرچمهای خود را در خیزشهای توده ای برافرازند. امری که بطور تاکتیکی برای دو سه هفته ای مورد توافق مائوئیستها نیز قرار گرفت. با خیزش آوریل بود که مائوئیستها راه فعالیت در شهرها را برای خود هموار کردند، تا حدی توانستند از نفوذ این احزاب در میان توده های شهری بکاهند و پایه خود را گسترش دهند و آنها را متشکل کنند.

این بود تناسب قوای واقعی. مشکل بتوان با حزب خیالی و تناسب قوای خیالی آقای سانچز معضلات واقعی یک انقلاب را حل کرد و بزعم ایشان با یک "چرخش انقلابی" و "بسرعت آنرا به طرف سوسیالیسم سوق" داد.

اگر چه خیزش آوریل شرایط مساعدی برای مائوئیستها بوجود آورد و آنان توانستند به حداکثر از آن سود جویند اما هنوز طبق ارزیابی حزب کماکان با موانع و معضلات بزرگ روبرویند. از نظر بین المللی با تناسب قوای نامساعدی روبرو هستند. انقلاب دیگری به یاری شان نیامده و با معضل تنهائی انقلاب در اوضاع کنونی جهان روبرو شده اند. بعلاوه خطر آن وجود دارد که پس از کسب سراسری قدرت با تجاوز نظامی خارجی بویژه از جانب دولت هند روبرو شوند.

از نقطه نظر نظامی تصرف پادگانها و استحکامات دشمن کماکان پا برجاست. بدون ایجاد زلزل در اراده سیاسی قوای دشمن و مهمتر از آن

البته مقاله آقای سانچز برخی اشارات دیگر به تاثیرات مثبت جنبش انقلابی نپال بر هند و کل منطقه در صورت پیروزی، ماهیت دولت کنونی نپال، انتظارات طبقات حاکمه، دولت هند و امپریالیستها از این قرار داد و خطراتی که در کمین انقلاب نپال قرار دارد و ... اشاره می کند که عمدتاً صحیح اند و توجه بدانها ضرورست. از آنجائی که به بسیاری از این نکات در مقالات قبلی نشریه حقیقت (1) اشاره شده ما بدانها نمی پردازیم و تمرکز بحث را بر تره های پایه ای مقاله آقای سانچز قرار می دهیم.

ذهنی گرایی در مورد خیزش آوریل!

آقای سانچز در بررسی از علت خیزش آوریل به مولفه های مختلف مانند گلوبالیزه شدن نظام سرمایه داری، کودتای شاه و نامیدی احزاب از پارلمان اشاره می کند، اما آگاهانه هیچ اشاره ای به مولفه پروسه آغاز و تکامل دهسال جنگ خلق و تاثیرات آن بر شکل گیری این اوضاع انقلابی سراسری نمی کند. خیزش آوریل 2006 یک رویداد خلق الساعه و غرش رعد در آسمان بی ابر نبود. تکامل جنگ خلق و گذر آن به مرحله تعرض استراتژیک نقش تعیین کننده ای در شکل گیری این بحران انقلابی سراسری داشت. ایشان با نفی این مسئله می خواهد وانمود کند که این خیزش بیشتر یک حرکت خودبخودی بود و حزب کمونیست نپال (م) در براه اندازی آن نقشی نداشت.

مضافاً هر خیزش یا قیامی مهر شرایط سیاسی مشخص و تناسب قوای طبقاتی مشخص را بر خود دارد. این اولیه ترین درس مارکسیسم است. بدون ارزیابی دقیق از محرکهای سیاسی مختلف، اتحادها و رقابتها میان نیروهای طبقاتی گوناگون نمی توان حکم داد که یک حزب فرصت را برای کسب قدرت و پیشبرد انقلاب سوسیالیستی از دست داد یا نه. مرکزی ترین مسئله انقلاب یعنی در هم شکستن ماشین دولتی و کسب قدرت سیاسی، معنای عملی مشخص و دقیقی دارد. معنای عملی درهم شکستن ماشین دولتی - یعنی نابودی کامل ارتش ارتجاعی. این وظیفه است که فرجام نهائی یک قیام را تعیین می کند. مسئله این است که آیا تناسب قوای شکل گرفته به نفع مائوئیستها (یا آن سازمان فرضی مارکسیستی که آقای سانچز در ذهن خود تصویر می کند) در انجام این وظیفه بود یا خیر؟ خود رفقای حزب کمونیست نپال (مائوئیست) معتقدند که آنان قادر به انجام اینکار نبودند.

از نقطه نظر نظامی آنان با یک مشکل بزرگ روبرو شدند. بعد از طی مراحل اولیه تعرض استراتژیک و کسب چند پیروزی نظامی، ارتش دشمن استراتژی استقرار در پادگانهای بزرگ و ایجاد استحکامات را پیشه کرد. دو سه عملیات بزرگ ارتش مائوئیستی برای تصرف این پادگانها با شکست و تلفات سنگین روبرو شد. دشمن با اتخاذ این استراتژی می خواست ارتش رهاییبخش به همان روستاها محدود بماند و کنترل شهرها در

دیگر نور علی نور خواهد شد. سبزه بود به گل هم آراسته شد؟!!

این مائو بود که مسائل مربوط به انقلاب در کشورهای تحت سلطه را حل کرد!

آقای سانچز در پلمیک تئوریک با مائوئیست‌ها در زمینه انقلاب دموکراتیک اتهاماتی را به مائو ردیف می‌کند که سنتا در جنبش چپ بیشتر معرف دیدگاههای ترسکیستی از پروسه انقلاب دموکراتیک بوده است. ما در اینجا نمی‌خواهیم به درک ترسکی از انقلاب دموکراتیک، اختلافاتش با لنین و نقش و تأثیرات بشدت زیانبار تئوریهای او بر برخی از انقلابات - همانند انقلاب چین - بپردازیم. (2) فقط نشان خواهیم داد که مائو واقعا چه درکی از پروسه انقلاب دموکراتیک و رابطه اش با انقلاب سوسیالیستی داشت.

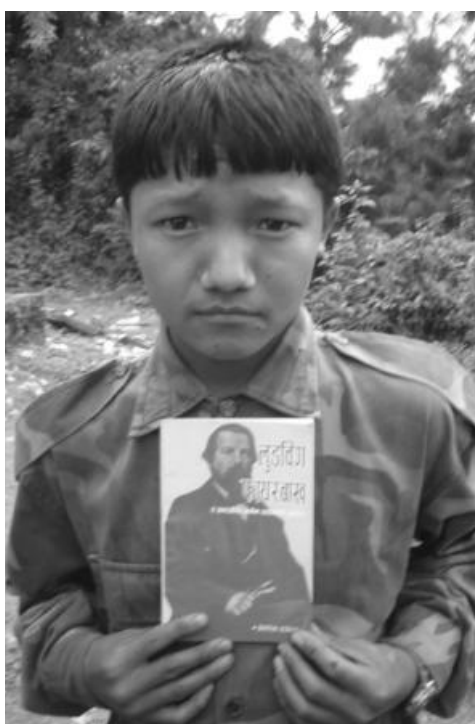
مائو در آثارش بروشنی فرموله کرد که در عصر امپریالیسم دیگر بورژوازی نمی‌تواند تحولات دموکراتیک را در کشورهای تحت سلطه به پیش برد. این وظیفه بر دوش طبقه کارگر قرار گرفته و به همین دلیل این انقلاب با انقلاب دموکراتیک نوع کهن کیفیتا متفاوت است. بخاطر نقش رهبری کننده طبقه کارگر نام این انقلاب، انقلاب دموکراتیک نوین است. اگرچه لنین این مسئله را تشخیص داده بود اما در کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی خاطر نشان ساخت که قوانین این انقلاب از طریق تجربه عملی کسب خواهد شد. این قوانین را اساسا مائوتسه دون در جریان تجربه عظیم انقلاب چین تئوریزه کرد.

مائو بروشنی در پروسه انقلاب دموکراتیک چین تاکید کرد که بورژوازی ملی نیروی تعیین کننده خصلت انقلاب نیست و "آنچه خصلت انقلاب را معین می‌کند از یک سو عبارتست از دشمنان عمده آن و از سوی دیگر عبارتست از نیروهای عمده انقلابی. امروز دشمنان عمده ما امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک هستند و نیروهای عمده ما در مبارزه بر ضد این دشمنان عبارتند از کلیه زحمتکش‌ان یدی و فکری". (3)

این واقعیتی است که در قرن گذشته پاره ای از نیروهای منتسب به مائوئیسم درک راستروانه ای از انقلاب دموکراتیک نوین ارائه داده و موجب سردرگمی و بدفهمی بسیار و ارائه درک راست در مورد مائو و مائوئیسم شده اند. آنان اساسا خصلت دموکراتیک بودن انقلاب را با شرکت بورژوازی ملی تعریف می‌کردند و نقش و جایگاهی استراتژیک به نقش این طبقه می‌دادند. (4) حال آنکه مائوتسه دون بوضوح در آثارش تاکید کرد که نباید انتظار داشت که همواره این طبقه در انقلاب شرکت جوید و یا اینکه طبقه کارگر باید به دنبال اتحادی استراتژیک با این طبقه باشد. (5)

مائو در جای جای چهار جلد منتخب آثار بر سر ناتوانی بورژوازی ملی در رهبری انقلاب دموکراتیک و میزان شرکت و یا عدم شرکت

تاکتیکیهای جنگ درازمدت خلق از همان مرحله آغازین جنگ خلق ادغام کنند و با بکار بستن تاکتیکیهای مذاکرات صلح و مانور دیپلماتیک (البته بطور دست چین شده) به تکامل سریع جنگ خلق یاری رسانند. این رفقا معتقدند در کنار ادامه مصمانه جنگ خلق و ایجاد دولت نوین در مناطق پایگاهی با اتخاذ تاکتیکیهای سیاسی همچون دو دوره مذاکرات با دولت و پاره ای توافقات با برخی احزاب اپوزیسیون توانستند به تقویت جنگ خلق یاری رسانند و آن را به موقعیت امروزی برسانند. الگوی نظری این رفقا در رابطه با تاکتیکیهای کنونی عمدتا رجوع دارد به روش برخورد لنین در کتاب دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک در سال 1905 و تاکتیکیهایی که لنین در فاصله بین انقلاب فوریه 1917 تا آوریل آنسال



به پیش برد. لنین آن تاکتیکیها را تحت عنوان شرکت در حکومت موقت و فشار از پائین فرموله کرد. بر این پایه است که این رفقا شرکت خود در حکومت موقت را توضیح می‌دهند. از نظر این رفقا این سازش شبیه سازشهایی است که لنین در دوره های مختلف برای کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و تحکیم آن انجام داده است. اگر کسی بخواهد بطور جدی با استراتژیها و تاکتیکیهای این حزب مصاف دهد قبل از هر چیز باید بداند که این رفقا چه می‌گویند و خود را متکی بر چه پایه های تئوریک مارکسیستی می‌کنند. این اولیه ترین شرط یک مبارزه ایدئولوژیک و پلمیک سالم، صادقانه و اصولی است.

در جهان امروز با پیش قضاوتیهای تئوریک در رابطه با خطوط و گرایشات ایدئولوژیک سیاسی نمی‌توان به امر انقلاب و تعمیق درک کمونیست‌ها از تغییر جهان کمکی کرد. این پیش قضاوتی وقتی با قضاوتهایی از بیخ و بن نادرست همراه گردد،

بین المللی نیز واقعی و جاری است.

پایه اصلی این نگرانی، میزان مهارت های تاکتیکی حزب کمونیست نپال (م) نیست بلکه خطرات استراتژیکی است که می‌تواند بواسطه این تاکتیکیها بوجود آید و جهت گیری کلی و انقلابی این حزب را تضعیف کند. همانطور که مسئله مرکزی هر انقلابی قدرت سیاسی است نکته کلیدی برای سنجش یک تاکتیک هم این است که چقدر این تاکتیک در شرایط مشخص کنونی به درهم شکستن کل ماشین دولتی یاری می‌رساند و چگونه؟ و چه دولتی قرار است از درون این پروسه بیرون آید؟ و از چه خصلت طبقاتی برخوردار است؟ سؤال مرکزی در رابطه با سازش اخیر نیز گره خورده است به ماهیت طبقاتی دولتی که قرار است تشکیل شود؛ اینکه شرکت در این حکومت موقت صحیح است یا خیر؟ بویژه آنکه می‌دانیم از نقطه نظر تئوری مارکسیسم هیچ دولتی نمی‌تواند ماهیت گذاری داشته باشد و از دولت بورژوائی به دولت پرولتری گذر کند. ماهیت طبقاتی یک دولت توسط رهبری و سیاست غالب بر آن، نیروی مسلح و اقتصاد آن تعیین می‌شود. به این معنا که چه کسی رهبر این دولت خواهد بود؟ تکیه گاه آن کدام ارتش خواهد بود؟ و از چه نوع مناسبات تولیدی دفاع کرده یا آنرا بوجود خواهد آورد؟

الگوهای نظری؛ مفاهیم تئوریک!

برای فهم تاکتیکیهای هر حزب باید از الگوهای نظری و مفاهیم تئوریک آن حزب نیز ارزیابی صحیحی در دست داشت. به جرئت می‌توان گفت که آقای سانچز شناختی از درکهای تئوریک حزب کمونیست نپال (م) ندارد. بر پایه جدول ضربههای تئوریک سیاسی همیشگی ترسکیست‌ها، مائو ضربه در انقلاب دموکراتیک مساویست با بورژوازی ملی؟! و از نظر ایشان این حکم در رابطه با مائوئیست‌های نپالی هم صدق می‌کند.

قبل از اینکه به انتقادات آقای سانچز از درک مائو از انقلاب دموکراتیک پاسخ دهیم. لازمست تاکید کنیم که حزب کمونیست نپال (م) علیرغم اینکه مائوئیستند و مدافع جنگ خلق و استراتژی محاصره شهرها از طریق دهات، تا کنون بحثهای نظری جدیدی ارائه داده و مصرانه از همگان خواسته اند که درگیر این مصافهای نظری شوند.

برای اطلاع خوانندگان به شرح مختصر برخی از نظرات حزب کمونیست نپال (م) می‌پردازیم. این نظرات در جنبش کمونیستی بین المللی هنوز مورد مجادله و مناقشه اند. به نظر این رفقا با توجه به تغییرات ساختاری که بعد از جنگ دوم جهانی در دنیا صورت گرفته نیاز به طراحی استراتژی سیاسی نظامی جدیدی برای انقلاب در هر دو نوع کشور (کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه) است. آنان صحبت از ادغام دو استراتژی انقلاب اکتبر روسیه و انقلاب چین می‌کنند. این رفقا با تکیه بر جمع بندی از تجربه خود می‌گویند که توانستند برخی از جوانب تاکتیکیهای قیامی را با

نخواهند قدرت سیاسی را کسب کنند و جامعه را تغییر دهند می توانند به مسئله متفقین پرولتاریا در انقلاب بی علاقه باشند.

"مائوئیستهای نیپال به دولت بورژوازی پیوستند"، اما چه کسانی راه را برای سوسیالیسم می گشایند؟!

آقای سانچز در ادامه مقاله خود اشاره می کند "اگر سرمایه داران و زمینداران بزرگ هنوز حق باقی ماندن در قدرت را داشته باشند، حقوق دمکراتیکی که از طریق مبارزات توده ای کسب شده همواره در معرض تهدید قرار خواهد داشت، و تغییر شکل حکومت از سلطنت به جمهوری معضلات پایه ای این جامعه را حل نخواهد کرد و صرفاً یک رفم عمده به شمار می آید."

ما کلاً مخالفتی با این اظهاریه نداریم، اما فکر می کنیم که این معیار را باید صمیمانه در رابطه با همه دولتها و جنبشهای توده ای معاصر بکار گرفت. ما از تحلیلها و موضعگیری های شخصی آقای سانچز در رابطه با دولتهائی چون چاوز و کاسترو خبر نداریم، اما یکی از مشخصه های خطی اغلب ترسکیستها در جهان امروز حمایت از این دولتهاست. (البته اخیراً برخی جناحهای ترسکیست دفاع از نیروهای بنیادگرای اسلامی را نیز پیشه کرده اند.) فی المثل در همین سایت اتحادیه جوانان سوسیالیست مقالاتی در حمایت از چاوز رئیس جمهور ونزوئلا به چشم می خورد.

ترسکیستهای ایرانی امیدوارند که "دمکرات صادقی" چون چاوز که مطالبات مردم کشور خود را بازتاب می دهد به طبقه کارگر قدرت دهد، با ملی کردن صنایع راه را برای کنترل و مدیریت کارگری و برنامه اقتصادی کارگری باز کند. (8)

اکنون قصدمان بررسی روند سیاسی "سوسیالیسم چاوزی" که اخیراً به پشتوانه دلارهای نفتی ونزوئلا در آمریکا لاتین راه افتاده نیست، اما باید از ترسکیستها پرسید چرا از یک معیار دو گانه پیروی می کنند، چرا شرکت مائوئیستها در دولت نیپال عقب نشینی عظیم است اما دولت کمپرادوری چاوز از نظر آنان می تواند راه را برای کنترل کارگری و سوسیالیسم بگشاید.

بطور عینی مائوئیستها در نیپال تا کنون توانسته اند ضربات تعیین کننده ای بر ماشین کهنه دولتی وارد آورند، با بوجود آوردن ارتشی قدرتمند دولت نوینی شکل دهند، البته هنوز مشخص نیست که ایندور از مبارزه طبقاتی در نیپال چگونه رقم خواهد خورد و سرنوشت انقلاب نیپال به چه سمتی سیر خواهد کرد. مسائل پیچیده اند، مشکلات زیاد و ناروشنی ها بسیار، اما آنچه که روشن است حمایت از این انقلاب یک وظیفه انترناسیونالیستی است، اما ترسکیستها - بویژه شاخه ایرانی - تا کنون هیچ حمایتی از این انقلاب حتی در تبلیغات نیز به عمل نیاوردند. اما در مقابل، دست و دلبازانه، پوپولیسم چاوز را "انقلاب بولیواری" خواندند، "انقلابی" که مشخصه اش را حتی نمی توان دست بدست شدن قدرت نامید.

مضافاً، مائو گفت نادرست است اگر تصور کنیم که "انقلاب در مراحل اولیه در کل سرشت یک انقلاب بورژوا - دمکراتیک داشت و تنها در مراحل بعدی به تدریج به یک انقلاب سوسیالیستی تکامل یافت." به همین دلیل تاکید کرد که "تفاوت چندانی میان دیکتاتوری پرولتاریا و در دمکراسی های خلق و دیکتاتوری پرولتاری ای که در روسیه بعد از انقلاب اکتبر ایجاد شد وجود ندارد." (7)

درواقع دمکراسی نوین شکلی از دولت پرولتاری است این جمع بندی نهائی مائو از پروسه انقلاب دمکراتیک نوین بود.

درست است کمونیستهای چین همواره تلاش کردند در هر مقطعی از انقلاب کلیه نیروهائی که امکان آن هست که متحدشان کرد با خود متحد کنند، اما این نیروها را بر پایه منافع هر دوره از انقلاب و بطور کلی اهداف انقلابی پرولتاریا و حزب کمونیست چین متحد کردند. کلید مسئله موضوع رهبری بود: اتحادها تحت رهبری چه برنامه طبقاتی و رهبری چه طبقه ای سازمان خواهند یافت، مائو در این زمینه نیز جمع بندی عمیقی از تجربه اتحادهای طبقاتی در انقلاب اکتبر مشخصاً شوراهای به عنوان نهادهای قدرت ارائه داد و خاطر نشان کرد که: "پس از انقلاب اکتبر شوراهای شامل نمایندگان دست راستی منشویک، حزب سوسیال رولوسیونر و نیر فراکسیونهای ترسکیستی و ... و دیگر فراکسیونها بود. اگر چه اسماً این گروه نمایندگان کارگران و دهقانان قلمداد می شدند در واقع نماینده بورژوازی بودند."

حتی انتخاب تروتسکی در ششمین کمیته مرکزی حزب بلشویک در اوت 1917، امری آگاهانه از جانب لنین بود. لنین تروتسکی را به خوبی می شناخت و از اختلافات خویش با وی و همچنین نقاط قوت و ضعفش آگاه بود، موضوع بر سر اینست که اتحاد با ترسکی برای لنین ضروری بود، قرار دادن او در جایگاه رهبری امری لازم بود تا پایه اجتماعی او جذب انقلاب بلشویکی شود، پایه اجتماعی که در جهان بینی و ترکیب طبقاتی بیان اقشار میانی جامعه بود، بسیاری از این پایه اجتماعی همراه با ترسکی به حزب پیوستند، البته ترسکی از مهارتهای تشکیلاتی زیادی نیز برخوردار بود که بلشویکها برای رهبری انقلاب بدان نیاز داشتند. اینرا هم فراموش نکنیم که ترسکی در آن دوران انتقاد از خود کرده و اشتباهات گذشته خود را رسماً رد کرد.

بحث بر سر این است که لنین بدون این اتحادها قادر نبود به پیشرفت انقلاب یاری رساند، اما مهم این بود که این اتحادها تحت رهبری چه خط و برنامه ای صورت گرفت. فی المثل فرق داشت که لنین ترسکی را با خود متحد می کرد یا بلعکس ترسکی لنین را با خود متحد می کرد، اگر لنین تحت رهبری ترسکی قرار می گرفت بدون شک انقلاب اکتبری در کار نبود. این است مضمون اصلی دعوای بر سر جبهه متحد، این امر بدیهی نیاز به اثبات ندارد که هر انقلابی برای پیروزی خود نیازمند جبهه متحدی استراتژیکی و تاکتیکی است، تنها کسانی که از انقلاب ترسند یا

بورژوازی ملی بحث می کند، اما آقای سانچز به نیابت از ترسکیستها اتهام می زند که مائوئیستها طرفدار آن هستند که: "رهبری انقلاب باید در دست بورژوازی قرار گیرد." این پلمیکی بی ارزش بوده و از هیچ پایه علمی و مستندی برخوردار نیست، مهمتر از آن خود انقلاب چین از هر سندی معتبرتر است، انقلابی که از همان سال 1949 دولتی پرولتاری تحت رهبری حزب کمونیست بوجود آورد و ساختمان سوسیالیسم را فرسنگها بیشتر از شوروی جلو راند، اگر کسی قصد جدل واقعی دارد باید مستقیماً به تئوری و پراتیک مائو و انقلاب چین رجوع کند.

در مورد انقلاب دمکراتیک نوین مائو تاکید کرد که این انقلاب سرشتی دوگانه دارد، هم از سرشت دمکراتیک برخوردار است هم از سرشت سوسیالیستی؛ انقلاب دمکراتیک نوین بیش از آنکه راه را برای سرمایه داری بگشاید راه را برای سوسیالیسم می گشاید؛ دیوار چین ایندو مرحله انقلاب را از یکدیگر جدا نمی کند، مائو در مقالات مختلف دلایل عینی و ذهنی شکل گیری پروسه انقلاب دمکراتیک نوین را بروشنی توضیح داد، چشم بستن بر این حقایق تاریخی ثبت شده هم نشانه عجز در پیشبرد مبارزه اصولی با مائوئیستهاست و هم عجز در پیشبرد انقلاب، بی جهت نیست که ترسکیستها در صلح ابدی با نظام سرمایه داری جهانی بسر می برند و از زمان ترسکی تا کنون در یک نقطه از جهان مبتکر انقلاب نبوده اند.

اما آنچه که مهم است جمع بندیهای عمیقتر و همه جانبه تری است که مائوتسه دون از پروسه انقلاب دمکراتیک نوین چین پس از کسب قدرت سیاسی سراسری و گذر به سوسیالیسم انجام داده است، غالباً در جنبش نوین کمونیستی ایران کمتر به این جمع بندیها رجوع شده و می شود، طبیعی است که بعد از انجام یک عمل و اتمام کامل یک پروسه، بهتر می توان به گذشته نگاه کرد و قوانین آنرا فرموله کرد، اینکار را مائو عمدتاً در برخی مقالات جلد پنجم منتخب آثار و بویژه کتاب برجسته اش به نام "نقدی بر اقتصاد اتحاد شوروی" انجام داد، مائو پس از پیروزی انقلاب جمع بندی کرد که:

در پروسه جنگ خلق (در مناطق پایگاهی) عمده وظایف مربوط به وظایف دمکراتیک انجام شد، تنها چند سالی طول کشید که این وظایف در سراسر کشور کامل شود، به همین دلیل مائو در همان کتاب، در مقایسه میان انقلاب چین با انقلاب اکتبر گفت ما عمده تحولات انقلابی دمکراتیک را طی دوران 25 ساله جنگ به پیش بردیم، در نتیجه پس از کسب قدرت نیازی به سازشهایی با بورژوازی روستا و کارکنان دولت تزاری نداشتیم؛ نیازی به برنامه هائی چون نپ نداشتیم. (6)

به همین خاطر تاکید کرد که با کسب پیروزی سراسری در چین و تحکیم اولیه دمکراسی نوین تضاد عمده جامعه چین به تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا بدل شد و دیگر نباید با بورژوازی ملی به مثابه یک طبقه میانی برخورد شود.

چاوز فردی پوپولیست و عوام‌فریب است که تحت شرایط خاصی در راس حکومت قرار گرفت، با پرتاب سهمی از درآمدهای نفتی بر سفره مردم و گرفتن ژستهای ضد امپریالیستی مدعی ساختن سوسیالیسم در قرن بیست و یکم شد. سوسیالیسمی که در آن نه ماشین دولتی دچار تغییراتی گشته - چه برسد درهم شکسته شود - و نه طبقه کارگر در اثر انقلابی بقدرت رسیده و نه توده‌ها تحت رهبری یک حزب انقلابی قرار دارند که آنان را به منافع کوتاه مدت و درازمدت شان آگاه کند.

این حمایت از چاوز و و آن عدم حمایت از انقلاب نپال را باید چگونه توضیح داد؟ این تناقض را چگونه می‌توان رفع و رجوع کرد؟ از یکطرف به مائوئیست‌ها انگ می‌زنید که طرفدار رهبری بورژوازی بر انقلاب دموکراتیک هستند از سوی دیگر به دنیال سوسیالیسم چاوزی روان هستید! از یکطرف به مائوئیست‌های نپال در مورد خطرات پارلمانتاریسم هشدار می‌دهید و از سوی دیگر نزدیک به یک قرن است که استراتژی شما رفرم و نفوذ در این یا آن پارلمان است. هیچگاه نتوانستید یک جنبش انقلابی مستقل و پایدار بوجود آورید، مبارزه مسلحانه انقلابی را رهبری کنید و مهمتر از آن در طول یک قرن انقلابی در جایی آن را سازمان دهید. پیروزی که هیچ‌چیز را شکست ندارد!

آنگاه طبق گفته آقای سانچز مدعی می‌شوید که "خط مائوئیست استالینیستی خطی نیست که توده‌ها برای گرفتن قدرت می‌توانند به آن متکی گردند."

یک لحظه مناظره بر مبنای کلیشه‌های قدیمی را کنار گذارید، چرا که با گذشت زمان وزن کلیشه‌ها بیش از حد سنگین می‌شوند و به عالیجناب واقعیت ستم روا می‌کنند! آیا برای شما سؤال پیش نیامده که چرا در گوشه‌ای از دنیا، در یکی از فقیرترین کشورهای دنیا و در اوج کارزار ضد کمونیستی بورژوازی بین‌المللی کمونیست‌ها توانستند از چنین قدرتی برخوردار شوند. کمونیسم را توده‌ای کنند و چشم انداز نوینی را در ابتدای قرن 21 برای بشریت به ارمغان آورند. آنها با اتکا به کدام تئوری‌ها و راه و روشهایی توانستند چنین موفقیتی کسب کنند و درسهای آن برای کمونیست‌های دیگر کشورها چیست.

مبارزه واقعی بر سر "ایسم‌های" مختلف یعنی اینکه کدامیک از تئوری‌ها و ایده‌ها بدرستی جهان عینی را منعکس می‌کنند و راه را برای تغییر آن می‌گشایند. همواره مضمون واقعی اختلافات ایدئولوژیک - سیاسی میان مائوئیست‌ها و ترسکیست‌ها بر این راستا بوده و کماکان نیز هست. اما با تکرار فرمولبندیهای قدیمی و ارائه حکمهای کتابی و حاضر و آماده و از پیش تعیین شده نمی‌توان این مبارزه را به پیش برد و عمق بخشید.

انقلاب نپال دچار هر فرجامی شود. یک امر روشن است: دستاوردهای تا کنونی این انقلاب قابل ستایش است. کمونیست‌های نپالی در عرض دهسال جنگ خلق چهره نپال را زیر و رو کردند. با ایجاد قدرت سیاسی نوین تغییرات مهمی در زیر بنا و

روبنای مناطق روستائی این کشور بوجود آوردند. و نشان دادند که پرولتاریا تنها نیروئی است که قادر است جامعه را عمیق شخم بزند و مناسبات کهنه را براندازد و مناسبات انقلابی و نوینی را جایگزین آن کند. امری که در جنبشهای مسلحانه دیگر کمتر به چشم می‌خورد. فی‌المثل بتوانند در طی دهسال این چنین زندگی زنان را تغییر دهند. این دستاوردها مادیون تئوریهای جنگ خلق مائوتسه دون است. مشکل بر سر برسمیت شناختن این دستاوردها و این حقایق تئوریک تاریخی اثبات شده است. آقای سانچز و همفکران ایرایش سعی می‌کنند این مسئله - یعنی انقلاب قهر آمیز توده‌ای - را دور بزنند و به روی خود نیاورند که طی این دهسال واقعا چه اتفاقی در نپال افتاده است و تازه به مائوئیست‌ها فراخوان می‌دهند که به اشکالات اساسی در تئوری مائوئیستی برخورد کنند.

انقلاب قهر آمیز توده‌ای را نمی‌توان دور زد. این یکی از اختلافات بنیادین مائوئیست‌ها و ترسکیست‌هاست. امری که تاریخی جایی در استراتژی و تاکتیکهای ترسکیست‌ها نداشته و اشارات اینجا و آنجا آنان به قیام توده‌ای صرفا امری فرمالیستی بوده که ربطی به اقدامات آگاهانه یک حزب انقلابی ندارد.

انقلاب نپال حساسیت همگان را برانگیخته و توجه جهانی را به خود جلب کرده است. این امر مثبتی است و نشانه تأثیراتی است که روند انقلابی در یک کشور می‌تواند بر روندهای سیاسی بین‌المللی داشته باشد. مسلما پیروزی اولین انقلاب توده‌ای تحت رهبری کمونیست‌ها در ابتدای قرن 21 میتواند تأثیرات ایدئولوژیک سیاسی عظیمی بر مردم جهان، طبقه کارگر جهانی و کمونیست‌ها داشته باشد. اما کسب این پیروزی آسان نیست. مصافهای تئوریکی پراتیکی جدید و مهمی پیش‌روی کمونیست‌های نپالی و همینطور همه کمونیست‌های جهان قرار گرفته است که چگونه گام آخر برای کسب قدرت سیاسی سراسری در این کشور برداشته شود. عملی کردن گام آخر سهل و ساده نیست و به فاکتورهای گوناگونی وابسته بوده و نتایج واقعی آن در آینده نه چندان دور مشخص خواهد شد. اما در میان همه فاکتورها یکی تعیین کننده است. یعنی همان فاکتوری که مائوتسه دون بر آن تأکید کرد: "خط ایدئولوژیک سیاسی صحیح تعیین کننده همه چیز است."

کمونیست‌های نپالی با پیشبرد انقلاب شان تا مرحله کنونی بر دانش و تجارب عملی انقلاب پرولتری افزودند و انقلاب پرولتری را (پس از تجارب ارزشمند رفقای حزب کمونیست پرو) تا آن حد به جلو سوق دادند که مسئله کسب قدرت و ماهیت و خصوصیت دولت آینده بطور عملی مقابل جنبش کمونیستی بین‌المللی قرار گیرد. مسائلی که چندین دهه است که طبقه کارگر جهانی با آن روبرو نشده است. هر فردی که صادقانه دل در گرو رهائی طبقه کارگر دارد نمی‌تواند با این سؤال روبرو نشود که راز این پیشرفت چه بوده و چرا این

پیشرفت و دستاورد با نام مائو رقم خورده است؟
منابع و توضیحات:

1 - نشریه "حقیقت" و مجله انترناسیونالیستی "جهانی برای فتح" طی دهسال گذشته مقالات متنوعی در رابطه با انقلاب نپال به چاپ رسانده که در تارنمای حزب ما قابل دسترس است. علاقمندان به مباحث اخیر انقلاب نپال نیز می‌توانند به شماره ویژه انقلاب نپال نشریه "حقیقت" شماره 30 و همچنین مقاله "انقلاب نپال: مسائل پیچیده؛ برخوردهای ساده - پاسخ به نشریه پیام فدائی" مندرج در شماره 31 نشریه "حقیقت" رجوع کنند.

2 - ظاهرا ترسکیست‌ها طرفدار انقلاب بلاواسطه سوسیالیستی اند و همواره با این مسئله مخالفت می‌کنند که در اغلب کشورهای تحت سلطه انقلاب پرولتری مجبور است از مرحله انقلاب دموکراتیک نوین گذر کند. آنان کلیه تحولات دموکراتیک ضروری برای پیشبرد انقلاب سوسیالیستی را تحت عنوان برنامه گذار به سوسیالیسم فرموله می‌کنند. اما مشکل بر سر خصلت اساسی این برنامه گذار است. که در واقع از برخی رفرمهای اجتماعی و رفاه اقتصادی در جامعه فراتر نمی‌رود. آنان با انجام برخی رفرمهای بورژوائی در انتظار فرا رسیدن سوسیالیسم در سطح جهانی باقی می‌مانند و پس از ظهور آن اجازه ورود به سوسیالیسم را به مردم می‌دهند. سوسیالیسمی که کماکان مشخصه اصلیش همانند مدل بلوک شرق در دوران جنگ سرد، کنترل دولتی بر بخشهای مختلف اقتصاد و افزایش حقوق کارگران است که بدان چاشنی مدیریت و کنترل کارگری هم اضافه شده است.

آنان با ادغام مصنوعی دو مرحله انقلاب سوسیالیستی و دموکراتیک در یک مرحله و با حمله با ظاهری "چپ" به متحدین (دائمی یا موقتی) پرولتاریا در انقلاب می‌خواهند مسئله را حل کنند. اما این ظاهر "چپ" در بسیاری موارد آشکارا به اشکال مختلف مضمون راست و رفرمیستی خود را نشان می‌دهد.

به این صورت که کشورهای تحت سلطه به دلیل عقب ماندگی نیروهای مولده آمادگی پذیرش سوسیالیسم را ندارند. در عمل برای پرش از روی مرحله انقلاب دموکراتیک نوین، مناسبات ماقبل سرمایه داری و مناسبات تولیدی که بین کشور تحت سلطه با امپریالیسم موجود است، دست نخورده باقی می‌ماند و ملی شدنهای نوع کاسترو و چاوز اقدام سوسیالیستی جا زده می‌شود.

و مهمتر از همه رهبری تحولات دموکراتیک به خود بورژوازی سپرده می‌شود. تحت عنوان اهمیت دادن به تضاد کار و سرمایه به دنباله روی از روشها و مطالبات دموکراتیک (مانند مسئله ملی، مسئله زمین، مسئله زنان و ...) دیگر اقشار و طبقات پرداخته می‌شود. و تفاوتی بین روش حل پرولتاریا و روش حل بورژوازی (که غالبا آغشته به پارلمانتاریسم است) در رابطه با این مطالبات قائل نمی‌شوند. بی‌جهت نیست که تا کنون ترسکیست‌ها نتوانستند نقش مستقلی در انقلابات کشورهای تحت سلطه داشته باشند.

3 - به نقل از مقاله "درباره مسئله بورژوازی ملی و منتقدین روشن بین" - 1 مارس 1948، جلد چهارم منتخب آثار مائو تسه دون صفحه 300 ←

حزب کمونیست نپال (مائوئیست) وارد پارلمان می شود

برگرفته از سرویس خبری جهانی برای فتح

ارتش رهایی بخش در هر قرارگاه، فقط مسلح به تعداد سلاحی که برای حفاظت از خود لازم دارند خواهند بود. ۱۱۱ افسر کورگا بنا به دعوت حزب مائوئیست و هفت حزب ائتلافی حکومت برای تسریع در این کار برای اینکار داوطلب شده اند.

پروسه تهیه سند قانون اساسی موقت و تشکیل پارلمان جدید که در اول دسامبر گذشته اتفاق افتاد بشدت مورد جدل و مناقشه بود. حکومت تلاش دارد قرارگاه های پلیس را که طی جنگ خلق از روستاها برچیده شده بودند دوباره مستقر کند و حزب مائوئیست با آن مقابله کرده است. حکومت همچنین در تخطی از قرار داد صلح دست به انتباهای جدید مانند انتصاب سفرای نپال در کشورهای خارجی زد. اتحادیه های کارگری وابسته به مائوئیستها برای اعتراض به این روند در دسامبر ۲۰۰۶ مردم را به یک اعتصاب عمومی (بند) فراخواندند. این اعتصاب موجب بسته شدن تمام کسب و کار و مدرسه و دانشگاه در شهر کاتماندو و توقف ترافیک شد. و به سراسر کشور سرایت کرد تا اینکه حکومت عقب نشینی نمود.

کریشنا بهادر در اولین نشست پارلمان سخنانی با مضمون زیر ایراد کرد: «امروز آغاز یک تاریخ جدید است. تا پیش از این مردم نپال هرگز فرصت آن را نیافته بودند که قانون اساسی خود را بنویسند. مردم از طریق مجلس موسسان قانون اساسی خود را خواهند نوشت. این است تعهد عمده قانون اساسی موقت. بر حسب ایجاد توازن در قدرت سیاسی، این یک روز تاریخی است. سند بطور اصولی پایان سلطنت و استقرار جمهوری دموکراتیک را اعلام کرده است. ... مجلس موسسان یک قانون اساسی کامل را به ظهور خواهد رساند ... موضع حزب مائوئیست آن است که باید یک رفرم ارضی انقلابی صورت گرفته و دولت تجدید ساختار شده و یک ارتش ملی جدید تشکیل شود.....» (برگرفته از نپال نیوز. کام)

پراچاندا صدر حزب در بیاناتی که در منطقه چیتوان ایراد کرد گفت: حزب مائوئیست کماکان برای اهداف خود مبنی بر کامل کردن انقلاب دموکراتیک نوین و گذر به سوسیالیسم و مبارزه برای کمونیسم مبارزه می کند.

کمونیستها و توده های انقلابی سراسر جهان با نگرانی روند پر پیچ و خم انقلاب نپال را دنبال می کنند و در نهایت حزب مائوئیست را بر مبنای پا برجائی اش بر روی این اهداف و اینکه ماشین انقلاب را چگونه از میان پیچ و خم ها بسوی این اهداف می راند، محک خواهند زد. ■

روز ۱۵ ژانویه در نپال، پارلمان قبلی در سینگا دوربار (مجلس نمایندگان) رای به یک قانون اساسی موقت داد و منحل شد تا جای خود را به یک پارلمان موقت بدهد. حدود یک چهارم نمایندگان پارلمان موقت از حزب کمونیست نپال (م) می باشند. روز ۱۷ ژانویه جلسه ای برای تصویب قانون اساسی موقت تشکیل می شود. این قانون اساسی موقت تا زمان انتخابات مجلس موسسان در ژوئن برای تعیین نظام سیاسی کشور، چارچوب قانونی کشور خواهد بود. قانون اساسی موقت نخست وزیر را بجای شاه بعنوان رئیس دولت تعیین کرده است و حتا نقش تشریفاتی را از شاه گرفته است. اما شاه هنوز تاج خود را حفظ کرده است. قانون اساسی موقت، بندی را که در قانون اساسی قبلی اعلام می کرد کشور نپال یک کشور هندو مذهب است حذف کرده است. مطبوعات می گویند این پارلمان قرار است در ماه فوریه پس از اتمام شدن پروسه خلع سلاح، کابینه دولت را معرفی کند.

مجلس قانون گذاری کنونی دارای ۳۵۰ عضو است. همه اینها عضو پارلمان قبلی که توسط شاه منحل شد بودند بجز حزب کمونیست نپال (مائوئیست). از ۸۳ نماینده جدید، ۲۸ تن زن، ۱۲ تن دالیت (که سابقا کاست نجس خوانده می شدند)، ۲۲ تن از گروه های بومی (جاناجاتیس ها) و ۲۱ تن از منطقه "ترای" که منطقه دشتی مرز هند می باشد و توسط دولت مرکزی تحت ستم بودند. کریشنا بهادر ریاست فراکسیون نمایندگان حزب کمونیست نپال (م) را بر عهده دارد.

تشکیل یک پارلمان جدید نتیجه قرارداد صلحی است که در نوامبر گذشته میان حزب مائوئیست و ائتلاف هفت حزب حکومتی بسته شد. حزب کمونیست مائوئیست قبول کرد که در مقابل قانون اساسی موقت، حکومت گذاری و انتخابات موسس مجلس آینده، جنگ خلق ده ساله را که ارتش سلطنتی نپال را از بخش های عمده روستاهای نپال بیرون رانده است خاتمه دهد و ساختارهای قدرت انقلابی را منحل کند. طبق توافقها ارتش رهایی بخش خلق در ۷ قرارگاه در ۷ نقطه از مناطق پایگاهی قرار خواهد گرفت و سلاح های آنها توسط ۱۱۱ سرباز گورکای نپالی که سابقا در ارتش هند خدمت کرده و اکنون بازنشسته شده اند تحت نظارت افسران سازمان ملل ثبت شده و در کانتینر های فلزی در همان قرارگاه ها گذاشته شده و کلید قفل کانتینر ها به فرمانده ارتش رهایی بخش همان قرارگاه سپرده خواهد شد. رزمندگان

— ۴ — یک نمونه از این برخورد را می توان در مقاله ای که در نشریه "رنجبر" ارگان مرکزی حزب رنجبران ایران، شماره ۱۷ شهریور ۱۳۸۵ مشاهده کرد. این مقاله بمناسبت صدمین سالگرد انقلاب مشروطه نگاشته شد. قصد آن این است که تاکید کند دیگر بورژوازی لیبرال نقشی در انقلاب ندارد و به همین دلیل انقلاب ایران سوسیالیستی است. مقاله می گوید: "از نظر تاریخی طی دو سه قرن اخیر ما با دو انقلاب زیر بنائی (انقلابات بورژوا دموکراتیک کلاسیک و انقلاب سوسیالیستی روبرو بوده ایم که طبقه ای را جایگزین طبقه دیگر نموده اند. اما به دلیل مداخلات امپریالیستی در امور کشورهای جهان سوم، انقلابات سیاسی روبنائی (ضد استعماری و دموکراتیک) صورت گرفته اند. در انقلابات بورژوا دموکراتیک توده های مردم تحت رهبری بورژوازی یا پرولتاریا نظامهای فئودالی یا نیمه فئودالی را برانداخته و نظامهای سرمایه داری و یا سوسیالیستی را بنا نهادند. امید بستن به اتحاد با بورژوازی لیبرال در مبارزه علیه بورژوازی حاکم افتادن به توهم غیر قابل بخشی است. زیرا تاریخ مصرف انقلاب دموکراتیک به پایان رسید و دموکراتیک دانستن مرحله انقلاب ایران، کرنش در برابر رفرمیسم بورژوائی است."

نویسنده آگاهانه انقلاب دموکراتیک نوین چین را از صحنه تاریخ انقلابات دموکراتیک حذف می کند و بطور ضمنی از آن به عنوان یک انقلاب روبنائی نام می برد. آن هم انقلابی که طی مدت زمان نسبتا فشرده و کوتاهی عظیمترین تغییرات زیر بنائی را از طریق باز توزیع زمین (به عنوان ابزار اصلی تولید در چین انزمان) انجام داد. که در تاریخ انقلابات دموکراتیک سابقه نداشته است. سوسیالیستی خواندن مرحله انقلاب ایران مشکلی را حل نمی کند. مشکل ادامه و بکار بست یک متدولوژی غلط است. یعنی کماکان پافشاری بر پایه همان درک راست روانه از بحثهای مائوئسه دون در رابطه با تدوین مرحله انقلاب. یعنی تعیین مرحله انقلاب در کشورهای تحت سلطه بر پایه نقشی که بورژوازی ایفا می کند. نه به قول مائوئسه دون بر پایه دشمنان عمده و نیروی عمده انقلاب. با منطق وارونه و غلط نمی توان انتظار نتیجه گیری صحیح داشت.

۵ - برای بحث بیشتر در این زمینه خوانندگان می توانند به مقاله "بمناسبت انتشار اولین شماره مجله کمونیست" ۱۴ اکتبر ۱۹۳۹، جلد دوم منتخب آثار مائوئسه دون صفحات ۴۲۶ و ۴۲۹، رجوع کنند.

۶ - نپ برنامه اقتصادی بود که لنین پس از اتمام جنگ داخلی و برای بازسازی اقتصادی شوروی اتخاذ کرد. بلشویکها مجبور شدند برای بازسازی اقتصاد روستا به بورژوازی روستا امتیازاتی اعطا کنند و همچنین برخی از کارکنان دولت تزاری را به همکاری دعوت کنند. نپ بیان بکار گیری سرمایه داری دولتی برای بازسازی اقتصاد شوروی برای یک دوره کوتاه مدت بود.

۷ - هر دو نقل قول از کتاب "نقدی بر اقتصاد اتحاد شوروی" صفحات ۱۴ و ۱۶

۸ - برای نمونه می توانید به نامه سرگشاده جوانان سوسیالیست به چاوز و سخنرانی م. رازی در رابطه با "انقلاب بولیواری در ونزوئلا" رجوع کنید. ایندو مقاله در سایت جوانان سوسیالیست قابل دسترس است. ■

ادامه ضربه نظامی به ایران از صفحه ۲۸

طبق این "دیپلماسی" جدید، محور ایجاد اتحاد منطقه ای از کشورهای خاورمیانه، ارتش آمریکا خواهد بود. هم اکنون فرماندهی مرکزی آمریکا برای کل خاورمیانه و جمهوری های آسیائی، در قطر قرار دارد.

هدف عمده از فشارهای جدید روی ایران، وادار کردن جمهوری اسلامی به قبول نقشی درجه دوم در ساختار امنیتی خلیج و خاورمیانه است. بدون شک، نقش ایران در "پاکسازی" و "امن سازی" عراق، امتحانی است که جمهوری اسلامی باید پس دهد تا همین نقش درجه دوم نیز نصیبش شود. جورج بوش آماده است تا برای پذیرفته شدن این "دیپلماسی" جدید در خاورمیانه، از ضربات نظامی علیه ایران سود جوید اما این بخشی از یک طرح حمله نظامی گسترده و اشغال ایران نیست. در هر حال، همین نقشه نیز با موانع و مخالفت های زیادی روبروست و اینکه در عمل چگونه از آب در آید معلوم نیست.

مشکلات حل نشدنی جورج بوش

نقشه "جدید" جورج بوش برای عراق، مشکلات آمریکا در عراق یا خاورمیانه را حل نخواهد کرد. هر چند بوش اهداف آمریکا در عراق را بشدت تنزل داده و به "امن کردن" بغداد اکتفا نموده است، اما دستیابی به این امر نیز نیاز به خنثی کردن ایران و جلب همکاری فعال کشورهای خلیج فارس و ترکیه و مصر و کشورهای اروپائی و روسیه دارد. فرستادن ۲۰ هزار سرباز اضافه برای برچیدن شبکه های شبه نظامیان شیعه و درهم شکستن مقاومت سنی ها در عراق است. اضافه شدن چندین هزار سرباز آمریکائی به جنگ ضد چریکی در شهرهای گوناگون به معنای آن است که در ماه های آینده سربازان آمریکائی بیشتری کشته خواهند شد. بر چیدن شبکه های شبه نظامیان شیعه و سنی بدون خنثی کردن دولتهای حامی آنان ممکن نیست. هر یک از این شبکه ها به پشتوانه دولتهای منطقه که هر یک به یکی از شبکه های کشورهای امپریالیستی متصلند، نشو و نما می کنند. درست همانگونه که طالبان در افغانستان با پشتوانه پاکستان به رشد و گسترش خود می پردازد. و در جنگ لبنان، حزب الله با موشک های روسی که جدیداً بدستش رسیده بود تانکهای اسرائیلی را در ابتدای حرکتش در خاک لبنان میخکوب کرد.

بوش قصد دارد با تهدید نظامی و فشارهای اقتصادی و سیاسی جمهوری اسلامی ایران را خنثی و تبدیل به دستیار بدون دردسر کند. اما هر حرکت نظامی علیه ایران در داخل آمریکا با واکنش های شدید در درون هیئت حاکمه و از سوی مردم ناراضی از جنگ عراق روبرو خواهد شد. انگلستان که محکمترین متحد آمریکا در عراق است، امسال نیروهای خود را از عراق بیرون خواهد کشید. کشورهای خلیج فارس، ایران را تهدید عمده در خاورمیانه تلقی می کنند اما آنها نیز نسبت به طرح

های جدید بوش ابزار تردید می کنند.

ولوله در هیئت حاکمه جمهوری اسلامی

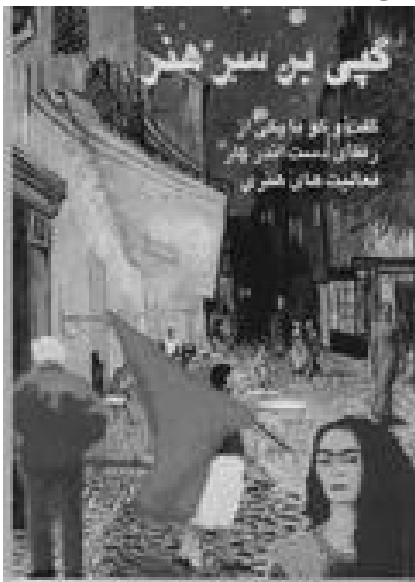
قطعه نامه شورای امنیت سازمان ملل مبنی بر تحریم اقتصادی چند گروه مالی - تجاری بزرگ جمهوری اسلامی، دست آمریکا را باز کرده تا در خلیج فارس در حرکت کشتی های حمل بار که از ایران و به مقصد ایران هستند و در معاملات بانکی ایران با دنیای خارج (خصوصاً آنکه بخش عمده آن از طریق نظام بانکی دوبی انجام می شود) بشدت اختلال کند. هم اکنون هشت بانک اروپائی روابط خود را با ایران قطع کرده اند. این وضع در میان سرمایه داران گردن کلفت کمپرادور ایران که عمدتاً سران و سلاطین جمهوری اسلامی می باشند ولوله انداخته است. مشخصاً حزب موفله اسلامی که بزرگترین تجار وابسته به بازارهای مالی و کالائی امپریالیستی در ایران می باشند، بدست و پا افتاده است. طبق گزارش روزنامه کارگزاران، سران این حزب در ملاقات با مقامات "شورای امنیت ملی" هشدار دادند که ایران باید روش معتدلی را در زمینه هسته ای دنبال کند تا موانع ضربه خوردن به "اقتصاد" (یعنی چور و چپاول اینان) شود. همزمان روزنامه های جمهوری اسلامی (وابسته به خامنه ای) و همشهری (وابسته به لاریجانی) احمدی نژاد را بخاطر "تند روی" در زمینه هسته ای به باد انتقاد گرفتند. دستگیری سران سپاه پاسداران در اربیل، اقدام دیگری بود که ترس بر دل سران جمهوری اسلامی انداخت. پس از این وقایع، جلال طالبانی که سهم مهمی در دلالتی میان جمهوری اسلامی و آمریکا دارد، در ۱۸ ژانویه اعلام کرد که "برای ثبت در تاریخ" اعلام می کند که، «جمهوری اسلامی حاضر است در مورد تمام موارد امنیتی در خاورمیانه از لبنان تا افغانستان با آمریکا مذاکره و همکاری کند.» (نقل از هرالد تریبون ۱۹ ژانویه)

آمریکا در عراق گیر کرده و وضعیت داخل آمریکا بحرانی تر می شود اما وضعیت بحرانی آمریکا، جمهوری اسلامی را نجات نمی دهد. جمهوری اسلامی بخشی از ساختار پوسیده و بشدت ارتجاعی و ضد مردمی کل منطقه خاورمیانه است. آمریکا مجبور است بر جمهوری اسلامی فشار وارد کند، و در هر موج این فشارهای شکاف های درونی و ترکهای بنای جمهوری اسلامی بازتر می شود. این تضادها و بحران ها بهترین فرصتها را برای تشدید مبارزات سیاسی رادیکال اقشار مختلف مردم باز می کند. مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و مقابله آگاهانه با امپریالیسم آمریکا و کلیه گزینه های آن؛ این است آن جهت گیری سیاسی که در این مقطع از تلاطمات سیاسی جامعه ما، خط تمایز اصلی در جنبش سیاسی، در جنبش های توده ای کارگری، دانشجویی و زنان است.

اول بهمن ۱۳۸۵

حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) ■

هنر و فرهنگ ارتجاعی از طریق مسخ توده ها به تقویت نظم کهنه و تولید و بازتولید مناسبات اجتماعی ارتجاعی یاری می رساند. در صورتی که هنر و فرهنگ انقلابی برای توده های انقلابی همچون سلاح نیرومندی است که پیش از آنکه انقلاب فرا رسد انقلاب را از لحاظ ایدئولوژیک تدارک می بیند و در جریان انقلاب بخش ضروری و مهم جبهه عمومی آن است.



... هنر، خلق آثاری است که در ذهن پرورده می شود و شکل می گیرد. هنر انعکاس زندگی بشر است. کار و مبارزه بشر. چه مبارزه تولیدی، چه مبارزه طبقاتی در جامعه طبقاتی. ... نکته مهم دیگری که برشت مطرح کرد اینست که وقتی تو در اثر مدل بوجود بیاوری، این مدل میتواند تقلید حقیقت باشد و نه خود حقیقت.

... فرم آثار نمونه را نباید بعنوان یک فرم بی برو و برگرد پرولتری و تنها الگوی "مجاز" معرفی کرد. و به همان نتیجه گیریهایی رسید که زمانی در زمینه سبک رئالیسم سوسیالیستی می شد. اگر اینجور به این آثار نگاه بشود خودش به عاملی برای در جا زدن و محدود نگری و محافظه کاری تبدیل می شود. یعنی چیزی که با یک حرکت خلاف جریان شروع شده، خودش تبدیل بشود به یک مانع و جلوی خلاقیت هنرمندان جدیدی که می خواهند قدم جلو بگذارند را بگیرد...

اگر می خواهید درگیر بحثی عمیق و همه جانبه در هنر شوید، «گپی بر سر هنر» را مطالعه کنید.

«گپی بر سر هنر» با این هدف انتشار یافت که در میان کمونیستها و هنرمندان مترقی و متعهد به بحث و جدل همه جانبه تر، عمیقتر و گسترده تر دامن زند. به امید آنکه این بحث پنجره ای باشد بروی باغی پر از گل.

ضربه نظامی به ایران!

روه های شبه نظامی در بلوچستان و همچنین برای نیروهای شبه نظامی عرب که تحت نظر نیروهای نظامی مخصوص انگلستان در خوزستان تعلیم یافته و عملیات می کنند از بنادر آمریکا به مقصد خاورمیانه بار زده شده است.

فشارهای "دیپلماتیک" بر جمهوری اسلامی

رایس، وزیر امور خارجه آمریکا، تاکید کرد که یک بخش از سیاست های جدید جورج بوش در خاورمیانه افزودن بر فعالیت های دیپلماتیک می باشد. وی این فعالیت دیپلماتیک را «ایجاد یک چارچوبه ژئو استراتژیک که سنی ها و شیعه های معتدل وارد یک ائتلاف قدرتمند علیه دولتهای افراطی سنی و شیعه (یعنی سوریه و ایران) شوند.» وی از ائتلاف ترکیه، مصر، اردن، عربستان سعودی و کشورهای خلیج فارس نام برد. دیگر افراد هیئت حاکمه آمریکا می گویند، دولت بوش در چارچوب این طرح "پیشنهادهای" به ایران و سوریه داده است. آنها می گویند دو راه در مقابل ایران است: به نقشی مهم اما درجه دوم در ساختار امنیتی منطقه رضایت دهد و یا راه بنیادگرائی اسلامی در پیش گیرد و منتظر تنبیهات شدید باشد. در راستای این سیاست، شیوخ و شاه های کشورهای خلیج فارس شروع به "ابراز نگرانی در مورد حرکات امپریالیستی ایران در منطقه" کرده اند و بطور جمعی از آمریکا خواسته اند که به آنها هم "فن آوری هسته ای" بدهد! آمریکا نیز به آنان قول داده است که مانع از "امپریالیسم ایرانی" شود. اخیرا مذاکرات پشت پرده اسرائیل و سوریه نیز آشکار شده است. طبق این مذاکرات، اسرائیل حاضر به دادن برخی امتیازات در رابطه با اراضی اشغالی سوریه است و در مقابل سوریه قول داده که حزب الله لبنان را تبدیل به یک حزب سیاسی در چارچوب نظام سیاسی لبنان کند و در عراق برای ایجاد امنیت مورد نیاز آمریکا تلاش کند.

بقیه در صفحه ۲۷

است، مذاکره با ایران فایده ای نخواهد داشت.» (هرالد تریبون ۱۸ ژانویه)

به نظر می آید، دولت بوش به موازات تقلیل دادن اهدافش در خاورمیانه (از "بازسازی خاورمیانه" به حد "امن کردن بغداد") در مورد ایران نیز سیاست خود را از حمله نظامی و اشغال ایران به "اهرم سازی" برای مذاکره متمرکز، تقلیل داده است. اینکه این "اهرم" سازی چه خواهد بود و چگونه خواهد بود، هنوز روشن نیست. ضربات نظامی، اشغال پایانه های نفتی ایران، فلج کردن اقتصاد ایران؛ همه می تواند در لیست باشد. وزیر دفاع آمریکا در مقابل فشارهای خبرنگاران که آیا حمله به ایران نزدیک است گفت، «ما نیازی به جنگ آشکار با ایران نداریم. راه های دیگری هم برای این کار وجود دارد.» اشاره گیتس به راه انداختن "جنگ کثیف" است. جنگ کثیف جنگی است که آمریکا با سازمان دادن باندهای جنایت کار در کشورهای مختلف براه می اندازد. معاون وزیر امور خارجه آمریکا (نگرو پونته) که به تازگی به این مقام انتخاب شده است متخصص براه انداختن چنین جنگهایی در آمریکای لاتین است. سرویس های امنیتی آمریکا و انگلیس و اسرائیل مدتهاست که باندهای جنایتکار سیاسی و غیر سیاسی را در ایران تقویت کرده و تعلیم می دهد و برای راه انداختن این نوع "جنگ" آماده می کند. باندهای تا بدندان مسلح مواد مخدر، سران ارتجاعی عشایر مرزهای ایران، نیروهای سیاسی خودفروخته، و باندهایی از خود سپاه پاسداران و نیروهای امنیتی حزب اللهی، همه می توانند دست یاران دلارهای آمریکائی در ایجاد وحشت و جنایت باشند. وضعیت کنونی بغداد نمونه کامل چنین ترکیبی است که هزینه اش را مردم عراق با روزانه بیش از ۱۰۰ کشته می دهند. وزیر دفاع آمریکا راست می گوید: آمریکا برای دست زدن به جنایات جنگی نیازی به راه انداختن جنگی مانند عراق ندارد و طرق دیگری نیز در اختیار دارد. بهمین جهت، همزمان با ناو جنگی آمریکائی، محموله سلاح های گوناگون برای

جورج بوش، با وجود مخالفت اکثریت کنگره آمریکا، مصممانه خواستار وارد آوردن چند ضربه نظامی به تاسیسات نفتی و هسته ای ایران می باشد. وزیر دفاع جورج بوش (گیتس) قدرت نمائی در مقابل ایران را پیش شرط مذاکره با جمهوری اسلامی دانست و گفت، فرستادن یک ناو جنگی هواپیمابر به خلیج فارس برای فشار گذاشتن بر ایران است. علاوه بر این، آمریکا ناوهای جنگی و پایگاه های خود را در خلیج فارس مجهز به موشکهای پاتریوت کرده است. از قرار، این موشکها قادرند موشکهای بالستیک ایران را پس از شلیک، واژگون کنند. مقامات آمریکائی می گویند این اقدامات برای آنست که کشورهای خلیج و تاسیسات نفتی خلیج فارس را در مقابل عکس العمل های نظامی ایران، حفاظت کنند.

آشکار شدن این طرح، موجی از مخالفت و اعتراض را در کنگره آمریکا از سوی نمایندگان حزب دموکرات و عده ای از نمایندگان حزب جمهوری خواه (حزب جورج بوش) برانگیخت. سناتورهای آمریکائی به جورج بوش تذکر دادند که هر گونه حمله به ایران بدون کسب مجوز از کنگره، غیر قانونی است. مقامات کاخ سفید در مقابل اعلام کردند که طرح حمله به ایران را ندارند هر چند این انتخاب هنوز روی میز است. آنان اضافه کردند، در حال حاضر، مایل به مذاکره با ایران نیستند زیرا در این مذاکرات اهرمی برای تحت فشار قرار دادن ایران ندارند. در این راستا، وزیر دفاع جدید آمریکا (گیتس) که در گذشته طرفدار مذاکره با ایران بود گفت: «ایران با تکیه بر مشکلات آمریکا در عراق، در بازی کردن دست خود، زیاده روی می کند. اکنون زمان مذاکره با ایران نیست. زیرا ما اهرمی در دست نداریم. در حال حاضر ایران چیزی از ما نمی خواهد و اگر الان وارد مذاکره شویم، ما در مقام درخواست کننده خواهیم بود. بنابراین قبل از اینکه وارد مذاکره با ایران شویم نیاز به اهرم داریم. تا زمانی که ایران ... قانع نشود که آمریکا واقعا یک خصم قدرتمند

نشانی های حزب کمونیست ایران (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست)

صندوق پستی: POSTFACH 900211, 51112 KOLN, GERMANY

WWW.SARBEDARAN.ORG

Haghighat@sarbedaran.org

تارنمای حزب کمونیست (م ل م) :

پست الکترونیکی:

آدرس نشریه انترناسیونالیستی جهانی برای فتح

AWTW -27 old Gloucester Street—London, WC1N 3XX, UK

کتابخانه
سیار
مائوئیستی

تارنمای حزب کمونیست ایران (م ل م)